تعبير وحكايه

T. C.
İSTANBUL
Fatih Kütüphanesi
SAYI

ام منج غسق کدلکلرکبوجی

١ كتاب تعبير نامهٔ سلطاني بالفارسية تعليق ١٥

قد وقف هذه النسخة الشريفة والمجلة المنيفة حضرت سلطاننا اعظم السلاطين
اكرم الخواقين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان
ادام الله دولته الى آخر الزمان وقفا صحيحا شرعيا لمن ...
حرره الفقير الى الله سبحانه وتعالى درويش مصطفى المأمور
بتفتيش اوقاف الحرمين الشريفين
غفر له

٣٦٥١

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Fatih
3651

T.C.
İSTANBUL
Fatih Kütüphanesi
٣٦٥١

الحمد لله الذی خص خواص الانام بمبشرات الاحلام والصلوة والسلام علی من ختم به الوحی
فی الیقظة والمنام وعلی آله وصحبه اهل الکشف والالهام اما بعد چنین گوید بندهٔ درگاه
و مؤلف این کتاب اسمعیل بن نظام الملک القاضی ایقظه الله عن نومة الغافلین و شارکه
فی دعاء الصالحین که سبب تعبیر این تحریر و موجب تحریر این تعبیر که مسماست به تعبیر سلطانی
آن شد که در شهور سنه ثلث وستین وسبعمائه بوقت وفادهٔ بارگاه خلافت پناه بندگی
حضرت اعلی سایهٔ خدای پادشاه جهانگشای باج ستان تاج بخش و سلیمان بادرخش
اسکندر فضل انوشروان عدل فریدون رایت دارا درایت شیر شجاعت اردشیر
براعت معتضد امیر المؤمنین جلال الدنیا والدین السلطان المطاع ابو الفوارس شاه شجاع شعر

خجسته شهنشاه دانش پژوه ... بدانش فزوده شهی را شکوه
خدیو عدو بند کشور کشای ... شه عالم آرای فرخنده رای

وازین روی آنرا قسیم رسالة نهاده اند و فرق بین النبوة والرسالة آن گفته اند که وحی رسول بزبان
ملک بود و از آن نبی بذریعهٔ خواب بود مؤکد این معنی در خبر آمده که الرؤیا الصادقة
جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة مرتبهٔ این علم را فضیلتی تمام باشد و وسیلتی بلا
انفصام و ازین معنی در حدیث است که من لم یؤمن بالرؤیا الصالحة لم یؤمن بالله والیوم الاخر
و نیز شرف علم تعبیر از آن جهتست که منفعت علم بحسب دین باشد یا بحسب دنیا و
بحسبهما و علم تعبیر از آن جمله می تواند بود چه رؤیای صادقه بعضی مبشرات باشد و فی الحقیقة امر بود
بمأمورات و بعضی منذرات باشد ولا ریب زجر بود از منهیات و اتیان بمأمور
و اجتناب از محظور هم مستدعی صلاح عاجل بود و هم مستلزم فلاح آجل و لهذا این علم
در هیچ ملت مردود نشد و در هیچ نحله مطرود نگشت چنانچه در کتاب ملل و نحل که مشتملست
بر حالات امم و مقالات عرب و عجم محکیست که کانت العرب فی الجاهلیة علی ثلثة انواع
من العلوم احدها علم الانساب والتواریخ والادیان والثانی هو علم الرؤیا وکان الصدیق یعبر
فی الجاهلیة والثالث علم الانواء وذلک مما یتولاه الکهنة وعن هذا قال صلی الله علیه وآله وسلم
من قال مطرنا بنوء کذا فقد کفر بمحمد و غرض آنکه در اسلام ازین علم ثلثه تعبیر سمت ترجیح یافت
چنانکه لسان نبوت بیان می فرماید که لم یبق من النبوة الا المبشرات قیل وما هی یا رسول الله
قال الرؤیا الصالحة التی یراها المؤمن او تری له و در کشاف خود مطالعه فرموده باشند

Süleymaniye U. Kütüphanesi

باز اگر معتقدی همان مپسند   محنت و رنج بی کران مپسند

چنانچه مشهور است که کسی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که بانگ نماز گفتم گفت توفیق ادای
حج یابی و دیگری هم ازین خواب پرسید و گفت صاحب این رؤیا بسرقه متهم شود
و تلامذه از روی تعجب پرسیدند که در یکساعت تعبیر یک خواب چگونه متفاوت شد
گفت در سایل اول سیمای خیر یافتم و در خاطر آمد که وأذن في الناس بالحج يأتوك رجالا
و در دوم اثر شر احساس کردم و این آیت را متذکر شدم که ثم أذن مؤذن
أيتها العير إنكم لسارقون و قضیه آن دو تعبیر بهمان کیفیت واقع شد و مبنی برین مقدمات
علم درست نور فراست داشته باشد تا از مضیق روایت بساحت درایت نقل
تواند کرد و علی الجمله چون علمی روحانی و فیضی آسمانیست خاطرش مهبط الهام
و عکس پذیر عالم قدس باشد نه چون سر سمان جاده عادت مجرد مطالعه کتابی در معرض
تعبیر آید و متقلد این امر خطیر گردد چنانکه شرح این قضیه در مقام خود بر طریق بسط خواهد آمد ان شاء الله
و چون خواست که این تألیف نه مطنبی باشد در صدد الملال و نه نیز موجزی باشد مؤدی
باخلال و مع هذا هم طرف ایجاز دران ملحوظ بود و هم فایده اطناب دران محفوظ مصلحت
دران نمود که اولا بر متداولات کتب این فن عبور افتد و بقدر فهم بر اصول و فروع آن
عثور یابد و در اثناء مطالعات آن اصول و قواعد را که در هر زمان و مکان از علما فن

بن المبارک ۵ از زهاد محمد بن واسع و تمیم دارانی و شقیق و مالک بن دینار و سلیمان تیمی
و منصور بن عمار و محمد سماک و یحیی بن معاذ و احمد بن حارث ۶ از اصحاب تالیفات
محمد بن سیرین و ابراهیم عبدالله الکرمانی و عبدالله بن مسلم القتیبی و ابو احمد خلف بن احمد
و محمد بن عماد المتباز الرازی و حسن بن حسین الخلال مؤلف کتاب طبقات المعبرین و ارطامیدورس یونانی ۷ از فلاسفه افلاطون و هرارس و ارسطاطالیس و بطلمیوس
و یعقوب کندی و ابو زید بلخی ۸ از اطبا جالینوس و بقراط و بختیشوع و اهران و محمد بن زکریا
۹ از احبار بنی اسرائیل حیی ابن اخطب و کعب بن اشرف و موسی بن یعقوب ۱۰ از اساقفه
نصاری حسین بن اسحق المترجم و ابو مخلد ذر بن الطبری ۱۱ از موبدان مجوس هرمزان آذرابی
و بزرجمهر و انوشیروان و کشمرد و جاماسب ۱۲ از مشرکان عرب ابو جهل و عبدالله بن
و نوفل بن عبدالله و عمرو بن عبد ود و ابن الزبعری و ابو العاص ۱۳ از کهنه سطیح و شق
و خزرجی و عوسجه و قطامی و ابن زراره ۱۴ از سحره عبدالله بن ملال و قرط بن زید الآبلی
و عتاب بن سمر الرازی ۱۵ از اصحاب فراست سعید بن سنان و ایاس بن معاویه و حنظل
ابن الحکم و معویه بن کلثوم و تکمله ابن نصاب که عبارتیست از اسامی صدگانه با امام
جعفر علیه السلام ختم می شود و از خصوصات این کتاب یکی بیان خوابهای مجربست که در
دیگر کتب این فن مطالعه نیفتاده چنانچه هر یک در مقام خود بر طریق حکایت یا طرز روایت

اقتضاء مقام کالملح فی الطعام تلفیق رفته واز بدیهیات خاصه نیز خالی نیست واکرچه شاید بود
که در بعضی از موارد بحکم ضرورة شعر خیال تکراری نماید مثل آنکه لفظی بحسب ترتیب
حروف تقدیم یافته باشد و باز بتبعیت لفظی دیکر در سیاق نظم افتد و اعادهٔ آن ضروری
باشد لیکن چون مسایل منظوم بیش از منثور بر ذکر می ماند این قدر تکرار محتمل دانست مصرع
والعذر یقبل منها عند اهل الکرم بیت و هرچند بیشتر کتب فارسی در نظر ما سهل می نماید
اما ظاهر است که این منتخب در نظر دارد از مطولات این فن مستغنی تواند بود و دیکر کتب
بانفراد از مطالعهٔ این منتخب مغنی نباید وامید وار است که اکر فرمان صادر شود و امنای
خزانهٔ کتب چند کتاب با این موازنه فرمایند بلکه از هر کتابی یکی و موضع مقابله کنند بحسب حال مطابق
این مقال یابند مصرع وعند الفحص ینکشف الغطاء و دو فصل و بیست نکته که نسبت باینده
محتاج الیه است و نسبت باتعبیر کننده مدار علیه در مقدمه ایراد می رود که بعد از آن در مقصود
شروع نموده آید انشاء الله تعالی فصل اول در حقایق اصول و دقایق فروع خواب
بر قاعدهٔ کتاب التعبیر و در آن ده نکته است اول در بیان قوهٔ متخیله و مفکره و حافظه
دوم در بیان آنچه متخیله اعجب قوی است و مدار نوم بر وست سوم
در بیان حقیقت نوم و آنکه حیوان بچه علت محتاج خواب می شود چهارم
در بیان آنچه متخیله دایم العمل می تواند بود بخلاف سایر قوی پنجم در بیان آنکه

حافظ آنرا محفوظ دارد تا بوقت احتیاج نکتهٔ دوم در بیان آنکه اعجب قوی قوهٔ متخیله است
و مدار نوم بر انست و بحقیقت فیضی الهیست و از آن جهت عجبترین قوتهاست که دایم
العمل می تواند بود در تمام احوال و اوقات و هیچ تعبی لاحق آن نمی شود بخلاف سایر قوی چه
مفکره قدرة آن ندارد که امور کثیره را در حالتی واحد فکر کند بلکه فکر او بقدر طاقت او ست
و هرچه از اشیا الطف و ادق و اغمض باشد مفکره از آن عاجز بود و حافظه نیز بر حفظ اشیاء
متکاثره در یک حال واحد قادر نتواند بود لیکن متخیله تخیل اشیا نوانو در صور بغته تواند کرد
بلکه تصور مستحیلات نیز تواند نمود مثل انسانی که هر عضوی از اعضای او بوضع عضو حیوانی
باشد یا شخصی که جثهٔ او در عالم نکنجد یا آنکه در یک زمان در دو مکان باشد و علی هذا القیاس
تصورات تواند کرد چه اکر متخیله مثال از حس نیابد در تخیلات و توهمات مطلق العنان باشد
نکتهٔ سوم در بیان حقیقت نوم و آنکه حیوان بچه علت محتاج خواب می شود و این دقیقه
فرق میکند میان عبودیت و ربوبیت و دلیل آن کفته اند که بدن آدمی و هرچه از ذوات
متغیرست ممکن نیست که دایم العمل می تواند بود از بهر آن که قوی آن متناهیست
و هر اینه از عمل در وامی عاجز ماند و باستراحت را نوم کویند که عبارتیست از سکون طبیعی
تا کلال او در زمان سکون زوال پذیرد و قوهٔ او بدان استراحت انتعاش یابد و قوهٔ محرکه
که قوهٔ متوهمه است در ملایمات امور متحلل می شود و ببدل ما یتحلل محتاج می کردد و تمثل آن

تغیر مزاج بیند چنانچه در تأثیر اخلاط اربعه گفته آید ان شاء الله **نکته ششم** در بیان آنکه شیطان
در بعضی از احیان متعرض متخیله می شود تا خواب بر وی مشوش گرداند حکمت این گفته اند
که باین وساطه خواب رحمانی از خواب شیطانی تمیز می یابد و نیز سر حکمت حدیث **نکته**
من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی از این دقیقه مکشوف می شود والله اعلم
در آنکه اگر سؤال رود که بچه معنی چون شخصی خوابی مکروه می بیند تعبیر آن زود ظاهر می شود
و اگر محبوبی می بیند در ظهور آن تأخیر می افتد جواب گفته اند که تعبیر مکروه از آن روز زودتر
بظهور می رسد که باری تعالی بحکم سبقت رحمتی غضبی می خواهد که بیننده علی اسرع الحال بتوبه
و تغییر طریقه مبادرة نماید و از قید آن ملال خلاص یابد و اگر محبوبی می بیند تأویل آن در مدة
می ماند و علی الجمله عنایت آنست که زمان ترح زود منقضی شود و مدة فرح دیر امتداد یابد
و قال علیه الصلوة والسلام انا فی شدة التوقع بعد ما فرجا احب الی من ان اکون فی فرج
التوقع بعده شدة **نکته هشتم** در بیان آنکه خواب مطلق بمتخیله مخصوص نیست
بلکه تمام قوی عقلی چون مفکره و حافظه در ان عمل دارند تقدیرا اگر بخواب بیند که شیری
قصد او دارد مفکره فکر کند که حیوانی قوی موذیست و اگر قصد کند با او مقاومت
نتواند کرد و شاید بود که از ان خواب بیدار شود و حافظه آن صورة را محفوظ دارد
تا چون بیدار شود بر ذکر داشته باشد و حاصل آنکه قوی ثلثه از متخیله و مفکره و حافظه

باش که عن قریب این وجع از تو زایل خواهد شد و چون بیدار گشت بشاشتی عظیم داشت
و صورة رؤیا با معبری تقریر کرد و چون ذو وجهین بود بتعبیر آن تصریح نمود و گفت امید
آنکه خیر باشد و هم در ان روز بماند و خلاص او بوفات بود

فصل ثانی

در آداب نائم تا اکثر خوابهای او راست آید و در آن ده نکته است **نکته اول**
آنکه صدق قول را ملکه سازد چه در خبر است که فی آخر الزمان لم یکد رؤیا المومن تکذب
و اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا و محققان در وجه مناسبت میان صدق کلام و صدق
رؤیا گفته اند که اگر شخصی بکذب معتاد شود و در بیداری باختیار و غیر اختیار کذب
از و صادر گردد و قوة متخیله در خواب بقبول آن قریب العهد باشد و از ان طور حکایت
کند و گفته اند خواب کذابی که کذب از دیگری مستقبح دارد راست تر از ان کذاب باشد
که کذب خود مستحسن شمرد یا آنکه حسن و قبح آن اصلا در خیال نیاورد دیگر آنکه بر طریقه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبة نماید چه در نقل آمده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
هر بامداد از صحابه سؤال فرمودی که کدام یک خوابی دیده اید تا تعبیر آن فرماید و اتفاقا چند
روز سؤال می فرمود و هیچ کدام خوابی نمی گفتند فرمود که وکیف ترون و فی اظفارکم الرفغ
جبر قلم اظفار از فطره ده گانه است دیگر آنکه با طهارة تکیه کند فقد روی عن ابی درایة انه
قال اوصانی حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بثلث لا ادعهن حتی اموت صوم ثلثة ایام

شیطان هم ازین قبل تواند بود انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا ولیس
بضارهم شیئا الا باذن الله و مؤلف کتاب التحبیر قدس سره شیخ و رئیس فلاسفه را
تعبیر میکند که در رساله مترجم بفیض الهی که دعوی آن دارد که لم یسبقه الیه سابق ولم
یلحق به لاحق تویته مدعی اطبا کرده که خواب مطلقا تاثیر طبیعتست وتشنیع برو فرموده
که این خلاف شریعتست وافحام او بدو دلیل می فرماید یکی آنکه از دعوی ایشان لازم
می آید که خواب معتدل المزاج البته راست بود و مطرد نیست چه خلاف آن
واقعست و دیگر آنکه تاثیر طبیعت در عالم سفلیست مثلا چون سحر و خوابها اتفاق
می افتد که تعلق بعالم علوی می دارد پس معلوم شد که خواب راست الهام ربانی و مکاشفه
روحانیست نه امری طبعی جسمانی نکته ثانی در بیان اضغاث احلام مثلا آن چنان
باشد که کسی بیند که ملکی برخصت لهو ولعب متنزل شد یا آنکه انبیا بعمل فراعنه مشغول بودند
یا آنکه امام مسلمانان بفحش و ناسزا فتوی داد و بقول آنکه باری تعالی بچشم ظاهر
یا بوجه صورة بیند یا آنکه آسمان سقفی شد و می ترسید که بر سر او افتد یا آنکه درختها از آسمان
رسته بود یا آنکه زمین چون آسمان می گشت یا آنکه نجوم از زمین طلوع می کرد یا آنکه
شیطانی ملکی شد یا پیلی پشه گشت و امثال آن و تفاوت میان خوابها اعجب او
فات آنست که هر چند این معنی در ابیات مشتهد گفته آمد اما مفصلش بر طریق

و سر این نکته آنست که متخیله در اول شب هنوز در تصویر صورتی بود که در بیداری
از حس اخذ کرده باشد و بدان قریب العهد بود و مفکره و حافظه همین سبیل و چون حواس
ساکن شود قوی ثلثه از امور حسی نیک خالی ماند و بعمل خود مشغول تواند شد نکته
رابع در آنکه اموات اگر اخباری کنند راست آید چه پیغمبر علیه الصلوة و السلام
فرموده که المیت لا یکذب و علت آن گفته اند که کذب مبنی بر خوف
باشد یا رجا و هیبت در آن عالم که هر چه از احوال آخرة می شنید برای العین دید
ازین هر دو فارغست و گفته اند طیور و حیوانات درین قسم حکم اموات دارند
چه طریق خدیعت که مستلزم کذب باشد ندانند و خواب اطفال غیر متمیز که هنوز قاعده
کذب معلوم نکرده باشد هم ازین قبیل نهاده اند و آنرا اعتبار تمام کرده و دلیل معتبر آنکه
یوسف علیه السلام در قرب هفت سالگی آن خواب دید که در تاویل عصا بیان خواهد رفت
و در دوازده سالگی آنکه در تعبیر ستارگان با وجود آنکه خود مشهورست تذکار رود چنانچه
فرموده که هذا تاویل رؤیای من قبل و شاید بود که تعبیر خواب اطفال بوالدین عاید شود
نکته خامس در آنکه خواب بهار امیدوار باشد اما در تاثیر آن تاخیر افتد چه نبات
هنوز در نشو و نما بود و تاثیر خواب تابستان بیشتر و بیشتر باشد بنا بر ظهور آثار فواکه
و اثمار و خواب خزانی و زمستانی کمتر راست آید و علی کلا التقدیرین در آن خیری

مطالعه فرموده باشند که کان احدهم اذا اراد سفرا او غزوا او تجارة او نکاحا و امرا من
معاظم الامور ضرب بالقداح و هو مکتوب علی بعضها نهانی ربی و علی بعضها امرنی ربی
و بعضها غفل فان خرج الامر مضی لطیته و ان خرج الناهی امسک و ان خرج الغفل اجالها و عاودا
ففی الاستقسام طلب معرفة ما قسم له مما لا یعتیم بالازلام و الحق عبارتی موهم افتاده و از ابن
سیرین منقولست که هرکه بر جانب راست تکیه کند و مستقبل قبله باشد و سوره والشمس
وضحیها و سوره واللیل اذا یغشی و سوره والتین و سوره اخلاص و معوذتین بخواند و مرادی که داشته
باشد خدای تعالی درخواهد اجابة فرماید و شاید بود که هم دران خواب اثر معنی بوی رسد
چه این نقل در باب مجربات آورده اند و در باب اضطجاع قولی آنست که چون بر طرف
چپ تکیه دهد یا مستلقی قبله باشد خواب او درست تر آید و درین باب ترتیب معتنی
نهاده اند یعنی طرف چپ اولیست و بعد از ان استلقا و بعد از ان طرف راست
والعهدة علی الراوی چه در اداب نائم بخلاف این ترتیب نقلی رفته و ظاهر آنکه بترجیح
طرف یسار و استلقا قائلست دلیل آن گوید که حال صورة دل دران دو حالة مستقیم
تر باشد بحسب آنکه بر طرف یسار رست و در حالة استلقا خود بهیچ طرف مائل نشود
و گفته اند خوابی که بر طرف چپ اتفاق افتد هضم طعام را مفید تر باشد مصرع
کجا بودم ادهم کجا تاختم نکته سابع در آداب مقرر خواب اولا باید که

حکم صفت کند و گوید قید غریب از ان جهت رفته که نخل درین دیار موجود نیست
و اصاله بسبب آنکه مراد از آیت کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء نخلست
و توانگری باعتبار آنکه شیرینی مال حلال باشد و بعد از ان حکم از طبع کند و خوش معامله را
علت آن گوید که ثمره او بی مشقتی حاصل شود و مجامله را دلیل آن گوید که خوش طعم بود
و برین تقدیر اگر شخصی گوید درخت جوز دیدم و همچنین دران مقام بنا شد تاویل آن
بمرد غریب منعم بد معامله مشنع بخیل باید کرد مرد غریب بهمان اعتبار که در نخل گفته شد
و منعم باعتبار روغن چه تاویل روغن بمال نیز کرده اند و بد معامله باعتبار آنک تا شاخ
او را بچوب تر تند بار او نریزد و مشنع باعتبار آنکه بار او غلغله داشته باشد
و بخیل نظر بر انچه تا او را نشکنند مغزش بیرون نیاید و تا شکنجه نباید روغن ندهد و اگر چنانچه
این دو درخت در مقام بیننده باشد قید غریبی از ان طرح کند مثالی دیگر آنکه تاویل آتش
بپادشاه کرده اند و تاویل خاک بمال پس تاویل خاکستر بمال پادشاه باید کرد و علی هذا القیاس
در مفرد و مرکب مثال باید شد و من الله الالهام الصواب و هو مفتح الابواب ضابطه و
دیگر آنست که هر جنس که نر آنرا بمرد تعهد ماده آنرا بزن تاویل کنند یا کنیزک و بچه آنرا
با طفال اگر نر باشد پسر یا غلام بچه و اگر ماده باشد دختر یا کنیزک زاده بحسب حال بیننده
و برین تقدیر در بادیه نشینان عرب گویند طاوس مردی باشد با جاه و جمال از بلاد عجم یا زنی

درم کوید ضرب و خیری یا بد باز اگر شخصی مثلا ماری بیند و با کسی عداوة داشته باشد
تعبیر آن بدشمن باید کرد و اگر منعم بود بمال و اگر مزارع باشد بزراعت و اگر از اهل
دنیا بود بدبخت و اگر ازین جمله که تعدا درفت نتواند بود و مخزون باشند تاویل آن
فرج بود و در **حکایت** آمده که امام حسن بصری بواقعه دید که صوفی پوشیده
بودی و بندی بر پای داشتی و طیلسانی عسلی بر دوش و بر مزبلهٔ ایستاده
و طنبور می زدی و دران حالت اسناد بر کعبه کرده بودی و این خواب
بزبان دیگری بابن سیرین گفت و او بحکم فراست تعبیر کرد که صوف دلالت بر ورع
امام دارد و طیلسان عسلی دلیل محبت قرآن می شود و تفسیر که با خلق می فرماید
و بند بر پای که در دین دارد و ایستادن بر مزبله دلیل آنست که دنیا را در تحت قدم
آورده و پشت پای زده و طنبور زدن نشر علم و حکمتست که میان خلق
می فرماید و اسناد بکعبه التجاء اوست بحضرت جلت و باز بخواب دید که عریان
در مسجدی بودی و حمایل تیغ و تیغی براق در دست داشتی و بر سنگها آزمودی و آنرا
شکافتی و شخصی را پیش ابن سیرین فرستاد و از تعبیر آن پرسید و او همچنین بحکم
تفرس تعبیر کرد که تجرد او دلیل قلت ذنوب و طهارة نفس اوست و دخول مسجد
دلیل عصمت او و آنکه از گناه و سایر مخاوف ایمنست که ومن دخله کان آمنا

آن با دار دین یار دو ودیعت کند بدلیلی که در حکم نماز مذکور میشود و اگر گوید در ضمیر آن
بود که سنت می گذاردم تاویلش ذکر جمیل و اجر جزیل باشد و اگر دیگری برسد که چنان
دیدم که بسفر می روم از وی سوال کند که نیت کجا داشتم مثلا اگر گوید چنان پنداشتم
که بحج می روم گوید فریضهٔ از فرایض مؤدی گردانی یا آنک ترا دانشمندی اتفاق افتد
که بجهد و تعب میسر شود و از آن ثمرها و ثواب یابی و اگر دیگری گوید بخواب
دیدم که صیدی در قید آوردم از ضمیر او سوال کند که نیت اکل آن داشته یا نه و آنکه
آنرا از بهر خود گرفته بود یا نه دوستی اگر نیت اکل آن داشته از غنیمتی نصیبی
یابد و اگر از بهر خود گرفته بود دوستی عجمی گیرد باری ما دام که اصل مسئله احتمال چند وجه دارد
باشد ناچار از ضمیر سوال باید کرد چه لفظ فادریست که الضمیر اقوی من النظر چنانچه بعد ازان
بیان آن خواهد آمد انشاء الله دیگر آنک در وقت طلوع و زوال و غروب آفتاب توقف
نماید تا این حال تمام عمل شود چه متقدمان درین اوقات سه گانه که باصطلاح معبران
ساعات اضطرابست خود اصلا متعرض تعبیر نگشته اند و متأخران اتفاق دارند که تعبیر
که در روز دوشنبه رود بعد قضاء الله بعینه واقع شود و هر تعبیری که از سر عنا کنند اکثر
باشد بمعبر عاید گردد که ولا یحیق المکر السیئ الا باهله اشاره متقدمان و متأخران متفق اند که چنانکه
بدان رفته ضمیر از نظر اقوی است مثلا اگر ضفدعی را بینند و تصور او آن باشد که ماریست تعبیر آن

رضا و سخط باری تعالی دلالت برضا و سخط والدین کند و بالعکس مصحف بتأویل حکمت بود
و حکمت مصحف باران قطار اشتر باران افتادن از جایی غضب باری تعالی
افتادن از جایی که ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی کریه خنده و خنش کریه طاعون جنگ و
طاعون ملخ لشکر و غوغا و غوغا ملخ و لشکر کور زندان و زندان مجهول کور خراب شدن
خانه مرگ خانه خدای و مرگ خانه خدای خراب شدن خانه مرگ امام خرابی شهر و خرابی شهر مرگ
امام بسر زادن دختر و دختر زادن پسر کرباس تنیدن کار نیک و کار نیک کرباس تنیدن
زن خواستن زراعت و زراعت زن خواستن انجیر خوردن پشیمانی و پشیمانی انجیر
خوردن سیل دشمن و دشمن سیل خوف امن و امن خوف مویه کرنای زن مویه کرو
مرجه نو آن نیک بود کهنه آن بد باشد و بالعکس و امثال این معانی بسیارست و هریک
در مقام خود گفته شود انشاء الله حالی این قدر بسبیل انموذج کافی نمود و چون وضع این مختصر
بر ترتیب حروف افتاده تعبیر رؤیت باری تعالی جل جلاله و ملائکه و انبیا علیهم السلام
و از ان حوا و قابیل و مریم به تبعیت ایشان در مقدمه تقدیم می یابد تا طرز کتاب بحال
خود باقی ماند رؤیت باری تعالی بوجه رضا بشارة باشد بلقاء چون با ملاقاة پادشاه
عادل چه در خبرست که خیر ما یری احدکم فی النوم ان یری ربه او نبیه او ابویه مسلمین
قالوا یا نبی الله وهل یری احد ربه قال السلطان والسلطان هو الله صدق رسول الله

باید و گفته اند شعر گر خدا ایش نهاد نام دگر نام او شد بلند و یافت ظفر
و اگر بیند که فرماید که فلان کس را بغرست اجل آن کس نزدیک باشد و اگر دید که
بر اهل موضعی خشم گرفته بود حاکم یا قاضی آنجا ظالم و خاین باشند و اگر دید
او را چیزی محبوب عطا فرمود مثل آن در بیداری بیابد و اگر دید که او را جامه
پوشانید دلیل بلائی دنیوی یا درجه اخروی باشد چنانچه در حکایت آمده که فقیهی در بصره
بخواب دید که حق تعالی او را دو جامه پوشانیدی و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد
که دلالت می کند بر ابتلاء عاجل و ارتقاء آجل و باندک زمانی حاشا عارضه جذام یافت
و در گذشت و او را بخواب دیدند و اثر رحمت بر و ظاهر بود و اگر باری تعالی
را بصورة شخصی معروف بیند آن شخص نیکنام شود و من کل الوجوه استعلا و استیلا فادره
یابد اما مردم بر وی تهمتها نهند و در حق او بهتانها گویند چه شعر
ایزد چو زبان طعن بدگویان را بر خود به نبست هر که خواهد بستن
و اگر صورتی یا مثالی ما بیند و گویند خداوند ست و آنرا سجده کند دلالت
بر ان داشته باشد که بشخصی که با آن صورت یا آن مثال منسوب بود توجه
نماید و تقرب جوید لقوله تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و رؤیت
علیهم السلام دلیل رؤیت سلاطین دین دار باشد یا اکابر بزرگوار پرهیزکار که

یافت راحت بجای دشوار ❁ تن در پستی بجای بیماری

در بر بدست با فرشته بخواب ❁ فرقتی او فتند و راز احباب

واگر دید که با ملایک بآسمان رفت و باز کشت تارک و سالک شود واگر دید که باز نکشت بعد از ادراک سعادت یابد واگر طایفهٔ مرغان را در پرواز بیند و که از نوعند تعبیر آن بملایک باید کرد و دلالت بر آن کند که عما قریب قهر ظالمی بار رسد که یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین واگر دید که ملکی شد نسبت با اهل دنیا محترم شود و میان ارباب دین مکرم باشد بلی اگر نه اهل آن بود شاید که کاهنی یا عرافی شود چه کهنه و عرافا را بحسب حال حرمتی می باشد و علاقهٔ مناسبت آنکه این جماعت بطریق ملک اخبار را از اسرار می کنند و کفته اند مریض را این خواب دلیل وفات شود واگر دید که ملک بخانهٔ او درآمدند باید که از دزدان برحذر باشد واگر دید با ملکی در مصادعت بود از مرتبهٔ در افتد چه قوهٔ جسمانی با قوهٔ روحانی مقاومت نتواند کرد و از آن ملک الموت علی حده در مقام خود کفته شود واگر دید که ملکی سلاح از وی بستد قوة و قدرة او زوال یابد و ارطامید و رس کوید که اگر ملایک رحمت و عذاب را با هم مختلط بیند دلالت بر مخالفهٔ قوم کند واگر دید که با ملکی یا ملکی را با او مواقعهٔ افتاد مریض را دلیل موت بود چه تا روح از و مفارقت نماید او را با ملایک اجتماع نباشد واگر صانعی ملکی را در صنعت خود بیند

الی طعامه فمنهم من اجاب الرسول ومنهم من ترکه فالله هو الملک والدار الاسلام والبیت الجنة وانت یا محمد رسول له من اجابک دخل الاسلام ومن دخل الاسلام دخل الجنة ومن دخل الجنة اکل ما فیها وصاحب منظومه بدین عبارة کفته که نظم

دیدن جبرائیل و میکائیل ❁ هست بر امن و مال و جاه دلیل

گر بود بند باید آزادی ❁ ور غمی باشدش رسد شادی

لیک اگر روی شان دژم بیند ❁ از پی آن نشاط غم بیند

باز دیدار و بسط و اسرافیل ❁ گشت بر امن و علم و جاه دلیل

لیک اگر ز آنکه بیندش مغموم ❁ گردد از عمر خویشتن محروم

واگر دید که بصور در دمید دلیل فتنه باشد که ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض با آنکه در آن موضع وبائی یا اغمائی واقع شود واگر دید که صور داشت و نمی دمید تو همی عام روی نماید چنانچه هر کس را بحسب حال دهشتی و دغدغهٔ حادث شود واگر دید که می دمید و تصور داشت که او تنها می شنود اجلش نزدیک باشد و ظاهرا از اینجا کفته اند بیت

گر دمد صور مرگ اوست بخواب ❁ ور گر او بشنود نشان عذاب

واگر دید که خفته بود و باواز اسرافیل بیدار شد یا بیدار بود و نامهٔ مهر کرده بوی داد همین حکم داشته باشد که کفته آمد واگر عزرائیل را بشاش بیند دلیل

نصبی یابد واگر منقبض بیند از متاعب او اثری بوی رسد وقصص اکثر ایشان خود شهرة
دارد واگر دید که پیغمبری شد تابع اعمال یکی از مشاهیر پیغمبران شود وبقدر سعی خود دران کوشد
اما با مردم در جدل افتد وبعد از متاعب عاجلی بمراتب آجلی رسد ولقد جاءك من نبأ
المرسلین واگر شریف نفسی بیند که در عهد پیغمبر است صلاح صوری وفلاح معنوی یابد
واگر مستحق ولایت باشد بحسب حال بمرتبهٔ رسد والا شیطان با او ملاعبه کرده باشد واگر
دید که یکی از انبیا حکمت با وی گفت بحسب خیر وشر آن نفع وضرر بوی عاید شود جه انبیا را
حکم مفصل انست که دیدن آدم علیه السلام خلیفه را خلافت باشد وپادشاه را سلطنت
وقاضی را قضا لقوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة واز بنجا گفته اند بیت
هر که آدم بخواب در بیند / در ولایت بکام بنشیند
وگویند عالم را مزید علم باشد که وعلم آدم الاسماء کلها وحاصل انکه هر کس را بر وفق حال وطبق فسحت ومجال خود ترقی
روی نماید واگر دید که آدم او را چیزی داد بقدر آن منفعتی یابد واگر او را ملول بیند از مقام
خود منزعج شود ونعمت وراحت او زوال یابد وبعد ازان شدة بوسیلهٔ لطیفه شفقت
رحمتی بفرج رسد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه وگفته اند هر که آدم را بیند دشمنی
با وی غدری اندیشد وشاید که با وی سوگندی دروغ خورد وبعد ازان نجات یابد چنانچه در قصهٔ
آدم وابلیس مشهورست وکیفیت آن میان خاص وعام مذکور واگر حوا را بیند روز نعمتی برود

مبارک

مبارک قدم آیند وبقدوم ایشان نعمت بروی فراخ شود ودر حکایت آمده که یحیی بن معاذ
بخواب دید که ابراهیم علیه السلام چند بار دست مبارک بسر او فرود آورد وچون بیدار
شد حلهٔ خلة در گردن جان او انداخته بود چنانچه بغیر حق تعالی اشتغال نداشت وسماك
بن حرب مکفوف بود وابراهیم علیه السلام را بخواب دید ومسح چشم وی فرمود
وگفت برو وبآب فرات غسل کن وچشم بگشای که بینا باشی وچنان کرد وچنان شد
واگر اسمعیل را بیند فصاحت وریاست یابد وشاید که بنیاد مسجدی کند وگویند
درحساب که جهت نذر ابتلایی یابد وسفری کند ومردم از ومنافع یابند وممکن
که از نسل او ملوک آیند وابواب خیرات بروی مفتوح شود واگر اسحق
را بیند هولی عظیم یابد چنانچه بشرف هلاك رسد وبعد از خلاص مستبشر ومستظهر شود
وتواند بود که او را دو پسر آیند یکی مطیع ودیگر عاصی واگر یعقوب را بیند از تمام نعمتها
دو جهانی محظوظ شود وباولاد استظهار یابد وبواسطهٔ ایشان محزون شود وبعد
ازان مسرور گردد وبمزید طاعت وعبادت کمال قربت وسعادت یابد وممکن
که بذهاب بصر مبتلا شود وباز بر وشفایی رسد واگر فرزندی غایب داشته باشد
او را بمراد باز بیند واگر یوسف را بیند خویشان با وی غدر کنند وبعد ازان بر ایشان ظفر
یابد واساءة ایشانرا باحسان مقابله کند که لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وتوفیق صدقه بسیار

ومیزان بود ودر معرض ابتداء او آیند وبعد از ان برایشان ظفر یابد واورا دختران مبارک
آیند واکر اورا لرزان بیند ممکن که نابینا شود واکر موسی وهارون را بیند جباری بواسطهٔ
او هلاک شود وکویند رؤیت موسی رؤیت ابرهیم ومحمد علیهم الصلوة والسلام باشد بلی
اکر هرون بیند امام قوم شود وحاجتش روا کردد وکویند دیدن موسی دلالت بونصرت از
باب حق وکسر اصحاب باطل کند واکر دران موضع ظالمی استیلا یافته باشد هلاک شود
ودر حکایت آمده که سعید بن مسیب را کنیزکی بود وبخواب دید که موسی در شام ظاهر
شدی وآن کنیزک ویرا طلبیدی واو را بدان وضع وهیأت یافتی که از و مشهورست واعصا
در دست داشتی وبر روی آبی می رفتی که بر طرف شام منصب شدی واین خواب را
با خواجه تقریر کرد وفرمود که اکر راست می کویی عبد الملک مروان مرده یا خواهد مرد وعن قریب
خبر وفات او برسید وعلت آن تعبیر از وی پرسیدند وفرمود که ارسال موسی قهر جبابره
بوده ودانستم که اینجا جباری مقهور شود ودرین عهد جباری طریقهٔ عبد الملک بود واکر یسع
را بیند کار بستهٔ او کشاده شود واکر ایوب را بیند ببلایی ابتلا یابد وبفوات مال وفنا
اهل وعیال ممتحن کردد وبعد از ان صحیح مزاج شود ومثل آنچه از وی فوت شده باشد باز بوی
رسد که ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا چنانچه کفته اند نظم
مر که ایوب بیند اندر خواب
امتحانات یابد از هر باب

بخواب دید که یحیی برلب دریایی در روشنایی نشسته بود وقومی نزدیک او در تاریکی
ایستاده وبا اسقف کفت وتعبیر کرد که صاحب این رؤیا مسلمان شود چه نقل انجیل دلالت
برین معنی دارد جاء یحیی وهو در من البحر النور وانتهی به القوم من الظلمة الی النور ومن
الغم الی السرور وچنان شد بیت ور به عیسی رسید بیننده کار مرده شود بر و زنده
وکویند مبارک دم ومیمون قدم باشد واز علم طب نصیب تمام یابد واکر در ان سعی
کند نیک حاذق ومشکلها بر دست او آسان کردد که وابرئ الاکمه والابرص واحیی الموتی
باذن الله وکفته اند دران سال او را هیچ مکروه نرسد واکر مریم را بیند بعد از تحمل ملالی
بمرتبهٔ جلالی منتهی شود واکر این خواب حامله بیند او را پسری بزرکوار مسیح آثار آید بلی امکان
که تهمتی بر وی نهند وبرأة ساحهٔ او زود ظاهر شود واکر بیند که مریم را سجده کرد از پادشاه عزت
وحرمت یابد ودر حکایت آمده که یکی از نصاری عیسی را در طور دید که وصیت می کرد ونصیحت
می فرمود که از ضلالت بکریزید واضلال دیکران مکنید وبا اسقف کفت وتعبیر کرد که صاحب
این رؤیا از غم خلاص شود وعلی حسب استحقاقه بنبوکتی اختصاص یابد واکر صالح باشد
یمن وبرکت تمام بحال ومال او سرایت کند وهیچ مضل متعرض او نتواند شد ودلیل این معنی
از انجیل بر خواند که لما جاء ایشوع علی جبل الزیتون دنت منه تلامذته وقالوا فیما بینهم
وبینه قل لنا متی یکون هذا یعنی خراب بیت المقدس وما آیة مجیئک وانقضاء الدنیا

للعالمین واگر بر خلاف این بیند دلالت بر ضعف اسلام کند و آنکه بدعت دران موضع
غلبه داشته باشد خصوص که او را بجامهٔ نامناسب بیند واگر او را چنان بیند که در نقاهت
بود چنانچه بیمار چیز باشد دلیل بر توبهٔ اهل آن موضع شود و محققان گویند دیدن او صالح را
بشارة بود و طالح را انذاره که انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا واین اصح اقوال
وجوهی تواند بود وتتبع او دلیل اهتدا باشد که واتبعوه لعلکم تهتدون واگر دید که در حالتی
پیغمبر را دید که خود سوار بود سواره به روضهٔ مبارکش رود واگر دید که پیاده او را دید که پیغمبر
در خرابه بانگ نماز می گفت آن موضع آبادان شود که واذن فی الناس بالحج چه کمه خراب بود
وبقدوم مبارک پیغمبر صلی الله علیه مردم دران مجتمع شدند وعمارة کردند واگر دید که پیغمبر او را
چیزی داد بقدر آن خیری بوی رسد چه عبد الله بن عبد الاعلی شیبانی که یکی از افاضل شعرا بود
در خواب دید که پیغمبر او را قلمی دادی وفرمودی که بدان کتابت کن تا امام خلق شوی و چون
بیدار شد اتفاقا بتعلم علم تعبیر مشغول گشت واقدم ائمهٔ تعبیر واعلم علماء تعبیر شد ویکی از
اهل ثقه چنان دید که پیغمبر ویرا عصایی داد و چون بیدار شد بر معبران عهد خود غالب آمد
واگر دید که با او چیزی می خورد باید که فرزند پیغمبر ست دلالت بر تقوی او کند که کل تقی
آلی واگر دید که عضوی از اعضاء پیغمبر با وی بود متنوع باشد و گویند آثار مبارک او را همین
اثر باشد والعهدة علی الراوی بنابرین باید که بتوبه مشغول شود واگر دید که از غایت محبت خون

سلام الله علیه بوجود آمد و در کنار او پرورش یافت و زنی بخواب دید که پارهٔ از گوشت
اندام مبارک پیغمبر صلواة الله علیه در خانهٔ او بودی و بحضرت رسالت عرضه داشت
وفرمود که فاطمه را پسری آید و تو مرضعهٔ او شوی وحسن علیه السلام آورد وآن عورة او را شیر داد
وشخصی که در صحت اعتقاد او تردد ی نبود بخواب دید که پای بر روی مبارک صلی الله علیه
وسلم نهاد وازان هول بیدار شد وقلق واضطرابی عظیم داشت وقضیه با ابن سیرین
باز راند وازوی سؤال فرمود که شب با موزه خفته بودی گفت بلی فرمود که بیرون کن
وچون موزه بکشید در زیر پای او درمی مسکوک بود بدین عبارة که محمد رسول الله نظم

وانکه بیند صحابه را در خواب ؛؛ رسد او را فواید از اصحاب
گر بخواب آیدش مثل صدیق ؛؛ صدق دینش بود علی التحقیق
وانچه فاروق بیند اندر خواب ؛؛ حکم او عدل باشد از مرباب
وانچه بیند بخواب در عثمان ؛؛ انس گیرد بطاعت وقرآن
ور بخواب اندرون علی بیند ؛؛ کرم وعلم وبردبلی ببیند
دیگران از مهاجری انصار ؛؛ هست تعبیر خوابشان کردار
وانکه بیند یکی ز آل نبی ؛؛ اثری یابد از کمال نبی
خاصه دو سبط نام بردلرش ؛؛ که دو نور آمدند ز انوارش

در ارشاد و امداد جهال سعی نماید و اگر دید که بنایی ساخت زنی خواهد یا زفافی سازد و گو[بند]
جماعت اقارب و اصدقا را جمع کرده اند و ظاهر اگر بیند که خانه سازد این تأویل دا[شته]
باشد چه تأویل توابع خانه با صول و فروع و اقارب شخص کرده اند چنانچه در تعبیر خانه مشرح
خواهد شد و اگر سپهدار بود لشکر را پیش خود طلبد و اگر در ادبار باشد اقبال یابد و حال او
مجموع شود و رفعتش بحسب ارتفاع بنا حاصل آید و اگر دید که عمارتی کهنه نو کردانید بقدر [ان]
عمل مسرتی یا مبرتی بوی رسد و اگر عمارة خیر بود از روی معنی و الا از راه صورت و قال
علیه الصلوة و السلام من رأى انه بنى بناءً فهو عمل يعمله و اگر دید که بنیاد عمارتی می نهاد و [زمین]
می کاوید و پای کار محکم می کرد در طلب علم یا ولایت یا حرفت تا صاحب [آن] شود یا چه کسب [شد]
سعی بلیغ کند و بحسب آن فایده یابد و اگر دید که بنایی از سفال ساخت بزینت و ریا مشغو[ل]
شود و اگر دید که از [کل] ساخت کسب حلال کند و اگر دید که عمارتی منقش ساخت علم آموزد
یا ولایتی یابد و اگر دید که از کچ و آجر ساخت نفاق و رزم چنانچه اگر دید که نفاق می کرد [عمارتی]
از کچ و آجر سازد چه این از خوابهای مقلوبست و گفته اند عمارة از کچ و آجر و چار[دولت]
بر مال حرام کند و کار ها بی فرجام چه اول کسی که این عمل کرد و این آلت ساخت فرعون [بود]
چنانچه در قصه او مترلست که يا هامان ابن لي صرحًا و در حدیث آمده البنيان كله ما كان
من جص او آجر فهو عمل اهل النار لانه مس الاحتراق و ما كان من اللبن و الطين

امری کند که در ان بر گمان بود و گفته اند سفری مخاطره ستو کلانه کند و اگر دید که بر آبی بسیار افتاد
و بقعر آن نرسید بقدر آن مال یابد و اگر دید که آن آب بروی غلبه کرد بیمار شود و حکم غرق علی [حده]
ابراد برود ان شاء الله و اگر دید که آب بجامه یا بکاغذ بر می داشت بدنیا مغرور شود و اگر دید که
آب در ابگینه می ریخت زنش حامله شود چه تأویل آبگینه بزنان کرده اند لقوله علیه الصلوة [و السلام]
احفظوا مولانا القوارير و از ان آب بجنین و اگر دید ظرف بشکست و آب باقی ماند زنش [بمیرد]
و فرزند باز ماند و بنعکس بالعکس و اگر دید که ظرف شکست و آب بریخت نه فرزند بماند و نه [مادر]
و اگر دید که آب بر ایگان بمردم می داد احسان کند و سقایی بر طریق تبرع دلیل خیرات باشد
و گویند مطلقا دلالت بر خیر کند و اگر دید که آب از مشک بمردم می داد مالی جمع آورد و بعد از [آن]
بخیر صرف کند و اگر دید که آب بخانه مردم برد آن جمع از بهر دیگران باشد و اگر دید که آب
در ابانی می ریخت مالی بر زنی نفقه کند و اگر دید که جایی می ریخت که از ان فایده تصور نمی [کرد]
بقدر آن مال ضایع کرداند و اگر دید که آبها بسیار مجتمع بود و با بر آمد و زمین آنرا فرو خورد
عموم خلق را دلیل عافیت و حسن عاقبت باشد لقوله تعالی يا ارض ابلعي ماءك و بالعکس عکس و آب
دادن باغ و زراعت دلیل زن خواستن یا سریه خریدن بود و اگر دید که با آب همراه بود
از قبل بزرگی بشغلی منصوب شود لیکن بی صعوبتی نباشد و از ان منفعت یابد و مقبول القو[ل]
گردد و اگر دید که برهنه در آب رفت عملی با منفعت کند و گویند او را جنگی افتد و اگر دید که با [جامه]

آن خیانت در حق خادمش اندیشد و بالعکس و اگر دید که آب بینی دیگری بیشست قریب بهم او
دید و او خواهد که مستور دارد نتواند و اگر دید که آب بینی خود خورد مال خود خورد یا از آن فرزند
و بالعکس و گویند اگر دیدی که آب بینی دیگری خورد همین حکم داشته باشد و منعکس بالعکس و اگر این
آب تیره بیند از فرزندش اندوه رسد و اگر زرد بیند فرزندش یا آنکه بمرتبهٔ فرزند باشد بیمار شود
و اگر سرخ بیند فرزندی تازه روی آورد و اگر سبز یا سفید بیند فرزندی صالح باشد و اگر سیاه
براق بیند آن فرزند بزرگ قبیله شود و اگر سیاهی کبود رنگ بیند بواقعهٔ آن فرزند مصیبت زده
گردد **آب تاختن** در غیر محل آن وام دار را ادای وام باشد و غمگین را نشاط بلی منعم را نقصان
مال بود بقدر اراقت و اگر دید که حاقن بود بر همسر خشم گیرد و اگر دید که در آن حالت جای اراقت
نیافت جایی خواهد که دفینه بنهد و نیابد و منعکس بالعکس و اگر دید که بول در پیراهن کرد عزب را
زن باشد و متأهل را فرزند و اگر دید که در بینی گدا ثیابان بحری کند و اگر دید که ایستاده اراقت
کرد بجهل انفاق کند و اگر دید که به اتفاق دیگری در یک موضع اراقت می کردند میان ایشان تعلق
شود و از آن جماعت همین حکم داشته باشد و اگر دید که می خواست که اراقت کند و نتوانست
از ادای دین عاجز ماند و اگر دید که ادرار البول داشت مالی تمام بوی رسد و بدان واسطه
از اعدا ایمن نتواند بود و اگر دید که در موضعی مجهول اراقت می کرد از اهل آنجا زن خواهد یا ستر
خرد و اگر دید که بجای بول خون می آمد اتیان بحایض کند و اگر دید که غایط می آمد اتیان بعض

تعبیرات که نقدا در رفت بحسب آن بظهور رسد و اگر دید که معروفی بر وی شاشید آنکس
بر وی نفقه کند و اگر مجهولی باشد من حیث لا یحتسب نفعی بوی رسد و اگر دید که بر متاعی
شاشید از آن خسارة کشد و در **حکایت** آمده که مروان بخواب دید که در محراب جامع
اراقت کرد و با ابن سیرین گفت و گفت نژاد پسران آیند که امام شوند و شخصی با ابن سیرین
گفت چنان دیدم که زنی از خویشان من ظرفی پر شیر داشتی و خواستی که آنرا بیاشامد و هر گاه
که عزم کردی که باز خورد آب پیشش تقاضا کردی و آن ظرف بنهادی و باراقت مشغول
شدی و باز آمدی فی الجمله هرچند قصد کرد نتوانست خورد و تعبیر فرمود که این عورت
می باید که عفیفه باشد بشوهر محتاج و تزویج او ضرورتست و چنان بود و او را استنکاح
نمود و ساسان پدر اردشیر که شبانی بوده بخواب دید که اراقت میکرد و بخاری از آن متصاعد
شد که آفتاب را بپوشید و با بابک معبر گفت و گفت تعبیر نکنم تا وقتی که ترا چون بسری متولد
شود بمن منسوب گردانی و او را وعده داد و بعد از آن گفت ترا پسری متولد شود که پادشاه
آفاق گردد و اردشیر از و بوجود آمد و بر حسب شرط او را بابک نسبت کرد و الا پدر
او ساسان بوده و شخصی با ارطامید ورس گفت چنان دیدم که بر اهل خانهٔ خود و جماعت
رفقا اراقت کردمی گفت از ایشان امانتی یابی و او را از آن منزل اخراج کردند و علت
گفت که تأدب آن جاهل باین ادب حاصل شود و دیگری بخواب دید که در محافل اراقت کردی

زن خواهد و اگر دید که دیگری زر آب داد از بهر آنکس خطبه کند و استکاحی نماید و آبگینه سفید طلبی دلیل
دولت و جهانی بود و اگر دید که نام والی بدان مکتوب یا منقش بود غیر والی را خرمی باشد
و اگر والی بود باید که نیک انتباه یابد و بتوبه مشغول شود و اگر دید که آبگینه در دست او بشکست
زنرا طلاق دهد و اگر عزب بیند زنی از خویشان او بمیرد و آبگینه گربتأویل مدبر کارها نازک باشد
و گویند مرتبت کار زنان بود و گفته اند نخاس کنیزکان رومی باشد و گفته اند آبگینه فروش از این
نوع نخاسی بود و گویند آبگینه بتأویل غنی سریع الزوال باشد بحسب بقاء آبگینه و در **حکایت**
آمده که ام سلمه رضی الله عنها از خواب برخاست و برخاست و گریان بود و گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بخواب دیدم که قاروره داشت پرسیدم که حال چیست فرمود
که خون حسین علیه السلام متلاشی شده و جمع می کنم و دران چند روز خبر واقعه کربلا برسید
آبله سفید بتأویل مال حلال باشد و از آن سیاه مال حرام و گویند مطلقا زن خواستن باشد
یا بسر آوردن یا ایمن شدن و اگر آبله بر دیگری بیند دلیل نقصان مال و جاه بیننده بود و آن
برص و جرب همین حکم دارد خصوص چون بر مملوک بیند چه از خدمت باز ماند و اگر بر پسر بیند عاق
شود و اگر بر زن بیند نشوز کند و این قاعده کلیست که رؤیت منظر کریه که موجب تنفر
باشد دلالت بر نقصان حال و خسران مال بیننده کند و **آبنوس** بتأویل منعی منافق
بخیل باشد از مرد یا زن و گویند هندوئی بدین صفت باشد و شاید که زنی بود یا کنیزکی و اگر کسی

کاری کند

کاری کند که فقرا و اغنیا مبدل شود و علت آن از تأویل سرما معلوم خواهد شد و گفته اند **نظم**
آتش افروختن و لایت دان و انچه سوزد مضرتست و زیان
و اگر دید که از بهر مصلحت خود آتش خواست افروخت و روشنایی می داد از علم
و دانش خود فایده نیابد و در حساب که او را بضعف اعتقاد تهمت نهند و اگر این خواب
پادشاه بیند دولتش زیاده شود و اگر دید که از بهر بریان افروخت کاری کند که موجب
غیبت شود و گفته اند در طلب مالی سعی کند و اگر دید که باد بر آتش می زد در کسب
مالی یا جاهی اجتهاد نماید و اگر دید که در زیر دیگی افروخت در کاری از بهر خود منفعت یابد و اگر
دیگی خالی باشد از سعی ضایع غمگین شود و اگر دید که از بهر حلوا افروخت سخن خوش نافع
گوید و اگر از بهر روشنایی افروخت قضیه را بدلیلی روشن گرداند و اگر بیند که آن آتش زبانه
افروخت طالب علم باشد و مردم بقدر روشنایی آن آتش از علم وی انتفاع یابند و اگر از بهر
آن افروخت تا جمعی را بدان بسوزاند ایشانرا غیبت کند و اگر از بهر آن افروخت تا موضعی
را بسوزاند خرید و فروخت او بطریق نفاق باشد و مالش حرام بود و اگر دید که در آتش افتاد یا کسی
او را انداخت بلی نسوخت پادشاه با وی عتاب کند و بعد از آن عنایت فرماید لقوله تعالی
یا نار کونی بردا و سلاما و از اینجا گفته اند **شعر** گر ز آتش بسوزد اندامش
پیش مردم رود ببدنامش **بیت** و گفته اند او را سفری کمروه پیش آید و اگر بیند که در آن آتش

قیام نماید وکفته اند **شعر** هرکه آتش ز جا بجایی برد / مال با شبهه بل حرام خورد
واکر دید که آتش از آسمان در آمد و خوردنی او بسوخت طاعتش مقبول باشد لقوله تعالی
بقربانٍ تأکله النار واکر دید بناتهای زمین را بسوخت والی عهد باید که انتباه عظیم یابد و در
توبه وعدل کوشد وکفته اند **شعر** در هوا آتش شهاب بخواب / سخن با طلبت در سراب
و صادق علیه السلام فرماید که اکر دید که آتش می خورد مال ایتام خورد لقوله تعالی **ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا** وکفته اند **بیت**
کر کسی خورد آتش اندر خواب / کار صعب آیدش به پیش و عذاب
واکر دید که آتش از دهان او بیرون آمد غماز و بهتان کوی باشد واکر دید که اطفاء آتش میکرد
میان حاکم و رعیت متوسط باشد واکر دید که آتش در خانهٔ او افروخته بود و مردم بدان
کرم می شدند و آنرا باز نشاندند یا خود فرو نشست کدخدای خانه یا قیم خانه را بیم هلاک باشد
واکر مثلا مثل آن آتش در شهری یا در دهی بند که منطفی شود تاویلش بوالی شهر یا رئیس ده باز کردد
واز آن هر موضعی بمقدم آنجا عاید شود اما از آن بستان بمالک یا بهمسرا و تعلق کیرد واکر دید که
آتشی در خانه بود و منطفی شد و بادی در آمد و آنرا بر افروخت شاید که در آن خانه دزدان افتند
واکر دید که در جوار او آتش افروختند از خوف ایمن شود لقوله تعالی **کلما اوقدوا نارا للحرب
اطفأها الله** اما تاجر را دلیل خسران و ظلم باشد که **ویسعون فی الارض فسادا** وکفته اند هرکه

وکفته اند شراره بتاویل جنک شمشیر باشد یعنی سخنی که در قطع محبت مشابه شمشیر بود و فی الحقیقة
سخن سخت از کجا و ضرب شمشیر از کجا **شعر** جراحات السنان لها التیام
ولا یلتام ما جرح اللسان واکر دید که شرارها بسیار در موضعی افتاد آنجا فتنه یا جنکی
واقع شود واکر شرارها بزرک باشد دلالت بر عذاب کند لقوله تعالی **انها ترمی بشرر
کالقصر کانه جمالات صفر** وآتش بازی سخن سخت کفتن باشد و شراره بمردم انداختن
دلیل مضرة رسانیدن بود و در **حکایت** آمده که بزرکی بخواب دید که در آتش بود و نمی سوخت
و متوسطی با معبر کفت و تعبیر کرد که باید که در مقام حکومت باشد که **القضاة ثلثة الحدیث**
یا در مرتبهٔ خلت چنانچه در قصهٔ خلیل علیه السلام منقولست و فی الواقع چنان بود
و دارا بن دارا بخواب دید که بسوختی و خاکستر شدی و معبر کفت بمیرد و ملکش خراب شود
و بآن نزدیکی اسکندر بجنک او برخاست و او را بکشت و مملکتش خراب شد و سیف ذی
یزن بخواب دید که آتشی از آسمان بر زمین ریختی و هر پاره از خانه در خانها افتادی و منطفی
شدی و چون احتیاط کردندی پارها فحم بودی و معبران کفتند که عجب اکر ملوک حبشه
برین ملک استیلا نیابند و عن قریب چنان شد و زنی بخواب دید که امیر ابو جعفر دختر
زادهٔ عمرو ابن اللیث قرطهٔ رحیق پوشیده بود و منقلی پر آتش پیش او نهاده و آن منقل
برداشتی و در دامن آن قرطه ریختی و مردم آن آتش از وی طلبیدندی و بهیچکس ندادی

بصاحب م

برافروخت عدل کند واکر عالم بیند علم او هدایت خلق شود واکر تاجر بیند منفعت از مال او
بمردم رسد واکر عزب بیند زن خواهد یا سریه خرد واکر کدخدای یا کدبانو بیند فرزند نیکبخت
آورند یا غایبشان بسلامت معاودت نماید وکویند آتش از آتش زنه بیرون آوردن دلالت
برتحصیل مال حرام کند از جهت حاکم واز ینجا کفته اند شعر
آتش از سنک و آهن آوردن ⁂ هست مال از کسان طلب کردن
واکر دید که بیرون نتوانست آورد خشونتی بی حاصل کند واجتهادی بی طایل نماید آتش
کده بتاویل جایی مکروه باخصومت باشد از قبل دیوان واکر دید که آنجا رفت وضرری بوی
رسید بقدر آن مذلتی یابد واکر خود را آنجا بیند بصورة یا معنی برای مجوس مایل باشد واکر دید که منزل
او آتش کده شد یا بود یا آنکه خانهٔ او آتش کده شد از دیوان عملی یابد ودران ظلم کند والله اعلم
آخر دلالت بر شرف وعزة کند واکر در خانهٔ خود آخری بیند بحسب حال خود مرتبه یابد
وکویند آخر بتاویل زن بود واکر بران چهار پایی نامعهود بیند باید که از حال زن نیک متفحص شود
شاید که تعلقی نهانی داشته باشد واکر دید که متوجه آخرت شد اهل حرفت را دلیل بطالت وبی
کاری باشد چه آخرة جای عمل نیست بلی خایف را امن بود وغمکین را فرح ودیکران را دلالت بر سفر
دور کند چه در قدیم اکر کسی بسفری دور رفتی بر طریق تمثیل کفتندی باخرة می رود واکر دید که از آخرة
بازکشت از سفر معاودت نماید وکفته اند از مجربات است که اکر کسی در غربت بیند که باخرة رفت

وعاقبت کشد آزاد درخت یعنی درخت ارزن بتاویل مردی خوش عیش باشد که مستحق
ثنا شود آزادی دلیل نجات بود واکر حج ناکرده باشد توفیق حج یابد واکر دید که بنده را آزاد کرد
آن بنده بمیرد واکر دید که آزادی را آزاد کرد قربانی کند یا از بهر او قربانی کنند واکر بیمار باشد
صحت یابد واکر بزه مند بود آمرزیده کردد واکر محبوس بود خلاص شود وحاصل آنکه در مضیق
که باشد نجات یابد آستانه بالا بتاویل کدخدای خانه باشد وازان زیر کدبانو وصلاح
وفساد آن با یشان بازکردد ومشهور باشد که ابراهیم از منکوحهٔ اسمعیل صلواة الله علیهما نا ملایمی
مشاهده کرد وبا او کفت إِذَا رَجَعَ اسمعیل فقولی له غَیِّرْ عَتَبَةَ بابِکَ فقالت له فطلقها وکویند که
آستانهٔ خانه دولت شخص بود ودر حکایت آمده که زنی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که بالای
در خانهٔ من از آستانه افتادی ودرها دوکانه یکی از خانه بیرون افتادی ویکی در دهلیز خانه با
ماندی وپرسید که ترا شوهر وپسر غایب اند کفت بلی فرمود که فروافتادن بالا در دلالت
بر مراجعت شوهر می کند وبیرون افتادن یک لخت دلیل آن می نماید که پسرت زنی غریب خواسته
باشد وعنقریب شوهر وپسرش با زنی غریب در رسیدند شعر
در کند آسمان بد ودر باز ⁂ وقت او خوش شود زنعمت وناز
واکر دید که بآسمان رفت ودر بسته بود کارش بسبب بزرکی دربند رود واکر دید که
در آسمان از بهر او یا جمعی مخصوص کشاده شد بخاصه چیزی باشان رسد واکر درها بر آسمان کشاده

وزارت باشد و زیر شود یا از وزیر منصبی یابد چه تأویل قمر بوزیرست و اکر دید که بر فلک
زهراست بخواری و حیل حلیات و فرح یابد و اکر دید که بر فلک مریخ بود شحنه شود یا بعمل شحنکان
مایل و راضی بود یا در حربی افتد و اکر دید که بر فلک افتاب بود از پادشاه تربیت یابد
و کارش بالا کیرد و اکر دید که بر فلک مشتری بود از قضاة و زهاد مبتهج کردد و از ایشان نصیبی
یابد و اکر دید که بر فلک زحل بود املاک جمع کند و عمرش دراز باشد و حکم فلک عطارد همانست که
در فلک اول تقدیم یافته و اکر دید که آسمان از آهن بود آن سال باران کم بارد و اکر دید که دستش
باسمان می رسید بقدر خویش بزرکی یابد یا بمقرب بزرکی شود و اکر دید که دست بر آسمان
می سود در معرض کاری بزرک آید و از ان عاجز ماند و اکر دید که باسمان نزدیک شد اما آنرا در
نیافت دین و دنیا را نیک بود و اکر دید که آسمان را بدزدید و در سبوئی نهاد مصحفی را بدزدد
و بزنی دهد و در **حکایت** امده که شخصی پیش ابن سیرین امد و این خواب را بعینه تقریر کرد و او
باین عباره تعبیر فرمود و فی الواقع چنان بود و بالزام مصحفی که دزدیده بود از زنش استرداد
نمودند و اکر دید که اسمانرا بدندان بکرفت یا آنکه راست بر آسمان رفت دلیل زیان حال
و خسران مال باشد و ازین جهت کفته اند **شعر** راست بر آسمان شدن در خواب
شد دلیل مضرة از هر باب و اکر دید که نیز راست می رفت تأویلش دولت و امن و نعمت باشد
چنانچه کفته شد **شعر** هر که بیند که رفت بر کردون دولة و نعمتش شود افزون

وفات یابد بقوله تعالی **فلاف** و اکر دید که از ان شکاف پری بیرون آمد اهل آن دیار
بختیار شوند و اکر دید که جوانی بیرون آمد دشمنی موذی بر ایشان خروج کند و اکر اسمانرا سبز
بیند نعمت فراخ شود و اکر زرد بیند بیماری عام کردد و اکر سرخ بیند خون ریزش بود
و اکر سیاه بیند فتنه عظیم روی نماید و اکر آنرا صافی نزور و روشن تر از ان بیند که پیداست
موجبات خیر و برکه زیاده شود و اکر بران علامتهای سرخ بیند چون عمودها دلیل فوة
و نصرة پادشاه وقت باشد و اکر دید که آسمانرا می پرستید در ضلالتی منفرد باشد
چه هیچ مشرک آسمانرا نپرستید و کفته اند بخدمت بزرکی مشغول شود و چه تأویل اسمان
بزرک نیز کرده اند چنانچه در تأویل دست باسمان رسیدن اشارتی بدان رفته
و در **حکایت** آمده که شخصی با ابن سیرین کفت بواقعه دیدم که سه کس در نظر من آمدندی
که معرفت هیچ کدام نداشتم و یکی را باسمان بردند و یکی را بین السماء و الارض موقوف
داشتند و یکی را بروی بر زمین افکندند و فرمود که از ان اول امانتست که از میان
مردم مرتفع کشته و از ان دوم صله رحم که منقطع شده و از ان سوم نماز که بجا
باز مانده و اکر دید که در **آسیا** غله خرد می کرد خیری بجسب آرد از مالک بوی رسد
و اکر دید که سنک آسیا بشکست مالکش وفات یابد و اکر دید که بدزدیدند بیمار شود یا معیشت
بروی تنک کردد و علی الجمله تأویل سنک آسیا بمالک آسیا باید کرد و صلاح و فساد آن بوی تعلق کیرد

واکر دید که بجای غله سنک یا آهن خرد می کرد او را کاری عظیم پیش آید و حکم آسیا ساختن
در تأویل بنیاد نهادن تقدیم یابد و اکر دید که آسیاء دست می کرداند بشرکت بلخت دلی
محتاج شود و کارش از و انتظام یابد و کویند آسیاء دست بتأویل دو شریک سنک دل
باشند که میان ایشان تلفیق کند و چون مجتمع شوند خیر و برکتی بمردم رسانند که از غیر ایشان
متوقع و متصور نباشد و کفته اند اکر دید که بدست آسیا غله خرد می کرد در وجه معاش
ز و کفته اند اکر دید که بدست آسیا غله خورد می کرد در وجه معاش اعتماد بر کسب خود کند و بقدر
آردی که ازان بیرون آمده باشد معیشت یابد و از طامید و رس کوید دلالت بر شداید و امور
ردیه کند و اکر دید که زاج یا بازو یا روناس خرد می کرد دلیل مخاصمت باشد و کویند قطب
آسیا رئیس قوم بود و نیک و بد آن بوی عاید شود **آسیابان** بتأویل مردی باشد بحال خود
مشغول که از وی کار دنیوی آید **آش** بتأویل بهترین اطعمه بود و دلالت بر مال حلال
کند و فایده آن بحسب کوشتی تعبیر باید کرد که در ان پخته باشد چنانچه حکم مرکب ازان خواهد آمد
شعر و انچه بی جربیست در تأویل — هست بر فقر و بر ریاضت دلیل
واکر دید که با کسی **آشتی** کرد دلالت بر عمر دراز و دین راسخ کند بلی اکر بیند که در ان
اشتی کسی را بصلاح خواند او را بفساد خواند و منعکس بالعکس و حکم صلح شرعی بلفظ مصالحت خواهد
آمد ان شاء الله و **آشیانه** بتأویل فایده باشد بقدر قیمت آن مرغ که آشیانه بوی منسوب بود

نافته بود نه بر مجموع من مرتبه ریاست یابد و اکر دید بر پای او نافته بود تنها از جهت زراعت
بفایده تمام رسد و اکر دید که از اندرون جامها بر شکم او نافته بود و مردم می دانستند حاشا بر
شود و اکر دید که بهمین کیفیت بر سینه یا فراش او تافته بود بیمار کردد و اکر زنی بیند که آفتاب
در کریبان او رفت و از دامن بیرون آمد پادشاهی او را بخواهد و یک شب در فراش او
باشد و اکر دید که بر عورت او تافت پادشاهی از وی متولد شود و هر که بیند که شکم او شکافته
و آفتاب بر وی تافت رحلت کند و اکر دید که در عقب آفتاب می رفت و او غایب
نمی شد اسیر شود و اکر دید که آفتاب کهلی شد خلیفه را دلیل تواضع و شوکت و عدل باشد
و رعیت او را دلیل انتظام امور و دشمنان دین را نحبت بود و اکر دید که جوانی شد
خلیفه ضعیف حال و محزون شود و اکر دید که آتشی از آفتاب بیرون جست و نجوم را
بسوخت پادشاه حواشی خود را بقهر دور کرداند و اکر دید که سرخ شد دلیل فساد ملک
و خون ریختن بود و ازان زردی دلیل مرض او باشد و اکر دید که سیاه شد مغلوب کردد
و اکر دید که آفتاب غایب شد خیر و شری که در میان باشد منقضی کردد و اکر دید که آفتاب
بوضع معهود طلوع و غروب کرد دلیل بر خیر عموم بود و بعضی را دلالت بر ذکور اولاد کنند
که در وجود آید که شعر فما التانیث لاسم الشمس عیب — ولا التذکیر فخر للهلال
و بنده کان را آزادی باشد بلی آنکس را که خواهد که کاری پوشیده دارد مناسب نیفتد چه

ارتحال بود واگر دیده که آفتاب از مغرب طلوع کرد فضیحتی یابد وسرا وفاش شود بلی مریض را
شفا بود وصاحب رمد را امن باشد از نابینایی مصرع زان رو که روشنست النور فی السواد
وغایب را عود بود وعازم سفر مغرب را نیز عافیت باشد وحسن عاقبت واگر مسافری
در بلاد غرب داشته باشد بسلامت بوی رسد وگویند اگر دیده که نور آفتاب یافت یا شود
کنجی یابد یا مالی عظیم واگر دیده که آفتاب را سجده کرد در معصیتی افتد وگویند بخدمت پادشاه مشغول شود
یا والدین واگر دیده که پادشاه اورا سجده کرد آفتاب یا والدین عظیم معتقد او شوند
واگر دیده که آفتاب متلاشی شد راز او آشکارا شود یا دلیل قوة او ولادش باشد یا خود
نابینا گردد واگر دید آفتاب بسیار بر فلک بود سواران ومسافران نیک بود اما بیماران را
بد باشد واگر دیده که آفتاب چیزی بوی داد یک قول آنست که در مشقتی افتد وقولی
دیگر آنکه پادشاه بازرگی امری بوی تفویض کند واگر دیده که چیزی از وی بستد بقدر آن
نقصانی مالی بوی رسد اما قول اشهر آنست که تعبیر آن بحسب جوهر آن چیز باید کرد که
داده باشد یا ستده تا اگر فرض کنیم که چیزی محبوب بوی دهد دلیل خیر باشد وبالعکس واگر
دیده که آفتاب بر منبری بود دلالت بر انتظام وصلاح احوال جمهور کند واگر دیده که
نیرین با سایر نجوم در خانه او بودند ونور معهود داشتند از پادشاه ووزیر واکابر
دولت نوازش یابد ومقبول القول شود واگر ایشان را بی نور دید دلیل مصیبت شود

من او لما الی اخرها باز راند آفتابه بتاویل خادمه باشد یا کنیزک صاحب تحویل وگویند
خادم صلبی بود وازینجا گفته اند شعر خادمست آفتابه از تاویل نص قرآن برین شناس دلیل
که ویطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب وگویند غلامی وکیل خرج باشد که نفقه
بر وجه معروف کند جایی که در ظرف بود تاویل آن بمال باشد وبعضی بر آنند که زن بود
یا میراث زن وعلی الجمله صلاح وفساد آن باین جهات عاید شود لاجرم بحسب حال
بیننده تعبیر باید کرد ودر روایت آمده که عبدالله بن سلام بخواب دید که آفتابه داشت
وبا حضرت رسالت گفت وفرمود صلی الله علیه وآله وسلم ارجو ان لا تموت ان
شاء الله الا علی الفطرة وشخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که آفتابه را دو لوله بودی
ومن از آن مرد وآب می خوردم ویکی آب شیرین بود ویکی شور گفت از خدای بترس
ونظر از جانب خواهر زن فرو گیر چنان بود وتوبه کرد وآفتابه کرباس تاویل دلال عورات
باشد که بهر کیفیت که تواند دلالی کند وتاویل رویت آل نبی در آخر تعبیر انبیا علیهم السلام
تقدیم یافته آماس دلالت بر مال کند خاصه که در آن خون یا ریم مجتمع باشد وگویند
حاجت روایی وامن بود یا آنکه زن خواهد یا آنکه پسری آورد واگر دیده که تمام تن او
اماس داشت اورا این پنج چیز که تعداد رفت حاصل آید یا عالم شود واگر دیده که پهلو
چپش آماس داشت همسرش آبستن بود یا شود چه مصرع زن از پهلوی چپ گویند برخاست

واکر دید که جمعی باتفاق اورا دراوخته اعلاء مرتبهٔ او از ایشان باشد واکر ایشان را نشناسد
طایفهٔ بتعظیم او متفق شوند واکر دید که پیرزنی اورا دراوخت عروج او از مرامی دنیوی
یا دنیاداری باشد واکر دید که خود را بپا وخت وکس ملتفت او نشد بزرک قبیله شود
اما مطاوعت ننماید واکر دید که از انجا درافتاد از مرتبه درافتد واکر دید که کوشت
کسی آوخته می خورد مالی حرام از ان مسلطی بخورد واکر دید که خون از وی می آمد کس را
غیبت کند یا درکناهی افتد و آن مصلوب بثوابی رسد بحسب خوبی که از وی رفته
باشد وکویند اکر دید اورا از دار آوخته بودند خون از وی می رفت باید که از غیبت توبه
کند وکویند اکر دید که اورا مردم آوخته بودند دلیل صلاح دنیا و فساد دین باشد واکر دید
که زنده آوخته بود دلیل رتبت دنی و دنیوی بود چنانچه کفته شد لقوله تعالی
وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه واکر دید که اوخته بود وندانست که از کی باز او را او
اکر مالی از وی بیرون رفته باشد بغربت رود و باز یابد وحاجات او روا کردد واکر دید
کشته واوخته بود دران رفعت بروی دروغ کویند وارطامید ورس کویند اوختن مسافر
بحر رانیک بود که بر مرکب چوبین سوار اند و فقرا را نیز مناسب باشد وعزب را زن بود
وبنده را ازادی یعنی انکس را که نیت اقامت مقامی بود دلالت بر انزعاج کند چه مصلوب
از مقام منزعجست ودر **حکایت** آمده که شخصی با ابن سیرین کفت بخواب دیدم که کسی

که نماند مالش نیز تلف شود یعنی زنان او باقی مانند واکر دید که آهک بر اندام مردی مالید
اورا هلاک کردانند یا مالش ببرد واین خواب اکر ببیند که در حمامست یا جایی دیکر مرد و بک
حکم داشته باشد وکویند تاویل آهک سخن ناخوش بود واز ینجا کفته اند **بیت**
آهک وکج بخواب رنج وغمست **مصرع** کج بتر کرچه حکم آن بهمست
وحکم عمارت با آهک در تاویل با دانی تقدیم یافته ودر **حکایت** آمده که قتیبه بن
مسلم که امیر خراسان بود بخواب دید که با آهک موی از اندام خود فرود آورد الا
زهار وابن سیرین تعبیر کفت شود و معاوده حرم شریف شرفها الله نتواند نمود واورا
بقتل آورند یعنی چون ترک سنت بخواب دیده بود سعادت مراجعت بحرم که مصدر سنت است
نتوانست یافت **آهن** معمول بتاویل خادم بود چنانچه حکم آن بحسب حرف
خود ایراد رود وغیر معمول مالی یا متاعی باشد بقدر ان آهن که چند یعنی اکر دید که کسی آهن
پاره بوی داد دلالت بر طول عمر کند ومر آهن که نسبت بسلاح داشته باشد دلیل قوة
یا شوکت شود لقوله تعالی **وانزلنا الحدید فیه باس** تا صاحب رؤیا که باشد واکر دید که
آهن از سنک بیرون می آورد مباشر امری صعب شود یعنی از ان منفعت یابد واکر دید که
آهن می خورد در صدد مر کاری که آید از پیش ببرد و ظفر یابد واکر دید که با نان می خورد بسبب
معیشت مدارا کند وصعوبت آن را متحمل باشد واکر دید که می خاید غیبت کند واز ان

واکر دید که آهو بروی جست همسرش عصیان او کند و شیر آهو دلالت بر سعت رزق کند **آینه**

بتأویل جاه و دستگاه بود و گفته اند دلالت بر دیدار غایب کند و گفته اند **شعر**

هرکه در خواب آینه بیند ∴ روی شادی هر اینه بیند ∴ زن کند کر در اینه نکرد ∴ زانکه همسر معاینه نکرد

ور زنی بیند این بیابد شوی ∴ وایدار شوی شاد بیش بری ∴ واکر او راست فی المثل پیوند ∴ زود باشد که آورد فرزند

و روشنایی آینه دلالت بر کمال هدایت کند یا رتبت و ولایت واکر دید که اینه بدیگری داد

امانتی بوی سپارد واکر دید که در آینه سیمین یا زرین می دید مردم را در جاه خود بکرامت بیند واکر

دید که در آینه آهنین نگاه کرد و روشن دید اکر زنش حامله باشد پسری آورد شبیه پدر و اگر این خواب

زن حامله بیند دختری آورد بشکل مادر واکر حامله نباشد میان ایشان مفارقت افتد و شوهر

زنی خواهد و او شوهری کند واکر پسری بیند که در آینه می دید او را برادری آید واکر این خواب را

دختری بیند او را خواهری رسد واکر پادشاهی بیند او را معارضی روی نماید واکر روی خود

خوب بیند شادی و عزت یابد و منعکس بالعکس و گفته اند هرکه در چیزی نظر کند چون آینه و آب

و آبگینه و امثال آن و در آن صورت خود یا متشابه خود بیند او را شریکی بکیفیتی از کیفیات

باز دید آید و اقل ما فی الباب آن باشد که کسی در منزل با او مشارکت طلبد و حکمی با سبب خصومت

در تأویل آب تقدیم یافته و گفته اند اگر دید که آینه او بشکست زنش وفات یابد و اسافعه

براند که هرکه بیند که نظر در آینه می کرد دلیل ناخشنودی باری تعالی باشد و نقصانی که بنفس و مال

واکر دید که کوشکی بر ابر بنا کرد بدلالت حکمت از گناه دور شود واکر دید که قبه بنا کرد و لایتی

یابد و گویند ابر بتأویل ملکی محتشم بود یا سلطانی مشفق یا عالمی حلیم واکر دید که با ابر اختلاط کرد

با یکی ازین طایفه مختلط شود واکر دید که خانه او از ابر بود فایده دنیوی از ممر حکمت یا شد

واکر بیند که سلاحش از ابر بود حجت بسیار گیرد واکر نه اهل این باشد تعبیر این خواب بمثل او

یا خویش او متعلق شود و گویند ابر سیاه دلیل حکمت باشد یا بزرگی و مروة و سرور چه مشهور باشد

شعر بهنگام سختی مشو ناامید کز ابر سیه بارد آب سفید

و گفته اند ابر سیاه اگر بی وقت بیند دلیل سرمایی سخت یا حرب و فتنه عظیم بود و از ابر

سرخ فتنه و خون ریختن و از ابر زرد مرض و ابر مظلم دلالت بر عمل بد کند و بستگی کار

و از ابر سفید بر عمل صالح واکر بیند که ابری بارنده در دست او بود بر دست او

کاری رود که از آن فواید بدیگران رسد یا کلمه حکیمانه گوید واکر دید که ابری مرتفع شد

و بروی زر بارانید از حکیمی ادبی آموزد که در دنیا نافع بود واکر دید که خود ابری شد و بر

مردم می بارید مالی یابد که از آن منفعت بمردم رسد و ابر بی باران اگر تأویل آن

بولایت کنند والی بی انصاف بود و اکر بتجارة کنند تاجری بی نفع باشد و اگر بعلم کنند

عالمی با ضنّت بود بلی اگر تأویل آن بحرفت کنند استادی بود در صنعت خود حکیم

و بی ضنّت واکر ابر با رعد بیند دلیل ترس از دعاء مادر و پدر یا سایر خلق باشد

شیطان لعنه الله و وقانا شره وکفانا امره **احرام** کرفتن بتاویل وقاده درکاه خلیفه یا دشاه
بود چه تاویل کعبه با بیشانست وکفته اند دلیل اختیار کردن زهد وریاضت باشد واکر ببیند که
از جحفه با اهل شام احرام کرفت متوجه بزرکی شود ومقام قربت یابد چه جحفه متضمن معنی قربست
وازان ذات عرق با اهل عراق دلیل موافقت اهل خانه وخویشان باشد چه دلالت عرق
برایشانست وازان یلملم با اهل یمن دلیل آن شود که او را با اهل یمن وبرکت اتفاق
اجتماع افتد وازیشان فایده مالی یابد چه اصل ترکیب دلالت جمعیت واخذ مال شریک
دارد ولقوله تعالی وتاکلون التراث اکلا لما ای جمعا نصیبه ونصیب صاحبه وازان
ذو الحلیفه با اهل مدینه دلیل آن شود که باکسی در مقام معانده ومخالفت آید وازان قرن با اهل
نجد دلالت بران کند که قرین مردی دلیر شود وازوی ناموس یابد **ارده** خوش طعم
بتاویل مالی روزافزون باشد وبعکس بالعکس **ارضه** که در اصل حیوانیست که چوب
ودفتر خورد بتاویل دزدی خانگی باشد که چیزها اندک اندک برد وازین طورش تعبیر باید کرد و
ارغوان بتاویل زنی صاحب جمال بسیار مال ارجمند پر خویش وپیوند باشد ومر صلاح و فساد
که دران مشاهده کند باین جهت عاید شود ودرخت آن همین حکم دارد وکویند مردی
بدین صفت باشد چه ارغوان از ثمرات نمی تواند بود چنانچه در نکته قانون التعبیر اشارتی
بدان ظابطه رفته **ارم** بتاویل فرزند باشد یا خواهر یا شریک واکر دید که درختی بدان

بریده بود وقامت یابد واثار او منقطع شود واکر دید که خود بید اولاد واتباعش پیش
از او رحلت کنند واکر آنرا ماوی بیند آن جماعت در اطراف متفرق وبدحال شوند
وکویند هر عضوی از اعضاء اسب چنانچه در اعضاء آدمی کفته اند واحکام آن بحسب
حروف خواهد آمد بخویشی از خویشان مالک اسب منسوب باشد از سر تا پای
واکر دید که اسبی را می کشید بخدمت بزرکی مشغول شود واکر دید که در جایی نامعهود
سوار بود مثل بامی یا دیواری دران خیری چندان تصور نتوان کرد واکر دید که
بر اسبی نشست که دو جناح داشت وبدان می پرید اکر علوی باشد خلافت
یا حکومت یابد والا غلامی مطیع خرد یا زنی منقاد خواهد یا رفیقی موافق طلبد وکفته اند
حکم مطلق آنست که اکر بیند که سوار شد واسبش در هوا می پرید بدولت دوجهانی وسعادت
جاودانی رسد وممکن که این صورت در سفر باشد بلی اکر دید که اسبش بهوا بر شد بی آنکه
می برید بر دست خود شوکتی بملاک شود واکر دید که بی اسب از ان هوا فرود آمد
بیمار کردد یا معزول شود یا آنکه از عیال دور افتد واکر دید که سواران در هوا می پریدند
دران موضع خستکی واقع شود یا میان اهالی آنجا خصومتی افتد واکر دید که کوش اسبش
بریده بود پیغام اکابر از و منقطع شود واکر دید که با اسب در جنک بود واسبش
غالب آمد در معصیت باشد چه دلیل آن باشد که هوا نفس بروی غلبه دارد واکر خود

باشد بنیکنامی ارزانی دارد و از اینجا گفته اند شعر مال و شادی بود کمیت و سمند
کره باشد دلیل بر فرزند ها واشقر دلالت بر صلاح دارد و کند چه رنگ مرکوب ملا
دارد و سرخ خنگ دلیل جنگ بود و جرده عارضه بود که زود بصحت انجامد و گفته اند سمند
نیز همین حکم دارد بلی برنشستن آن مرضی صعب بود و سایس زن شایسته باشد
و اگر دید که بر قفای کسی سوار شد تابع رای یا شریک او شود و بعکس بالعکس و اسب مادیان
بتأویل زن با برکت بود یا کنیزک مبارک و اگر ابلق بود و بدر آن زن از دو قبیله باشند
و گویند بمال و جاه مشهور بود و جرمه زن خوب روی بود و خنگ صالحه و سبز خنگ معصومه و اشقر
غریب بزرگ زاده با فرج و کمیت مطرب دوست و اشهب کنیزک شهری و اگر
مادیان را با کره نر یا ماده بیند آن زن را پسری یا دختری باشد و اسب رهوار دلیل زن
صالحه سازگار بود و گویند اگر دید که بر مادیانی نشست با زنی بعشق مشغول شود و اگر
دید که بر مادیانی با زین و لگام سوار بود ولایتی بوی تفویض کنند امانی آنکه بغلاظ و شدادی از و
استخلاص نمایند بمحل حکومت نتواند رفت و اگر انجا باشد مدخل نتواند ساخت و اگر زیر مادیانی
ردیف کسی باشد طمع در اهل او کند و بالعکس چنانچه در استر گفته شد و گویند مادیان اگر
زن شریف بود اما بی ادب باشد چه نجال کاو در از گوش می دید و گفته اند اسب الغر
بتأویل مرد باشد یا پسری که قسم سواری داند یا تاجری که در تجارة صاحب کیاست بود یا ضایعی

علیه السلام بوده لقوله تعالی **اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد** و البته کسی بر نشیند
که اندک و بیش امتیازی داشته باشد و فرود آمدن دلالت بر تنزل کند و اگر دید که
با شکوه بر نشست مرتکب امری منکر شود و از ان مضرت یابد و اسب گندمین
کل الوجوه بد باشد والله اعلم و اسب آبی اگر مطیع بود بتأویل زنی شریف بود و اگر
جموح بود دلالت بر مرد دیوانه کند و ارطامیدورس گوید اگر اسب آبی را بیند در عملی
خوض نماید که با تمام نتواند رسانید چه سواری بر ان میسر نیست و در **حکایت**
آمده که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که بر اسپی سوار بودم که دست و پای آهنین داشت
گفت از هلاک بیندیش و هم دران چند روز وفات یافت و وزیر علی بن عیسی
پیش از زمان وزارت بخواب دید که سواره با جامه متکلف در سایه آفتاب ایستاده بود
و دندانها او فرو ریختی و از ان خوف پیدا شد و از معبر سؤال کرد و گفت سواری
دلیل کامکاریست و جامه خوب نشان ولایت و سایه آفتاب دلیل ترفع و تنعم
در ظل دولت پادشاه و افتادن دندانها دلالت بر طول عمر دارد بحقیقت از غایت
پیری تمام دندانها او فرو ریزد و چنان شد **استر** بتأویل غم و مضرت باشد
و خوردنش بتر از دیدن یا چیدن یا خریدن و گفته اند از ان تر جنین باشد چه از ا
خشک و تمام علفها و گیاهها که چهار پایان خورند دلالت بر رزق کند بقدر آنکه بخورند

اسفناخ

زن با منفعت و اگر بیند که استرش نوحه میکرد مالش از جهت زن زیاده شود و اگر دید
با وی سخن گفت همان حکم داشته باشد که در اسب گفته شد و اگر دید که استر را بکشت
مال یابد چه گوشت و پوست استر بمال نهاده اند و گفته اند گوشت استر دلیل مال
باشد و شیر او صعوبت و خوف بقدر آنکه بیند باخورد یا بستاند یا دوشد و اگر استرش
بردیا بفروخت یا ببخشید یا ضایع شد از زن یا کنیزک دور شود و جاماسب گوید هر که
که بر استری نشست او را با کسی خصومت افتد چه رکوب آن بی ریاضت و سیاست
میسر نیست و در **حکایت** آمده که منور خلیفه پیش از زمان خلافت بخواب دید که
خر و اری گاه بر استری بار بودی و او بر سر آن نشسته و معبر از حسب و نسب او
پرسید و بعد از حصول معرفت تعبیر کرد که مرتبهٔ خلافت یابی و هم در آن چند روز خلیفه شد
و دیگری چنان دید که استر بسیار داشت و در آن نزدیکی غلامی چند بخرید و در اثنای این حکایت
استشهاد بآیت والخیل والبغال والحمیر الآیه نموده اند و بی تکلف علاقه معلوم نشد و تقلید
نقل رفت مگر آنکه تاویل زینت بغلمان کنند **استخوان** آدمی بتاویل طایفه باشند از اقارب
یا اجانب که اعتماد بر ایشان کنند یا مالی که وجه معاش تواند بود و قوه تا اثر و نفع استخوانی که
با گوشت بیند زیاده بود و اگر دید که جبری کرد توفیق اصلاحی یابد و او را بصورة یا معنی نجاحی
بود و استخوان مرده و حیوانات و طیور تمامت دلالت بر مال داشته باشد و استخ

بدر فیق موافق کند لقوله علیه الصلواة والسلام المومن کالجمل المنقاد و اگر خود را برابر آن
ببند البته او را اتفاق سفری افتد و اگر دید که بر اشتری برهنه نشست بر دشمن ظفر یابد و افتادن
از اشتر و سایر مرکوبات افتادن از مرتبه باشد و اگر بیند که اشترش بچه آورد زنش فرزندی
آورد و اعتبار پسر و دختر از نر و ماده آن بچه باید گرفت و هر که عازم سفری باشد و در خواب
اشتری دنبال بریده یا کنده بیند باید که فسخ عزیمت کند چه در حساب که قطاع الطریق بروی
راه زنند و اگر دید که اشتران ملک خود را می چرانند بر قومی مشهور بحسب آن گله ریاست
یابد و اگر دید که گله اشتر جایی جمع شدند دشمنانش آنجا مجتمع شوند و اگر دید که اشتران جو یا
گندم بار داشتند بسبب اعدا یا سیل خیر و برکت و ارزانی در آن موضع پدید آید
و اگر دید که اشتری دوشید بقدر آن از ملک یا مال پادشاه نفعی یابد یا زنی صاحب حظ
خواهد و اگر بیننده صالح بود او را بشری مبارک آید و اگر دید که بجای شیر خون
می آمد آن مال حرام باشد و گوشت اشتر بنا و یل مال باشد و پوستش میراث
اما خوردن گوشتش بیماری بود و از اینجا گفته اند **شعر** تحم اشتر دلیل مال بود
گرچه در خوردنش ملال بود و گفته اند گوشت ناقه اگر پخته بود دلالت بر رزق
حلال بی ملال کند و اگر دید که اشتری را قربان کردند و گوشت آن بمردم دادند
بزرگی در آن موضع وفات یابد و میراثش قسمت کنند و اگر دید که خود آن اشتر

باید بادیه نشینی استیلا یابد واگر دید که دران سواری بهوا برفت و بازگشت با شخصی
بدوی بسفر رود و با غنیمت مراجعت نماید واگر دید که بازنگشت دلیل بد باشد واگر
ماده باشد زنی بدویه خواهد یا بروی دست یابد واگر دید که خایه یا استخوان اشتر
مرغ داشت بقدر آن مال از بادیه نشینی حاصل کند وگویند بچه اشترمرغ دلالت بر پسر کند و خایه
او دلیل دختر باشد وگویند اشترمرغ بتأویل شخصی خصی بود واگر دید که قفاء گردنش ببرید یا
کسی حاشا لواطه کند چه ذبح از قفا مطلقا دلیل لواطه باشد واگر اشترمرغی در خانه خود
بیند دلیل طول عمر شود واگر دید که امام اشترمرغی بوی داد اگر فقیه بود قاضی شود والا
قاضی تابع رای او گردد یا بحسب حال مرتبه یابد **اشترغاز** دلالت بر غم کند
اشق همچنین وخوردنش اندوهی باشد از قبل عیال واگر دید که چیزی بدان چسبانید
پراکنده را جمع کند واین حکم درباب لصوق مطلقست واگر دید که می خایید بغیبت و خبث
مشغول شود واین تأویل نیز در خاییدن حکم اطلاق دارد **اشک** سرد دلیل خرمی باشد
وعفو از جرم وازان گرم اندوه بود وازینجا گفته اند شعر شادی آمد اشک سرد بخواب آن
ور بود گرم اندهست وعذاب والعجب که در بیداری نیز همچنین باشد واگر دید که
بی گریه اشک بروی او فرو می آمد در کار پسندیده او طعن کنند وگویند نسب او را مطعون کرداند
واگر دید که چشمش پر اشک بود و نمی ریخت از مال حلال ذخیره سازد و دشمنش آزار کند

بهتر بود ودرباقی احکام حکم حریر دارد که بیان خواهد رفت **افتادن** بام خانه یا دیوار
بر سر شخص بتأویل مالی بود بقدر آن که افتاده باشد که از جایی نااندیشیده بوی رسد واز افتادن
دیوار از قبل بزرگی بود بحسب بلندی دیوار وافتادن خود از جایی تنزلی بود بقدر آن
نزول چنانچه پیش ازین در تتمه عاشر اشارتی بدان رفته واین خواب از جمله مجربات است
افسار بتأویل الی باشد بحسب آنکه از موی بافند وتأویل موی بمالست یا باعتبار ادب و
آنکه چهارپای را از حرکات خارج منع کند چون لگام ولهذا گفته اند علمی باشد که مردم را
از حرام بازدارد وتتمه این حکم از تأویل لگام معلوم شود **افسون** کردن بذکر باری
تعالی دلیل فرج وفرح باشد وتسلی خاطر وبرخلاف آن کار باطل وسعی بی حاصل
افسونگر بتأویل مرد غدار بود **افیون** دلالت بر غمی کند که از قبل املاک رسد واگر
دید که ازبهر خوردن خرید مرگ مفاجاة در حساب گیرد **افچه** را برطریقه سلف بلفظ درم
تأویل رفته **آلو** سرخ وسیاه بوقت خود دلالت بر مال کند خصوص چون شیرین باشد
وازان زرد بیماری بود علی الخصوص چون ترش باشد وگفته اند شعر
هرکه در خواب آلوی شیرین دید   از جهان جهان بکام رسید
و درخت آلو سیاه بتأویل طبیب حاذق بود وازان زرد شخصی پر امراض وگویند اگر
مریض بیند که آلو سیاه خورد شفا یابد واگر صحیح مزاج بود دران سال از مرض سالم ماند

امامت در تأویل نماز اقامت رود واگر دید که **امانت** بکسی سپرد سری یا دیگری در میان
نهد وینعکس بالعکس و غالب آنکس باشد که امانت سپارد چه احتیاط مطالبت او را بود **امید**
داشتن بتأویل چندان نهاده اند تا امیدی دلیل نجات بود لقوله تعالی فلما استیأسوا منه
خلصوا **انار** بتأویل زن پارسا بود یا مالی بقدر همت بیننده خاصه چون بوقت نا اگر
پادشاه بیند ملکی معمور بود و گویند انار ترش خصومت و غم باشد و از آن شیرین نوع مرگ
حکم دارد و اکثر بر آنند که تأویل اناری شیرین از سیصد درم باشد تا ده هزار درم
تا بیننده درجه درجه بود و از ین قیاس گفته اند نظم

هرکه در خواب انار شیرین دید — یافت بر گنج زر و سیم کلید
لیک نار ترش بود هموار — با خسیسان بد سپیر بیکار

و اگر دید که دانه انار ترش یافت زیانی باشد بقدر آن و اگر دید که انار با پوست
و پیه خورد از مال خود تمتع یابد و اگر دید که انار بفشرد و آب آن خورد از تجارتی
رنجی حاصل کرده اند و صرف کند و درخت انار بتأویل منعمی شکور متدین باشد و خار
آن دلالت بر تقوی بیننده کند و اگر دید که درخت انار ببرید قطع رحم جایز دارد
و گفته اند دیدن انار به از درخت انار باشد **انبان** بتأویل زنی خازن باشد
که محافظت اسرار نماید و اگر دریده بیند دلیل خیانت آن زن شود و اگر دید که باز در انبانی

میکند علت آن همگوید که آدم علیه السلام چون از بهشت بیرون آمد ندایی بگوش او
رسید که اتهرب منی و از آن خروج ندامتی عظیم یافت و معاینه درخت انجیر رسید
و بدان درخت ندایی آمد که خذه و آدم بگرفت و ندامت او زیاده گشت که چرا برو
بگذشت و بعضی بر آنند که از نهی ولا تقربا هذه الشجرة مراد درخت انجیر بود و چون
تناول کرد و سبب هبوط او شد موجب ندامت گشت و انجیر سیاه بوقت
خود دلیل خیر باشد و از آن سفید به از آن سیاه باشد و اگر بی وقت بیند بر بند بروی حسد
چه انجیر بلغت اهل یونان حسد باشد و گویند انجیر سیاه دلیل باران و تگرگ بود و گفته اند
شعر معجون زیتون بود که تعبیر — در نکویی و در بدی انجیر **انجیل** از کتاب خواندن
دلالت بران کند که از کتابتی نصرانی اندک چیزی یابد و اگر بی کتاب خواند او را حقی
بباطلی مشتبه شود تأویل **انداختن** دوست و دشمن بمزاح وجد در خواب همانست
که در بیداری و بحسب نیت بیننده تعبیر باید کرد تا مزاح بوده یا جد و تتمه این حکم در
الحکام گشتی خواهد آمد و اگر دید که چیزی معروف محبوبی انداخت بقدر آن با وی
صله کند و اگر آنکس مجهول باشد او را باندازه آن صله یا رشوه باید داد و این دو خواب
بعکس منعکس شود و اگر دید که آن محبوب پیش چهار پای انداخت بر جاهلی نفقه
کند **اندام** شخص بتأویل خویشان او باشند و زیاده و نقصان و جمعیت و تفرقه

انگشت

بخواب بیند که گوشت از اندام دیگری بخورد کاینا من کان از وی نفعی یابد و گوشت مرد به از آن زن باشد چه منفعت مرد زیاده از آن زن بود و گوشت جوان بهتر از آن پیر باشد و جاماسب گوید هر که بیند که گوشت از اندامها مردم می خورد بر در ملوک صاحب اختیار شود و اگر دید که خون نیز می خورد مال مردم خورد و گفته اند اگر دید که گوشت دیگری می خورد او را غیبت کند لقوله تعالی **ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه** یا غیبت خویشان او کند و بعکس بالعکس و اگر دید که چون گوشتش بخورد خونش از اندام روانه شد آنکس را بواسطه آن غیبت زیانی مالی افتد و اگر دید که گوشت کسی می خورد که او را در بریان کرده بودند مال متمی بحرام بخورد و اگر پخته باشد بالش بحلال خورد و اگر دید که اندامی از اندامهای دیگری بخانه او آوردند آنجا کسی هلاک شود و گفته اند حکم مطلق در گوشت آدمی آنست که بافتنش منفعت باشد و خوردن غیبت هم بقاعده که نسبت باندامها گفته شد مگر آنکه پخته بود و الله اعلم و اگر دید که اندام او آزرده شد بیمار گردد و اگر دید که یا اندامی از اندامهای خود براه می رفت کاری کند که اعتماد در آن نشاید و اگر بیند که اندامی از اندام او تباه شد گمراه شود و اگر بیند که اندام او چون اندام مار بود عداوتی مخفی ظاهر گرداند و اگر دید که اندام او پاره پاره شد عازم سفری گردد و خویشان او متفرق شوند بدلیل **وقطعناهم فی الارض امما و مزقناهم کل ممزق** و اگر دید که اندام او از آهن

واقع شود و غلبه آنکس را باشد که بخواب برده و اگر بیند که انگشتان خود را بخایید افساد مال خود کند چه انگشتان بحقیقت آلت کسب اند و اگر دید که انگشتان را با هم جمع آورد کار فرزندان و برادران را بصلاح آورد و اگر بیند که مشت فرو گرفت کار ایشان بسته شود و گویند از معصیت توبه کند و صادق علیه السلام تاویل انگشتان باصحاب و خدام و هر که در مرتبه اخوان و اولاد باشد فرموده و گویند اگر دید که انگشت بزرگ کسی ببرید زیانی مالی بوی رسانند و اگر دید که انگشت میانش ببرید قاضی یا عالم موضع را مصیبتی رسد و از آن کوچک عقوق فرزند بود و از آن پیش کوچک دلالت بر آن کند که او را فرزندی آید و اگر دید که چهار انگشت او را ببریدند یا بریده بود چهار زن خواهد و بمصایب ایشان ممتحن گردد لقوله تعالی **فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع** و اگر دید که از انگشت بزرگ او خون می آمد و از مسبحه شیر نعوذ بالله او را با محرمی یا خواهر زن نظری خطا باشد و حکایت خواب هرون الرشید و ملک الموت و اشارة او باصابع خمس و تعبیر معبر بعلوم خمسه که باری تعالی و اقعست خود از مشهورات باشد و ارطامیدورس گوید معتقد بعضی از حکمای یونان آنست که خدای تعالی امراض بوسیله ملکی اسقلسوس نام می فرستد و هیکلی باسم آن ملک ساخته بودند و مریضی شبی آن ملک را بخواب دید که دست راست بوی دراز کردی و انگشتان بوی دادی و بخوردی و روز دیگر خرما خورد و شفا یافت

واکر دید که انکشتری

ولایت بود

وزان زرین عملی با بدعت وازان روین عملی بی رونق وازان آهنین عملی با شوکت
یا تجارة تاجری با بصارة بلی خامل الذکر بود اما اکر منقوش باشد به از ساده بود وازان
قلعین خود عمل بی تمشیة بود وکفته اند اکر دید که انکشتری از کوش او آویخته است دختری
زرین
را بشوهر دهد واز و پسری آید چه کفته اند تأویل انکشتری پسر باشد وکفته اند ازان
زن بود یا کنیزک وازان نقره پسر یا غلام یا چهارپای واکر دید که انکشتری والی در
انکشت داشت ومستحق ولایت یابد واکر بنده این خواب بیند از پدر میراث یابد
والا حالش منقلب شود ونقش انکشتری دلالت بر مراد شخص کند هرچند نقش او خوبتر بود
مراد او شریفتر باشد واکر دید که نکین انکشتری او می جنبید تزلزلی در کار و منصب او با
دید آید واکر دید که بیفتاد زیانی مالی کشد واکر دید که انکشتری از انکشت بیرون کرد از منزلة
در افتد یا زن را طلاق دهد واکر این خواب زن بیند شوهرش یا یکی از اقارب او
وفات یابد واکر عاملی بیند که حلقهٔ انکشتری او بشکست ونکینش باز ماند از عمل معزول
شود اما اکر خیرش باز ماند وجابر تعبیر انکشتری نقره وآهن بقوة تخصص کرده بلی کفته که آهنین از
جوهری
تعبی خالی نباشد وکفته اند تأویل انکشتری در اکثر اقوال بر نسبت اعم از آنکه از زر باشد یا از
دیکر بلی ازان سیمین زن بی نفع بد اصل بود وازان چوبین زن منافق وانکشتری تنک
بتأویل زن ناسازکار باشد واکر دید که آن انکشتری را از انکشت بیرون کرد آن زن را

نقش

٢٠

واکر دید که انکشت بر آتش نهاد و نیک برافروخت با دیوان معامله کند و فایده ما لی
و جاهی یابد واکر دید که جامه یا اندام او بدان آلوده شد بوجهی از وجوه غمکین شود واکر
دید که انکشت ناکاه افروخته شد طلیعهٔ سلطان دران دیار طلوع کند واکر دید که
در خانهٔ او بود کارش بالا کیرد واکر دید که آن انکشت افروخته بکشت دران خانه خصومت
افتد وانکس که انکشت سازد دلیل حاکمی ظالم بود که مال مردم بصورة اتلاف و بمعنی
احراق کند **انکور** سفید بوقت خود مال باشد بقدر آنکه بیند و سرخ به از سیاه بود
و سیاه بوقت خود به از غیر وقت باشد واکر خورد بیند اولی وبهتر بود وازینجا کفته اند
شعر غم بود چون سپیه بود انکور ‫ رنکهای دکر نعیم و سرور
وازان شیرین تر نافع تر باشد و بعکس بالعکس و کویند انکور بوقت خود مال حلال حرام
واکر دید که خوشهٔ انکور را از زمین برداشت از زنی فایدهٔ مالی یابد وکفته اند درخت رز
بخلاف آنچه در نکتهٔ قانون تعبیر کفته شد زن با مال و جمالی باشد چه زلیخا بر طریقهٔ کنایت
با یوسف علیه السلام کفت ان الکریم قد یضیع فقم فاعصره فقال ربی احق بعصر
منی واکر دید که در معصرهٔ چوبین انکور می فشرد بخدمت حاکمی ظالم مشغول شود وازان
کلین بر عکس این باشد وازان آجر وکچ بحاکم با هیبة نهاده اند واکر دید که در طشتی
انکور
می فشرد بخدمت زنی بزرک قیام نماید اما ازان کاسه زنی خسیس باشد واکر دید که

بادام

باشد بوقت
مال

که بخصومت از بخیلی حاصل شود و تأویل آن بعلم تیز کرده اند بجنب روغن و مغز بادام زرا
بی ریح بود و بادام تلخ دلالت بر جفا کند و حکم درخت جوز دارد و درنکتهٔ قانون تعبیر
بیان رفته **باد** معتدل و باد سخت خراب کننده هم بود خاصه چون با آن گرد و نا
باشد و تعبیر آن بامراض مثل طاعون و حصبه و برسام و وبا تیز کرده اند علی الخصوص
که گرم باشد و گفته اند اگر پادشاه باد در خواب بیند او را محاربه پیش آید و گفته اند باد شرقی
یعنی صبا دلیل رحمت بود و از آن غربی یعنی دبور عذاب و از آن جنوب یعنی آنکه از
چپ جهد دلیل خیر باشد و از آن شمال یعنی آنکه از دست راست جهد همین تأویل دارد
و اگر با باد رعد بیند دلیل نزول ذو شوکتی ظالم بود که منصوب پادشاهی قوی حال باشد
و اگر با آن رعد برق بیند آن صاحب شوکت بعد از آن که با خذ مال جور کند بقتل ناحق
اقدام نماید و ریاح لواقح خود باتفاق رحمت نهاده اند و بعضی باد جنوب را بوبا
تعبیر می کنند یا مرضی که آخر آن صحت باشد و علی الجمله شعر
باد با هول دیدن اندر خواب　خلق را بیم و وحشتست و عذاب　ور بود معتدل صلاح بود
خواب بیننده را فلاح بود　ور زجایش برد بجای دگر　هست بیننده را دلیل سفر
و گویند سفری با فایده باشد بقدر قوت بادی که او را بهوا برده باشد و اگر دید که از هوا نزول
نکرد دلیل قرب اجل شود یا مرضی مخوف بلی اگر بیند که بر باد سوار بود و فرمان نافذ شود که

شرح آن در ربوبیت باری تعالی تقدیم یافته و گویند اگر او را خشمناک بیند دلالت
بر آن کند که در صلوة محدث باشد یا در اعتقاد او نوعی از فساد بود و اگر دید که پادشاهی
را بقتل آورد کاری بزرگ کند و بمقصود رسد و اگر دید که با وی چیزی خورد بقدر
ماکول مرتبه یابد و اگر دید که بخانهٔ پادشاهی در رفت متکفل مصالح آن حرم شود
و سبب رفعت حال او گردد و اگر دید که با پادشاهی با مثل خود معارضه کرد و غالب
آمد مغلوب شود و اگر دید که پادشاهی شد مستحق پادشاهی را نیک بود و بنده را آزادی
چه غیر مستحق را بیم مرگ بود و بیمار را خود دلیل موت باشد چه میت از تحکم خلاص
یابد و صحیح بدن از خویش و پیوند جدا ماند چه پادشاه را خویش و پیوند و گویند اگر این خواب
زنی بیند وفات یابد و جاماسب گوید هر که پادشاه شد بقدر خود دولتی یابد و از اینجا گفته اند
شعر　هر که او پادشاه گشت بخواب　یابد اندر مجال خود اسباب　و اگر دید که بر کرسی
ردیف پادشاه شد استحقاق پادشاهی داشته باشد ولی عهد او شود و الا حسب حال
مکنت و مجال یابد و اگر دید که پادشاه با وی سخن گفت در امانت نیک متمکن شود لقوله تعالی
انک الیوم لدینا مکین امین و اگر پادشاهی بیند که بقول زنی کاری کند از مرتبه در افتد
چنانچه از قصه آدم علیهما السلام منقولست و اگر دید که پادشاه بموضعی در آمد که
با پادشاه منکر بود اهل آنجا را مکروهی رسد بتخصیص اکابر لقوله تعالی ان الملوک الآیه

کاری کند که ازان نادم شود چنانکه ذو النون علیه السلام از اعراض ندامت یافت
و اگر دید که بی اختیار معرض شد ضعفی بحال وی باز دید آید و اگر دید که با وجود سلطنت
در بازار با مردم همراه بود دلالت بر مکارم اخلاق کند لقوله تعالی مال هذا الرسول
یأکل الطعام ویمشی فی الأسواق و شوکت او زیاده شود و ابن سیرین گوید دوازده
چیز ست که بیننده را بحسب استحقاق دلیل ملک شود آنکه پیغمبری او را امام کرداند
یا آنکه رایت پیغمبر داشته باشد یا آنکه طبل پیغمبر پیش او زنند یا آنکه بر منبر پیغمبر خطابه کند
یا آنکه جامهٔ پیغمبر پوشد یا آنکه انگشتری پیغمبر در انگشت کند یا آنکه بیند که چشم او محراب جامع
بود یا آنکه چشم خود را روزی بیند یا آنکه دید که چشم او سور شهر بود یا آنکه بیند که چشم او چشم
گاوی یا گرگی گشته بود یا آنکه پادشاهی مرده انگشتری خود در انگشت او کرد یا باد
دا **بادنجان** بهر کیفیت که بیند تأویل آن غم باشد و گویند رزقی بود یا اندک غمی و تخته
از خام باشد لقوله علیه الصلوة والسلام الباذنجان من شجرات الجنة من اکل علی نیة
الداء فهو داء ومن اکل علی نیة الدواء فهو دواء **بار** سبک بر پشت دیدن دلیل
و منفعتی باشد بقدر آن جنس اگر محبوب بود و الا مکروهی باشد هم بقدر آن و اگر بار اندک
چه جنس ست دلیل نجات شود که نجا المخفون وهلک المثقلون و بار گران دلالت بر معصیت کند
لقوله تعالی لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة و گویند اذیتی باشد که از همسایه بدو رسد چنانچه نوح علیه السلام

و باسقف گفت و تعبیر کرد که پسرت مصاحب حکما شود و بسخن ایشان عمل کند کما ذکر
فی الأنجیل کل من یسمع کلامی هذا ولا یعمل به اشبه الرجل الجاهل الذی بنی بیته علی الرمل
فنزل المطر ومدت الأنهار وهبت الریاح وهدم الأبنیة **بارانی** بتأویل نیکنامی باشد
چه بر بالای دیگر جامها پوشند و نیکنامی بالای سایر فضایل بود و علت آن از تعبیر جامه
در مقام خود معلوم شود و اگر دید که بی دیگر جامها پوشیده بود دلالت بر فقر کند و اگر از ابریشم
یا قز بیند مرتکب کاری مکروه شود و در انشاء آن ثنا شود و از رنگها کبود و سیاه و زرد چندان نیکو
نیفتد **بارو** بتأویل والی ملک یا شهر بود و صلاح و فساد آن بایشان متعلق شود و اگر دید که بارو
کهنه بتو مبدل شد تبدیلی در والی پدید آید **باز** بتأویل مراد و مرتبهٔ شخص بود و شاید که از قبل
والی باشد و تعبیر آن بعز زند خوب تر کرده اند و اگر دید که بازی بگریخت و در زیر
زنی شد پسری نامدار آورد و اگر دید که آن باز زنگلهٔ زر یا نقره بر پای داشت
زن را دختر آید و باز سفید آموخته را بملک عادل تأویل کرده اند و بالعکس
که باز از دست او برفت و پر یا ریسمان بدست او باز ماند منصب از دست او بر
برود اما بقدر آنچه باز گذاشته باشد اثری باقی ماند و کشتن باز دلیل قتل والی با
و گوشت او مال وی بود و گفته اند شعر مال یابد هر آنکه گیرد باز
جرغ مانند باز باشد باز و گویند اگر دید که بازی چند بجایی فرود آمدند

دارد که علی حده خواهد آمد **بازی** کردن بتأویل کار دنیوی بود و غرور بزینت و تفاخر لقوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و گفته اند اگر دید که ببازی مشغول بود کاری کند که بدان واسطه از مصالح کلی باز ماند و گویند زن خواهد یا فرزند آورد لقوله تعالی لو اردنا ان نتخذ لهوا ای امرأة و ولدا **پاس** داشتن اهل خیر خیر بود و از آن اهل شر شر بیند و **پاسبانی** پادشاه دلیل قربت و موجب منفعت باشد و اگر این خواب ناصحی دین و ملک پادشاه را به نصیحت محفوظ دارد **باشه** بتأویل نرد دیک بباز باشد و گویند دزد و یا عیار **باغ** بتأویل زن بود و ثمرهٔ آن حلیات او و بلندی درخت دلیل طول عمر آن زن باشد و سطبری ساق دلیل فربهی او و چه درخت چون در باغ بیند بخلاف آن تأویل باید کرد که مغز دار باشد چنانچه در نخچهٔ قانون تعبیر گفته شد و طول و عرض عرصهٔ باغ دلالت بر سعت رزق آن زن باشد و اگر دید که باغ را آب می داد یک قول آنست که در تأویل آب گفته شد و قولی دیگر آنکه با همسر جمع شود و اگر دید که آب بباغ دیگری داد اینان بزن وی کند و بعکس بالعکس و اگر دید که در باغ خزانی رفت غمگین شود و اگر دید که باغ او خشک شد از زن تمتع نتواند یافت و اگر دید که گل می نشاند او را فرزندی صالح آید و اگر دید که شفتالو می نشاند فرزند صاحب ذهن باشد و اگر دید که از باغ بوی ریحان می شنید او را فرزندی هنرمند دلیر آید و تأویل باغ پر میوه یا شکفته بملک عادل کریم نیز کرده اند و اگر در بهار باغی را بر وضع خزانی بیند حاکم

بالش ...

پست گردد افتد ز کوه یا دیوار پست گردد باندک و بسیار **بالای** شخص بتأویل عمر او باشد بنا برین بر حسب معهود بالوفق اعتدال نیک بود و زیاده و نقصان مفرط مرد و دلالت بر تقریب اجل کند یا نقصان مرتبه و گفته اند طول دلیل مزید حکمت و شجاعت شود لقوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم و اگر دید که بر قومی بالائی می جست فساد دین باشد اگر صلاح می نماید لقوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ... **پالان** بتأویل زن بود و باین دستور تعبیر باید کرد تا اگر پالان بر پشت بیند زن بروی مستولی باشد و بالعکس و گویند پالان بتأویل خادمهٔ عجمی بود و گویند کنیزک باشد و لهذا تعبیر پالان دوز و پالان فروش بنخاس جواری کرده اند و تأویل چوب پیش پالان شتر خود مطلقا بکنیزک کنند و گفته اند پالان شتر دلالت بر شخصی کند که در نقل حکایات سعی کند و رنج برد و گویند اگر بیند که بر پالان نشست مدتی در تنعم و بطالت بسر برد و بعد از آن بطاعت رجوع کند **بالش** مسند بتأویل ریاست باشد و دیگر بالشها از آن بزرگ نسبت با پادشاه و وکیل و کاتب بود و دیگران را خادم و آرام و گفته اند زنی باشد که اسرار زنی دیگر مخفی دارد و گویند تأویل بالش بزرگ خزانه بود و از آن کوچک ممه را خادم بود و بعضی گفته اند بالش مسند علما را تقوی بود و متکا بتأویل کم از مسند نهاده اند چه آن شاید بود که چهار بالش باشد و این یکی بنا برین تأویل متکا براحت و استراحت اولی بود و

بیت

بانک کربه بخواب در دیدن   هست تشنیع و حال دزد دیدن   و بانک موش زیان

از قبل دزد و بانک شترمرغ دلالت بران کند که او را خادمی دلیر حاصل شود و بانک چرغ خبری

مکروه از صاحب شوکتی رسد و بانک زغن خبر سر منکان و بانک خروس خبر جوانی سخن دان

و بانک کلاژ خبر خوش یا خبر غایب یا خبر پوشیده و بانک کبوتر خبر زن شریفه و بانک جغد خبر مکروه

و کویند خبری ملایم طبع بود و بانک بوم غم و بانک تذرو خبر زن جمیله و بانک طاوس خبر ملک عجم

و بانک کلنک خبر درویشی غریب و بانک لقلق خبر دهقانی بزرک و بانک ماکیان خبر مستوره

متمول و بانک کلاغ خبر فاسقی بدعهد و بانک پرستو موعظه و بانک زاغ خبر دلیری حرام خوار

و بانک کنجشک خبر خوش و بانک بلبل و هزار دستان و کوزاز خبر مطرب یا نوحه کر و کویند

بانک مار همین باشد و کفته اند بانک مار دلیل عجز دشمن بود لهذا کویند شعر

بانک مار ست ترس بیم و کزند   لیک با دشمنان بود پیوند   و بانک مرغابی غم و بانک بط

خبر مصیبت و کویند   بانک مرغان بقدر مرغانست   بقیاس این قدر توان دانست

و بانک تمام چهارپایان و حشی سودی بود که از سفر عاید شود و بانک یوز بینه ظلمی کاری که از

پادشاهی رسد و بانک وزغ شروع باشد در کار دینی یا عذاب اهل آن موضع و کویند خبر

عابدی صالح باشد و صادق علیه السلام کوید بانک مرغان تمامت نیک باشد الا بانک مرغ بچکان

در شارع کفت مصلحی را امر بود بمعروف و مفسد را

انهی بود بضرب و زجر و اگر دیده که

بازار و فات یابند و اگر دید که در کنجینه کفت در کار حق خیانت کند و اگر بر دروازه یا لشکر

کاهی یا کوچه کفت جاسوسی کند و امکان که از بهر دزدان باشد و اگر دیده که با زنی کفت از

همسرش یا غیر او و باتفاق نماز کزاردند ظلمی کند و اگر بیند که بعد از ان قومی را امامت کردند

مردو فات یابند و اگر دید که طفلی کفت دلیل صدق قول و الدینش شود چنانچه از قصه عیسی

علیه السلام مرویست و اگر دید که در میان کاروانی کفت بد باشد و اگر دید که در میان قومی

کفت که او را جواب ندادند میان طایفه ظلمه متحیر باشد لقوله تعالی فاذن موذن

بینهم ان لعنة الله علی الظالمین و اگر دید که بهزل کفت عقلش زایل شود لقوله تعالی

و اذا نادیتم الی الصلوة الآیه و اگر دید که دران زیاده و نقصان کرد بحسب آن ظلم و خیانت

کند و اگر دید که بانک شنید و مکروه داشت بچیزی که دران کاره باشد بروند اکنند

یا شهره یابد و بنعکس بالعکس و کفته اند هرکه بیند که بانک کفت بقدر حال خود مرتبه یابد و اقامت

کفتن و شنیدن هردو دلالت بر اهتمام کند بحال سنت و جماعت و رفعتی که از ان جهت

حاصل آید پای بیننده و پل بوسه باشد یا سخن خوش و بسیار آن نعمت بود بقدر انکه باید تغییر

پای بعضی بمال کرده اند و بعضی بوالدین از ان راست پدر و از ان چپ مادر و از این

جهت کفته اند شعر مرد و پا مادر و پدر باشد   لکعب فرزند بد سیر باشد

و برین تقدیر صلاح و فساد آن باین جهات تعلق کیرد و اگر بیند که هردو پای او با سمان بران

از قبل منافقی محبوس شود واکر بیند که پایش در جایی نرم بلغزید از کار دین و دنیا بازماند
واکر دید که بر سر کوهی پای می جنباند غایت کار طلبد واکر دید که پایها منعقد داشت
مسافر را دلیل کثرة مسافرة بود ودیکر اثر ازیادتی جاه و مال نحسب حال بلی ضعیف
جشم را دلیل ذهاب بصر شود وشر برنفس را دلالت بر حبس وضرب کند وکویند اغنیا را
مرضی شد جه دران حالت بمساعدة مردم محتاج شوند وکان که پای ایشان زیاد شده
باشد ومحبوس را نکذارند که بانفراد تردد کند بلکه آمد شد او اکر میسر شود باملازمت موکلان
تواند بود وران بتأویل خویشان شخص باشند وقوة وضعف وصلاح وفساد آن بایشان
عاید شود وکویند قوة شخص بود وران راست خویشان پدری وازان چپ مادری
واکر دید که کوشت ران او بیفتاد مال ایشان تلف شود واکر دید که رانهای او بریسمان بسته بود
صلهٔ رحم کند واکر دید که کوشت ران خود پخته خورد مال خویشان برضای ایشان خورد واکر خود
که خام خورد بالزام خورد واکر ران والی را ازمس بیند دلالت بران کند که خویشان او
بر معصیت دلیر باشند ودر **حکایت** آمده که شخصی با ابن سیرین کفت بخواب دیدم که رانم
سرخ بودی وموی بروی رسته ومردی را از معارف کفتم تا موی ازان بر می کشید کفت ابترا
قرض باشد ویکی از خویشان تو بکزارد وچنان بود ومندوبی بخواب دید که ران دو کانهٔ او
ضعفی داشتی وبا برهمن کفت وتعبیر کرد که ضعیف حال وتنک مجال شود وچنان شد عزا

وفات یافت وکویند جهل هزار درم قرض داشت وشخصی بعد از وفات او موی
کردانید ومندوبی بخواب دید که ساق او کج بودی وبرهمن کفت با زنی زناکنی وچنان شد
پای اورنجن بتأویل مرد را غم بود وزن را شوهر با امن از خوف وکویند همه را دلالت بر دین
کند بلی ازان زن نقصان دین بود یا مرض و**پای بند** بر پای بهم کند وکفته اند دران موضع
که این خواب بیند زنی خواهد ومقیم شود واکر خود را با پای بند در مسجدی بیند دلیل ثبات دین
باشد وکویند اکر پای بند باخود بیند دلیل سفر شود وانکه انجا مقیم شود دیر ماند واکر پای بند
بر پای بارکیر بیند همین تعبیر داشته باشد واکر دید که **پایتابه** بر پای بپیچیده بود دیانی بپیچید
سفری کند واکر دید که باآن پای تابه بی رفیق متوجه بیابانی بود دلیل رحلتی کلی باشد واکر دید
که پای تابه با خود داشت امل یابد وحکم **پایکاه** بلفظ سرکین دان می آید **پابند** ابی
دلالت بر موافقت کند وکویند اکر دید که پابندان نفس کسی شد معلم ومودب آنکس شود
وبعکس بالعکس وکویند در کاری یا در جائی ثبات نماید جه کفالت را مشابه بند نهاده اند وکو بیند
بانکس مال التی رساند واکر بر عکس بیند رزقی شریف یابد لقوله تعالی وکفلها زکریا الآیه واکر دید
که کفیل طفلی شد دشمنی را نصیحت کند لقوله تعالی یکفلونه لکم وهم له ناصحون **ببر** بتأویل
بزرک دلیر باشد اما کریم بود واکر بیند که شیر او خورد بر دشمن ظفر یابد وپوست وموی او بتأویل
مالی باشد جنانچه در حکم استخوان کفته شد ودر **حکایت** آمده که یکی از اجاد بهبود بخواب دید که

پای

در آهن وسفال مشاهده کرده وبعد ازان شخصی قوی از طایفهٔ ضعفا بیرون آید وبر مملکت
استیلا یابد ومده او چون بغا کوه باشد **پتک** بتاویل بزرکی باشکوه باشد یا مال تمام جنانچه در
در تاویل آهن بیان رفته واکر غیر آهنکر بیند که تیک بر سندان می زد میان دو بزرک سخن خفی کنند
بخور بتاویل مال باشد وسعت عیش یا فایدهٔ علمی یا ثنا وکویند بوی خوش مطلقا ستایش بود
ویعکس الحکم **پدر** بتاویل مشفقی باشد مثل استاد وشیخ وطبیب چه الآباء ثلثة ابو التربیة
وابو التعلیم وعم همچنین چه العم بمنزلة الاب **پر** بتاویل مال بود واکر دید که پر داشت
وبی پرید مال وبهتری یابد بحسب پر وپرواز وکفته اند اورا دو پسر آید وکفته اند بسفر رود
واکر دید که دران پریدن بمقصد رسید دران سفر بمقصود رسد واکر بنده باشد آزاد شود
واکر دید که باختیار می پرید وغرو می آمد مرادات او بحصول پیوندد واکر دید که بجانب
قبله می پرید سفری کند وزود باز کردد ومنافع بسیار آورد واکر دید که بی پری پرید از حال
خویش بکردد واکر دید که دران حالت از زیر ببالا می پرید بحسب آن ارتفاع رفعت
یابد وکفته اند بی پر پریدن دلیل خوف ومشقت باشد واکر دید که ببام دیکری پرید زن
خود را کذارد وزنی دیکر خواهد یا کنیزکی خرد واکر دید که از خانه بیرون پرید یا آنکه بهوا
مجهول پرید اجل وی نزدیک باشد واکر دید که از دری بیرون پرید سعی کند واکر دید که
از روزنی بیرون پرید بکریزد واکر دید که در حالت پریدن مستلقی بود مسافر بحر را نیکو باشد

وبعضی از احکام پریدن در تاویل ملائکه وتعبیر آسمان تقدیم یافته **پنیر** که بر روی نان نهند
بتاویل مردی جلد باشد که آرایش وجه معاش مردم دهد وحکم **پنیر آده** در تاویل کوزه باید طلبید
وبرادر بتاویل رفیق باشد یا شریک وبالعکس کویند برادر دلالت بر صلاح کند چنانکه
کفته اند شعر اخاک اخاک ان من لا اخا له کساع الی الهیجا بغیر سلاح
بربط بتاویل لهو ولعب وکذب ومحال باشد چه آواز آن مشابه کلامست وحقیقت کلام
نیست واکر دید که می زد این افعال ازو صادر شود وممکن که ستایشی بغیر واقع باشد واکر دید که
پیش او بربط می زدند باطلی رضی دهد واکر دید که با بربط دیکر سازها می زدند اهل آن
موضع را غم ومصیبتی عظیم رسد واکر دید که بربط بشکست یا بیفکند از دروغ توبه کند واکر
دید که بزرکی اورا بربطی داد بحسب مرتبهٔ خود جاه ومال ومسره یابد واکر کسی در بیداری بربط
نتواند زد بخواب دید که دران کار مهارتی داشت اکر اهل علم بود در تعبیر وفقه وقصص
نیک مستحضر شود واکر جاهل بود کاری کند که ازان ملامت یابد وکویند اکر آواز بربط شنود
خبر زنی بزرک بوی رسد ومیان ایشان دوستی افتد واز منفعت یابد وکویند صالح را
وعظی بود که بدان منزجر شود وطالح را فسادی که در حق جمعی کند وکویند بربط دلالت
بر بزرکی کند که از ملک خود منزعج باشد وهرکاه که عهد کامرانی خود یاد آورد درود کانی او
در هم پیچد دیدن **پرهیز** دلالت بر اندیشه کند وخوردنش دلالت بر مضرت کند بتاویل

برخوفی کند که آخر آن امن باشد و نهاده به از بسته و بسته به از آویخته و اکر دید که بر در شبستانی آویخته است غمی باشد از قبل عورات و از آن دکان غمی بود از قبل معیشت و از آن مسجد غمی باشد از قبل دین و از آن خانه غمی بود از قبل دنیا و کویند اکر سفید یا سبز بیند عافیت باشد و پرده دریده دلیل نقصان عرض صاحب پرده شود و اکر دید که کسی آنرا بدرید دشمنی سفیهی هتک حرمت او کند و پرده معروف بعینه همان باشد که دیده بود و هیچ نفع و ضرر از آن نیاید و کفته اند پرده نو اکابر را به از اصاغر بود و بنعکس بالعکس و کفته اند از آن کهنه غمی باشد سریع الزوال و از آن آهنین بر عکس این بود و اکر دید که پرده بر وی آویخته بود حال وی مستور ماند و اکر دید که پرده بر داشته بود تأویل آن معکوس شود چه ستر او مکشوف کردد و اکر دید که پرده دار شد مرتبه او بیفزاید و مال حلال یابد و جاهش روا شود **برزیکری** تأویل توکل باشد و روزی حلال و زیادتی مال و باقی احکام در تعبیر تخم کاشتن بیان رود ان شاء الله و برزیکری تأویل شخصی بود که با فضل اعمال قیام نماید که الفلاح فی الفلاحه و مرض **برسام** دلیل جرأت بر معاصی و عقوبت یافتن آن از والی و اکر دید که **پرستو** یافت غایتش مراجعت نمائی یا مالی یابد و کفته اند پرستو تأویل خردمندی متکلم باشد یا زنی مبارک یا غلامی مقبل و از غرایب تأویلات آنست که یک پرستو را تأویل بمال حرام کرده اند و بسیار آن بمال حلال و اکر دید که پرستویی بکرفت بزنی مبتنی سپنجم کند و اکر دید که کوشت آن بخورد در خصو

در مقام معروف

او را بسوخت آن سال بعد قضاء الله از مرک ایمن شود بلی اکر زنش مریضه بود در آن مرض وفات یابد **برک** بها تأویل ابن سیرین خلق شخص بود و اکر آنرا تازه بیند دلیل حسن خلق شود و بنعکس بالعکس و تعبیر آن بمال نیز کرده اند و **برک** لطایف حکم فطیر دارد چنانچه در تأویل نان بیان خواهد رفت ان شاء الله و فی نفس الأمر دلیل تب محرق باشد **پرکار** تأویل آن آهنی باشد که خطا در فکر او واقع نشود و کفته اند بجسب آنکه دو پایه است با تأخر چین وجه مناسبتی داشته باشد **برکستوان** دلیل استواری کار باشد و ظفر بر دشمن **برنج** مطروف اکر خام بیند دلالت بر مالی کند که از تجارة برنج حاصل شود بقدر آنکه بیند و باین اعتبار کفته اند شعر مال با رنج دان برنج بخواب کان دال و فراخی اسباب و کرزان که کوشت با او پخته باشد فائده آن زیاده بود مکر آنکه با دوغ خورد که تأویل آن غمی باشد بجسب ترشی دوغ و برنج بشیر رزقی با غم بود باعتبار ترکیب برنج و شیر و برنج بریان کرده دلالت بر غنی صعبتر کند و کویند اکر دید که برنج بسیار داشت بانواع طاعات و خیرات قیام نماید لقوله علیه الصلوة والسلام الأرز منی و **برنج** ظرف مالی بود که بدو وجه مکروه نماید یکی آنکه از جهت نصاری بدست آید چه برنج جوهر ایشانست و دیگر آنکه نقل میکنند که عجلی که بنی اسرائیل عبادة آن می کردند برنجین بوده اکرچه بعضی برآنند که مسین بوده **پروانه** بنا و یل ابن سیرین نادانی ضعیف باشد که سخن زیاده از حد خود کوید و رفق

وثریا نسبت باشد که صاحب کامل آورده اولی نمود و کل یعمل علی شاکلته در تاویل
پری اختلافست که دوست جانی باشد یا دشمن نهانی یا بخت بیدار یا دزد مکار
و مبنی برین بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد تا قرینهٔ حالی دلالت بر چه کند بلی اگر بیند که پری
را قرآن می آموخت مرتبهٔ عالی یابد لقوله تعالی قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن و گفته اند
پری مسلمان بتاویل دولت بود و از ان کافر نکبت و قیاسا والعلم عند الله عنه از جهت
از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام روایت می کند که تاویل پری بدولت فرموده و دا
گوید اگر خود را در میان پریان بیند سفری مبارک کند و غرایب بسیار بیند و اگر دید که پری
خود را بوی نمود و باز پنهان شد زنی با او در مقام مکر آید و صادق علیه السلام فرماید که پری
دلالت بر ارجاف کند و ظاهرا باین اعتبارات گفته اند نظم
هر که بیند که او پری شده بود ... کارش از بخت نیک گردد زود ... و انکه بیند پری بخانهٔ خود
دزد و مکاران و مردم بد ... کاصل حیلت بود بخواب پری ... گشته از راستی نفور و بری
و حکم بره بعضی در تاویل بریان اثبات رود و تتمه در تعبیر گوسفند گفته آید ان شاء الله
برهنگی را بانواع تعبیر کرده اند چنانکه اگر خود را برهنه بیند و شرم دارد و پوشش طلبد راز
اشکارا شود و فضیحت یابد و اگر دید که شرم نمی داشت و پوشش نمی طلبید حج گزارد یا
ماکان دلیل خیر باشد چنانچه در نکتهٔ آداب معبر اشارتی بدان رفته و گفته اند او را د

بریان

بتاویل پسر دانا باشد و اگر دید که بره بریان بخورد چیزی از کسب آن فرزند بخورد
و اگر دید که بزغاله بریان با وی سخن گفت یا وی مکری کند و از ان نجات یابد چنانچه
معجزه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در قضیهٔ خیبر منقولست و بریان فروش بتاویل
شخصی باشد که مردم بسبب او فراخ عیش و خوش زندگانی باشند و حکم پریدن
در تاویل پریان رفته و حاصل آنکه اگر از جایی بپرد بجای دیگر آن پریدن بود دلیل سفر
بزازی بتاویل نیک نهاده اند و بزاز دلالت بر مردی مشهور کند که از شاد مردم فرماید و امام
جعفر صادق علیه السلام تعبیر دیدن بزاز آرایش فرموده و از ان بزازی آسایش
بزباز بتاویل غم بود و خوردنش تیزاندیدن باشد و حکم بز بشم در تاویل پشم خواهد آمد و
بتاویل غریبی مشهور باشد بلی گرفتن آن غنیمتی بود که از پادشاه رسد و خوردن گوشتش همین
سپیل و عوج و میش همین حکم دارد و حکم بز اهلی در تاویل گوسفند باید دید و حکم بساط
بلفظ زیلو بیان رود و دیدن پسته دلیل فقر و قناعت باشد و خوردنش غم و تفرقه
و گویند دلالت بر حسن دین کند و سفر خیر چه در تفسیر آیت و تزودوا فان خیر الزاد التقوی
منقولست که صحابه رضی الله عنهم در غزوات زاد از پسته می ساختند و حکم
بستان بلفظ باغ تقدیم یافته بستان افروز بتاویل ابن سیرین نشاطی باشد از امری دنیوی
و گفته اند اگر آنرا بوقت خود بیند دلالت بر زن منعم صاحب جمال کند و اگر دید که آنرا از وی بکند

میش

نظر گویند اگر زنی بیند که پستان وی بر آمد دختری آورد و اگر سر دو پستان را بینز کی بیند
دو دختر را شوهر دهد و حال ایشان بغایت نیک شود و اگر بیند که از دو پستان خود شیر بخورد
میراث دختران یابد و اگر دید که از پستان دیگری شیر می‌خورد غمگین شود و اگر بیند که زنی
شیر از پستان بروی می‌ریخت محبوس شود و اگر بیند که شیر از پستان وی می‌رفت زیانی
بوی رسد و اگر دید که یک پستانش بسوخت اگر مرتبه داشته باشد دختری از آن او بجرم
رود و الا بقدر پایه خود از و فایده یابد و اگر دید که تمام اندام او پستانها بود اهل و اولاد
او بسیار شوند و اگر غریب باشد مال و دوستان او زیاده گردند و اگر زنی بیند که او را پستان
آویخته بودند بحرام فرزندی آورد و اگر مردی بیند که زنش پستان آویخته بود همچنین فرزندی
بحرام آورد لقوله علیه الصلوة والسلام رأیت فی لیلة المعراج امرأة معلقة بثدیها فقلت
یا جبرئیل ما هذه قال هذه امرأة ادخلت ولد غیره و اگر مردی بیند که چون زنان پستان دارد
حرامی یا محرمی را بحلال در خانه دارد و حکایت کنند که زنی بار طامید و رس گفت چنان دیدم
که پستان راست من چشمه شدی و تغیر کرد که دست پسر بسته خواب ببرند و چنان
شد و علت از وی پرسیدند و گفت تأویل پستان بفرزند کرده اند و اولی آن باشد که
از آن راست بسر نهند چون دیده بود که آب از آن می‌رفت تأویل آن می‌توانست کرد که خون
از وی رود و بستان بیند بتأویل زن را نیک باشد و مرد را بد و حکم بستنی بلفظ جامه خواب

و تأثیر بر پشم و مرغزیش بود و پشمین شلوار بتأویل رونق والی و لایت باشد
و دیگران را زن توانگر بی خویش چه تأویل شلوار بزن است و شخص بعد از وضع پشمین شلوار
هیچ دیگری نپوشد و حکم پشمینه پوش در تأویل جامه باید دید و حکم پشنیجه شوی کم در لغه
آن را مرسه گویند در تأویل شوی مال مذکور است پشه بتأویل خواری فقیر یا کاری حقیر باشد
و اگر دید که پشه بسیار بر وی غلبه کردند و او را می‌گزیدند در زبان عوام افتد و ممکن که
او را زیانی شود بسبب خونی که از وی مکیده باشند و اگر دید که پشه در گوش یا بینی یا دهان
او رفت دغدغه در خاطر او باز دید آید اما سهل باشد و گویند اگر بیند که پشه در گوش او رفت
دلیل خیر و برکت بود و عزت او زیاده شود و اگر بیند که در بینی او رفت و بیرون نیاید ملالت
پیش رسد و اگر دید که پشه را می‌خورد رزق دنی ناخیر ناول کند و اگر دید که پشه در شکم او رفت
اختلاط او با مردم سفله باشد و از ایشان مال حرام بی بقا یابد و اگر دید که پشه با مگسی را بکشت
راحتی بوی رسد و اگر بیمار باشد صحت یابد بط بتأویل ابن سیرین مال بود و گفته اند بزرگزاده
محتشم باشد و گویند مردی متورع بود و اگر دید که با وی سخن گفت از زنی توانگر مرتبه
یابد و اگر دید که گله بط می‌چرانید والی طایفه اکابر احمق شود و نسبت حماقت بسبب کراهیت صوت
و از ایشان فایده مالی یابد و صادق علیه السلام فرماید بط سفید بتأویل مال بود و از آن سیاه
کنیزک و گوشت وی مال زن بود یا کنیزک و اگر دید که گوشت بط خورد زنی توانگر خواهد از شهر

بقول ابن سیرین مالی مجموع باشد و اگر دید که بیند اخت بیمار را صحت بود و توانگر را صرف
مال بود بر خانه و بر دستارچه بر عیال و بر دیگر مواضع بر دیگران و اگر دید که بمسجد افکند مال
با مشروع صرف کند **پلنگ** بتأویل ابن سیرین دشمن قوی بود و خوردن گوشت سر وی یا
و شیر او خوفی که از دشمن رسد امّا عاقبت آن امن باشد و پوست و موی او مال بود بقدر آنکه
بیند و استخوان او همچنین چنانکه حکم آن تقدیم یافته و اگر دید که بر پلنگ نشست ولایتی عظیم یابد
و اگر دید که پلنگ بر و غالب آمد از پادشاه مکروهی یابد و اگر دید که با پلنگ جمع آمد بر زنی
دشمن از قبیله اعدا اظفر یابد و اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی آنجا مدخل سازد و اگر در شهر بیند ظالمی
آنجا مستولی شود و بعا قریب بمیرد یا او را بکشند چه پلنگ با مردم نپاید و گویند پلنگ بتأویل
منافق باشد باعتبار دو رنگی و در غرایب تأویلات آورده اند که اگر بیند که پلنگی را بکشت از اهل
اسلام روی گردان شود چنانکه در وی هیچ خیری تصور نتوان کرد و علت آن گفته اند که
تأویل حیوانات قوی باعدا می کنند فکیف سباع و اگر دید که بجهل بر وی غالب آمد چنانچه
او را مشهور گردانید هر آینه دلیل غایت جهالت باشد و غایت جهالت مستلزم کفر
و ضلالت بود والله اعلم بمثل هذا الحکم وستر هذا الکلام **بلور** بتأویل زن بی اصل بود
و از ان ناسفته دختر بکر باشد و بسیار آنرا تعبیر بمال کرده اند و بلوریه فروش دلالت بر زنان
بی اصل باشد **بلوط** بتأویل رزق حلال بود که بوسیله قوتی رسد بقدر آنچه بیند و گویند توانگری

صحبت افتد و اگر پای را در بن پسته بند نفعی بوی رسد و اگر در بندی بر نجس بند از بهود
منفعتی یابد و اگر در همین بند زنی خواهد یا بر کسی عاشق شود و بند زرین بر گردن همین حکم
دارد و اگر بند روئین بر پای بند در کاری کم رده افتد یا مالی از و فوت شده باشد و انتظار معاودت
آن کند و از ان قلعین شروع او در امری ضعیف باشد و اگر از هیزم بیند در غمّی افتد و اگر
از رشته یا خرقه بیند مباشر کاری شود که آنرا اثباتی نباشد بلی اگر در غمی بود نجات یابد
و گفته اند اگر در سروری باشد چندان نیز نپاید و گفته اند بند دلالت بر درویشی و پیری کند و
اگر مسافر بیند که بقیدی زرین مقید بود بجهت مالی که از وی ببرند آنجا موقوف ماند کرد
کوشکی از آبگینه مقید است با زنی بزرگ صحبت دارد ولی آنرا دوامی نباشد و اگر بر جناح سفر باشد
بسبب زنی در توقف افتد و اگر این بند از روی بند در سفر مقیم شود با رزقی تمام و عشقی
یابد و اگر دید که با دیگری در بند بود از عقوبت دنیا و آخرت بر حذر باید بود لقوله تعالی
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ و ارطامیدورس گوید بند اشرار را دلالت
بر توقف کند و اخیار را بر سفر والله اعلم و در **حکایة** آمده که یکی از یهود در بند بخواب
دید که توانگر بودی و آزاد گشتی و باختیار تارک شدی و با یکی از احبار گفت که بشاره باد ترا
قانع شوی و ترک شهوات گیری و از جمله حکما باشی چنانچه در توریة آمده که قنع ابن آدم فاستغنی

شدن در خانه دلالت بر کریختن کند لقوله تعالی ان بیوتنا عورة وما هی بعورة ان یریدون
الا فرارا و کویند اکر دید که پنهان شد او را دختری آید لقوله تعالی یتواری من القوم من
ما بشر به احکام **بنیاد** نهادن هرچند در تأویل با دانی بحسب مقتضی مقام بعضی انجام
یافتن و بعضی در انشاء حکم عبارات بحسب حروف ایراد رود مع ذلک مخلص آنست که ابن سیرین
کوید فایده دنیوی باشد بقدر استحکام بنا بلی اکر بیند که جائی بنیاد نهاد که ندانست که از آن
کیست آشفته حال شود وسعی او در دین و دنیا ضایع ماند و صادق علیه السلام فرماید که
اکر دید که بنیاد شهری نهاد جمعی را در پناه خود آورد و از آن حصار دلیل امن باشد و از آن
کوشک اشتغال بود بامور دنیوی و از آن خانه یافتن منافع و از آن مسجد هدایت قومی
باشد بکار خیر و از آن منار دلالت بر طلب کسب و مکسب دنیوی کند و از آن آسیا
دلیل غم بود و اکر دید که بنیاد کنبدی بنهاد منزلتی جوید و اکر دید که کورستانی بنا کرد بکار
آخرة مشغول شود و اکر دید که بنا با تمام رسانید مراد تن حاصل شود و اکر بیند که ناتمام
کذاشت بقدر آنچه کرده باشد فایده بیند و **بنا** شخصی باشد که مردم را بجلال با هم
جمع آورد **پنیر** بقول ابن سیرین مال باشد بقدر آنکه بیند و تر به از خشک بود و کویند
از آن تر مال بسیار باشد که از حضر بدست آید و از آن خشک مال اندک که از سفر حاصل
شود و باین نظر کفته اند شعر سفر آمد پنیر خشک بخواب :. ور بود تر معیشت و اسباب

از مردم پنهان ندارد و در **حکایت** آمده که یکی از ملوک بخواب دید که بوزینه در خوان
با او چیزی می خورد و با زنی معتبر کفت و کفت کنیزکان حرم را برهنه می باید کرد
و چون ایشانرا تجرید فرمودند یکی غلام بود کفت این آن بوزینه است و بوزینه با
بتأویل بلعجی صاحب لهو باشد چنانچه صاحب لهو بوزینه باف بود چه این خواب
از جمله مغلوبات بود و **پوست** آدمی بتأویل دانیال آرایش و کدخدایی مردم
و بتأویل ابن سیرین ستر و برکت شخص باشد و از اینجا کفته اند نظم
کر بود پوست کنده سر تا پا :. جمله اسرار او شود پیدا :. و اکر آنرا سیاه یا کبود
بیند اندوهکین شود و کویند سیاهی صلاح دنیا و فساد دین بود و پوست چهارپایان
بتأویل مال باشد و از آن شیر مالی بود که از میراث رسد و اکر دید که پوست از مسلوخ باز میکرد
از کشنده آن فایده یابد و پوست کننده بتأویل ظالمی باشد یا آنکه مانع حقوق بود
و اکر قصاب بیند که سلاخ خانه ساخت در خانه او دیوانی نهند و اکر معلم باشد بر اطفال جور
کند و در **حکایت** آمده که شخصی بخواب دید که چون مار پوست از تن او بکشیدند و روز
دیکر وفات یافت و ارطامیدورس بر آنست که نفس در حالت مفارقت از بدن چنین صورتی
مشاهده کند و پوست درخت دلیل روزه داشتن بیننده بود و صلاح و فساد آنرا از این طور
تعبیر باید کرد **پوستین** بقول ابن سیرین در زمستان پوشیدن دلیل خیر بود مع هذا بی مالی

بر عجوزه بوسه داد طالب دنیا شود و اگر بر عکس بیند دنیا خود روی بوی نهد و اگر دید که فرزند
خود را بشهوت بوسه داد مالی جمع کرده باشد و خواهد که بوی دهد چه بوسه مقدمه افضا شهوتست
و منی مال بود چنانچه در مقام خود بیان رود و اگر مردی چشمان او را ببوسید زن خواهد و گفته اند
شعر بوسه در خواب رونق کارست * زنده و مرده زان سبکبارست **بوق** زدن بتأویل
ابن سیرین آشکارا کردن راز باشد و اگر بوق زدن نداند در کاری بی مهارت شروع کند یا مردم را
بخصومت خواند و گویند بوق زدن دروغ گفتن باشد در میان اکابر و خواهد که اثرا بسو کند
راست کند و آخر از آن شرمساری یابد و گویند بوق زدن مرد را مصیبت باشد و زن را
فضیحت لقوله تعالی فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة و صادق علیه السلام فرماید که آواز بوق
شنود او را بواقعه خوانند و بوقی که از سر وساخته باشد دلالت بر خادمی شریف کند یا ریاستی مشهور
و بوق شخصی باشد که اظهار اسرار و اخبار کند **پول** بقول ابن سیرین پادشاهی عادل یا بزرگی
صاحب خیر بود که از مردم او بمقاصد رسند و ارطامید ورس گویند اگر دید که بر پولی می گذشت
مرضی صعب یابد و **حکایت** کنند که شخصی چنان دید که خود جسری شدی و او تعبیر کرد
که بیننده این خواب معبری شود و چنان شد و دیگری همین خواب دید و معبری گفت
بر صاحب رؤیا ملتقی رود و همان بود چه جسر را به پی سپرند و حکم **پولک** بلفظ فلوس
پیان می رود **بوم** بقول ابن سیرین دزدی مکار خسیس حسود مذموم ناسازکار بود چنانچه در مردم

و درخت به تأویل مردی شریف نعل لطیف عبارة باشد **بهار** بتأویل عدل پادشاه
باشد و اگر آنرا بوقت خود بیند نشان بیشتر و بیشتر بود **بهار** خوش حکم فذ بید دارد و از ان رو
لفظ بیان خواهد رفت که ظاهرا الشهور می نماید دخول **بهشت** بتأویل فرج بعد از شده
باشد و امن بعد الخوف لقوله تعالی ادخلوها بسلام آمنین و گویند دلیل اعمال صالحه بود
یا حسن خلق یا صحبت کرام و میوه آن دلالت بر خیر و برکت کند و خوردن علم و دین باشد
و شراب و شراب و سایر مشروبات بهشتی بتأویل حکمت بود و اگر دید که نصیبی از آن
بدیگری داد آنکس را یا مثل او را تعلیم کند و دیدن حور دلالت بر آن کند که دشخوار یها
بر دست او آسان شود و اگر دید که غلمان بر وی طواف می کردند دولت و نعمت
یابد و تتمه احکام حور در حرف حا خواهد آمد ان شاء الله و اگر دید که حلهٔ بهشتی یافت یا پوشید
دلیل ورع و عزو ریاست بود و قلیف که با تاج بیند یا آنکه زنی بزرگ خواهد یا کنیزکی
گزیده خرد و اگر دید که در بهشت بر وی بسته بود دلیل عقوق والدین باشد و بعکس
بالعکس و اگر دید که از هر دری که می خواست می رفت دلیل آن شود که ایشان من کل
الوجوه از وی راضی اند و گویند اگر دید که می خواست که بهشت رود و او را نمی گذاشتند
عزم حج یا جهاد کند و او را مانع شوند و اگر دید که در ش گشاده بود و بسته شد پدر و مادرش

بر سبیل تنزه می گشت در قرائة یا تفسیر قرآن بحث کند لقوله تعالی حوامیم ریاض الجنة و حفرة نضرة
بهشت دلیل قوة اسلام و استقامت اسلامیان باشد و سند و طلح بهشتی دلالت بر دیانت
کند یا ظفر خصوص چون دید که در سایهٔ آن خفته بود و از آن تناول می کرد و گویند تاویل بهشت
مطلق عکس آنست که در دوزخ بیان خواهد رفت من کل الوجوه و قول منظوم این بیت که

نظم
هرکه بیند بهشت را در خواب — کرد ایمن ز جمله رنج و عذاب
و به بیند که در بهشت آمد — در دو عالم بناشد او راید

پهلو تاویل زن باشد چه خلقت حوا چنانچه مشهور است که وخلق منها زوجها
از پهلوی آدم علیهما السلام بوده و اکر دید که پهلوی زنش سوراخ شد و پاره کوشت
خون آلود بیرون آمدی هنگام زنجه بیند از دو اکر کوهری از آن بیرون افتاد فرزندی
عالم آورد و اکر دید که ماری از آن بیرون آمد فرزندی آورد که خصم او شود و اکر موش
بیند دختری رعنا باشد و اکر دید که دستها بر پهلو نهاده بود غمی سخت بوی رسد و اکر دید که
استخوانهای پهلوی وی شکسته بود از جهت مادر یا زن غمکین کردد و اکر دید که پوست
از پهلوی چپ او جدا شد مالش برود و زنش هلاک شود و اکر دید که زرد شد زنش بیمار
کردد و اکر دید که چند پهلو داشت بقدر آن زنان و کنیزکان یابد و صادق علیه السلام
تعبیر پهلو بخادم و خادمه فرموده والله اعلم
پی تاویل ابن سیرین بزرکی ناظم مصالح

واکر دید که تاجی از پیاز بر سر داشت بیننده را نیک بود و آنکس را که با خود همراه بیند بد باشد
و پیاز عنصل تاویل فاسقی باشد که مردم مذمت او کنند و پیاز نرکس تاویل زنی ولود بود چه
تاویل نرکس بقول اکثر وجه اشهر فرزندست اکر بیند که پیازی از آن یافت زنی خواهد
و فرزندی آورد خصوص چون بیند که آنرا کاشت و اکر بیند که خرید کنیزکی خرد والله اعلم

پیاله تاویل کنیزکی کشاده روی بود و باقی احکام او در تاویل آب بیان رفته

بیت المعمور که خانه ایست در آسمان چهارم محاذی کعبه که حج کاه ملایکست تاویل
ابن سیرین اکر کسی خود را آنجا بیند میان مردم بعلم یا امانت ظهور یابد چنانچه قبله و قدوه
مشهور شود و توفیق حج یابد و بخصوصیت از مخاوف ایمن کردد و اکر دید که آنجا مقام ساخت
یا بر آن طوف میکرد اجلش نزدیک باشد و اکر بیت المعمور را در زمین بیند بپادشاهی عادل
رسد و اکر آنرا بوضع مسجدی بیند حاجات او روا شود و اکر دید که تا بیت المعمور راه کشاد
در آن سال حج و عمره بسیار کنند و اکر آنرا آراسته بیند و ملایک در وی متردد باشند کار اهل علم
و عمل انتظام یابد و مرکب فراخور حال و منال رسند و صادق علیه السلام فرماید که تاویل
بیت المعمور ریاست باشد و اکر دید که در بیت المقدس نماز کزارد میراث یابد و احسان کند
و اکر دید که در نماز مستقبل آنجا بود بقول یا فعل یهود فا یا اهل باشد و اکر دید که در آنجا
بغیر قبله نماز کزارد حج کزارد و اکر دید که از آنجا بیرون آمد سفر کند و بی زیانی مالی نباشند

علی و علیهم قمص منها ما یبلغ الثدی و منها ما یبلغ اسفل من ذلک قال فعرض علی عمر و علیه
قمیص یجره قالوا فما اولت یا رسول الله فقال الدین و تمه این احکام از نا و بل جامه معلوم
شود **پیرایه** زنان اگر مردان داشته باشند بتا و یل ابن سیرین مال بود بحسب قیمت
آن و اگر دید که داشت اما از زنان دیگران بود زنی با مال و جمال خواهد یا کنیزکی خوب خرد
و اگر دید که چون زنان پیرایه بر خود داشت ملالتی یا خجالت یابد و ازین روی گفته اند نظم
هر چه پیرایه زنان باشد   هر در اجمله رنج جان باشد   بجز از گوشوار و گردن بند
کین دو باشد دلیل بر فرزند   و زنان را داشتن و خود را بدان پیراستن دلالت بر مال کند
پیروزه بتاویل ابن سیرین فتح و دولت باشد و حاجت روائی و گفته اند شعر
زن ابنست پیروزه   که بود ز و نشاط هر روزه   و بسیار آن مال بود و طول عمر
بقدر آنکه بیند اما اندک و بیش غروری با آن همراه بود و **حکایه** کنند که زنی از صحابیان
بخواب دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم او را چهار رکاره دسته فیروزه داد روز
دیگر تعبیر آن از سید پرسید و فرمود که ترا چهار پسر گزیده آیند و چنان شد **پیری** و محاسن
سفید بتاویل ابن سیرین شرف نفس لی شد و طفل و بالغ را دلیل اهتمام بود دیگار خیر و موی سفید
دلالت بر طول عمر کند لقوله تعالی لنکونوا شیوخا و در باب مجربات آورده اند که کسی این خواب
و در باب مجربات آورده اند که کسی این خواب دید و صد سال بزیست وار طامید و بس

کفت و تعبیر کرد که بشارة باد ترا که پسرت حکیمی فاضل و طبیبی حاذق شود و از انجیل فصیح مسیح
علیه السلام بروی خواند که فلما ان نزل من الجبل احاط بجمع کبیر فجاء رجل برص فسجد له و قال
یا سیدی ان اردت فانک تستطیع ان تطهرنی فبسط الیشوع یده الیه و قال قد شئت
فتطهر من برصه **پیشانی** بتاویل ابن سیرین قدره و مرتبه و خلق شخص بود و اگر بیند که بر
پیشانی او نشان سجده بود بتقوی شهره یابد لقوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر بر آن
مثل جوزه پیدا و را پسری آید که سید القوم شود و ارطامید و رس گوید که پیشانی او از آهن
یا مس یا سنگ بود طایفه را که وجه معاش ایشان به پیشانی سخت حاصل شود نیک بود و جه دیگر ا
دلیل آن شود که بدخوی باشند و بر خواطر گران آیند و اگر بر آنجا جراحی یا مرضی بیند در
محنتی یا غسادی شنیع افتد و اگر دید که بر پیشانی او آیت رحمت نوشته بود دلیل سعادة
یا شهادة باشند و بنجس بالعکس و اگر دید که بخطی سبز چیزی مستحسن بر آن نوشته بود او را
فرزندی عالم عامل آید و اگر دید که موی سرخ یا سفید بود و امش از جهت عیال کی شد
و علی الجملة بیت   نیک دیدن بخواب پیشانی   شد دلیل شکوه یزدانی
پیشی گرفتن بتاویل ابن سیرین نفعی بود در دین و دنیا لقوله تعالی السابقون السابقون
اولئک المقربون و گویند اگر بیند که در امری دینی سبقت نمود نفعی دینی یابد و اگر دید که در کار
دنیوی سبق گرفت آن فایدهٔ دنیوی باشد **پیشه** سبز بتاویل ابن سیرین زن صحرانشین

شود واگر بعضی از ان داشته باشد بقدر آن از ثمر آن حرفه فایده یابد واگر از ادوات
بافتن و نافتن باشد او را سفری پیش آید واگر بیند که از آلت محترفه جیزی داشت اگر
حروف نباشد بحسب آن آلت تعبیر باید کرد از قطع یا فصل یا کوفتن یا نرم کردن
یا آراستن یا پیراستن و امثال آن واگر دید که با کسی **بیعت** کرد تابع او شود و بالعکس
بالعکس جه متابعت حکم متابعت دارد واگر دید که در زیر درختی بیعت کرد دلیل رضا
سبحانی و بشاره بنیل سعادة دوجهانی باشد لقوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة **بیطار** بتاویل شخصی بود که خدمت اشراف کند
و بضبط مال و تدبیر امور ایشان قیام نماید **پیکان** دلیل قوة سخن باشد بحسب
آنکه تاویل تیر بسخن است و مشروح آن در احکام تیر خواهد آمد **پیک** بتاویل سیاح بود
و مساحت کننده پیک باشد و غرض آنکه از خوابهای مقلوبست واگر دید که بیکی رسید
بمساحی رسد و بالعکس **پیل** بتاویل پادشاهی مهیب باشد و در یمن و شآمت دیدن
او میان معبران خلافست و در نکته تفاوة میان خوابها بحسب اوقات خود اشارتی
بدان رفته و گوشت و پوست و موی و استخوان او تمامت مال حرام باشد بقدر آنچه
بیند و گویند اگر دید که از بهر تفرج بر پیل نشست زنی عجمی مسلط خواهد و گفته اند پیل بتاویل معامله
مشهور بود که دران فایده نباشد چه گوشت او نمی خورند و شیرش نمی دوشند و بار بروی

پیلوار ... بر انهزام او می کند و عینه واقع شد و دیگری چنان دید که مالک پیلی گشتی و با ابن زربن
مهندس گفت و تعبیر کرد که این خواب را عزب را زنی قوی امین صالح باشد
که معاونت شوهر کند یا کنیزکی مثل این یا غلامی متصف بصفت امانت و شفقت که بردن
او منتفع بکلی رود اما آنکس را که عازم سفر بود موجب فسخ عزیمت شود و آن صورتها
کیفیات او را دست داد و شخصی بخواب دید که بر پیلی سوار شد و با وی سخنان نیک میگفت
و یکی از مرزبانان پادشاه وقت که معبر بود باز راند و تعبیر کرد که زود باشد که پادشاه
این ملک بتو دهد و چنان شد و زنی که صحیح مزاج بود و هیچ نوع عارضه نداشت بخواب
دید که بر پیلی سوار بودی و عما قریب وفات یافت و رای ملک هند بخواب دید که یازده فیل
سفید که گوشهایشان سیاه بود دیش هرمزین انوشروان آوردند و او سیزده نفس زدی
و هشت بار دست بر چشمان دوگانه خود مالیدی و صورة این واقعه با معبران تقریر
کرد و تعبیر کردند که ترا پسری آید که یازده سال و هشت ماه سلطنت کند و در صدد
تبدیل دین و احکام آید و قتل مردم کند چه تاویل پیل سالست و ازان هشت بار هشت ماه
و ازان سیزده نفس سیزده روز و همان بود و گیاه **پیلگوش** بتاویل مردی دون همت باشد **پیل** بتاویل خادمی باشد که از و خدمتهای ضروری آید و گویند کار حضرة باشد و گویند اگر دید که پیلی داشت بی آنکه آنرا کار فرمود دلالت بر فرزند یا خادم کند

حکایت

واکر دیدکه درتب وفات یافت برکنارهٔ مصر باشد وامکان که خیانتی بود ولی اکر
بیندکه کوئیا تب داشت دلیل طول عمر وصحت مزاج وکثرهٔ مال باشد وآنکه مردم
بوی ملتجی شوند واز وی طمع دارند واکر دیدکه درتب لرز بود دلالت بر نقصان
حال ومال کند واکر دیدکه زنش بیمار بود دلیل حسن دین بیننده باشد واکر بیماری بیندکه
براشتر یا خر یا کاومیش یا خوک سوار بود مرک وی بوی رسد واکر خود را فربه یا دراز
قد یا فراخ سینه بیند یا آنکه نظر او از دور برکوسفند یا کاو افتد یا آنکه بیندکه غسل کرد
این خوابها تمامت دلیل شفا باشد واکر دیدکه آبی شیرین خورد یا بر نخلی رفت یا
بکوهی برشد عما قریب صحت یابد واکر دیدکه بواسطهٔ بیماری نقصانی ببدن او رسید
دلیل بی دینی باشد واساقفه برانندکه هرکه بیمار شد مال تمام یابد وتا آخر عمر عیشش خوش
باشد وبر اعدا غالب آید ودران سال بعد قضاء الله از مرک ایمن بود وار طالع بیند
ورس کویندکه درشدتی باشد بیماری او دلیل نجات شود ولی دیکران را دلالت بر بطالت
بود واغنیا را دلیل احتیاج باشد چه مرض هر اینه بمساعده محتاج شود واکر طالب امری
بود معوق وموقوف ماند چه مرضی از مشتهیات ممنوع باشد وکویند اکر بیماری مجهول را
بیند آن مرض بصاحب رؤیا عاید شود وجاماسب کوید اکر بیندکه مریضست زندکانی
بصحت کذراند واکر بیندکه در بیماری عزم سفری کرد واکر حرکتی در خاط داشته باشد فسخ عزیمت

بیابانی رانی پیمود فوزی یابد بحسب مناسبتی که میان مفاوزه وفوزست واکر دیدکه
سبزه زاری پیمود ومالک آنرا نمی شناخت درصلاحیت واحسان کوشد ومساح
بتاویل شخصی باشد که اطلاع یافتن بحال مردم دوست دارد **بینی** بتاویل وایان
جاه ومنزلت شخص باشد یا فرزند یا متوالدان یا عم او بود وکفته اند نظم
بینی آمد جمال مرد وبسیار لیک باشد دهان کشایش کار واکر دیدکه بینی او بر زمین افتاد
او را خنزی آید واکر دیدکه بینی او چون خرطوم پیل بود بقدر آن دولت وشوکت یابد
چنانکه بحال اقارب واتباع سرایت کند واکر بیندکه بینی نداشت بزرکی از خویشان او بمیرد
وکویند رحم نداشته باشد وبیمار را هم هلاک بود چه موتی استشمام نتوانند نمود وعلی کل حال
دلالت بر نقصان حال یا مال کند واکر بیندکه دو بینی داشت با همسرش خلاف افتد
یا با معارضی معارضه کند والاول اصح وچون بیندکه از بینی او خون آمد واعضا وجامه
او از ان خون آلوده کشت مالی حرام یابد خاصه چون بسیار وتنک بود واکر اندک وسطبر
باشد فرزندش برود وکفته اند درویش کردد واکر این خواب حامله بیند بچه بیند از دو اکر دید
که چون خون آمد جامه واعضاء او آلوده نکشت یا فرزند را از خانه برون
کند یا بایشان کزندی رساند وکویند از کناه پاک شود واکر دیدکه خون آمد وتصور کرد
که نافعست او را از زینت خود منفعتی رسد بقدر آن یا دلیل صحت بدن شود وبنعکس

بخشم و کینه باید کرد و اگر دید که دیگری بینی او می شست کسی زن او فریب دهد و در **حکایت**
که عطاری بخواب دید که بینی از روی او برفتی و دیگر شب طبله عطریات او بدزدیدند
و از عمل باز ماند و گویند همین عطار بخواب دید که بینی نداشت و بآن نزدیکی جریمه از وی
صادر شد که سبب انفعال او گشت و بدان واسطه جلاء وطن کرد و علت آن گفته اند
که روی بی بینی قبیح نماید و شخص ازان منفعل شود چنانچه از جرم خجل گردد **بیهٔ** یا گول
اللحم مال حلال بی شبهه بود و بعکس بالعکس و اگر دید که بیهوش بود چنانکه عقل از وی زایل گشت
تأویلش آن بود که کاری مخوف پیش وی آید که عاقبتش محمود بود **التاء**
تاب دادن ریسمان بتأویل سفر باشد بقدر درازی و کوتاهی آن از حد معهود و اگر دید
که آن ریسمان از پشم یا موی یا پوست یا پنبه یا کتان یا نوعی دیگر از نباتات تافت در آن سفر
از وجهی حلال فایده یابد بقدر آن ریسمان و اگر دید که از ابریشم یا قز تافت آن فایده از مالی
حرام بود و اگر دید که از بهر دوختن رشته تافت کاری کند که مقدمهٔ مصلحتی باشد
تابستان معتدل بتأویل عدل پادشاه بود خصوص چون بوقت خود بیند و اگر دید که
مردم را از تاب آفتاب زحمت می رسید اهل آن موضع را از پادشاه زیان رسد
تابوت بتأویل زن بود و گفته اند اگر نو بیند دلالت بر شخصی بزرگ کند یا بر بزرگی شخص
و صلاح و فساد آن با این دو جهت تعلق گیرد و گفته اند تابوت پیغمبر علیه الصلوة و السلام

اهالی آنجا شود و اگر تابوت مرده در بازار بیند متاع آنجا رواجی یابد و اگر در مسجدی بیند
بر مینی نماز گزارد **تابه** بتأویل ابن سیرین خادمی و کیل خرج بود که مال کدخدای بر عیال و
نفقه کند و اگر دید که بر آن چیزی پخت کارش انتظام یابد و اگر دید که از آن چیزی خورد
از آن خادم فایده بوی رسد و اگر آن خوردنی ترش یا ناخوش بیند آن فایده بی غمی نبود
تاج بتأویل پادشاه را ملک بود و دیگرا از مرتبه بحسب شخص و گفته اند نظم
شاه را تاج ملک و جاه بود — غیر او را یکی پناه بود
و گویند مرد را زن بود
و زنرا شوهری معروف باشد یا پسری که بزرگ قبیله شود و تأثیر تاج مرصع بیشتر
و بیشتر بود اما دلالت بر سهل گرفتن امور دین کند و گفته اند اگر بیوه ببیند که تاجی از زر
بر سر داشت پیری او را بخواهد و از آن شوهر میراث یابد و اگر آن زن را شوهر بود پسری
آورد که بزرگ قبیله شود و گویند هر زن که ببیند که تاجی از زر بر سر داشت او را بیم هلاک
باشد و اگر دید که پادشاه تاجی بر سر او نهاد از قبل او مرتبه یابد بقدر قیمت تاج و حکمی
دیگر در تأویل وزیر خواهد آمد و اگر دید که کسی تاج از سر او برگرفت زن از وی جدا شود
و آنکه او را بخواهد و **حکایت** کنند که منوچهر بخواب دید که تاجی بر سر او بودی که صد و
بیست کنگره داشتی و چهار جوی بزرگ از چهار انگشت او بر روی زمین رفتی و معبر
گفت صد و بیست سال سلطنت کند و در عهد او چهار بزرگ ظهور یابند و از جمله موسی

که بمضروب رسد نصیحت در وی موثر آید واگر دید که خون ازان ضرب روان شد آن
نصیحت نامعقول بل نامشروع بود واگر دید که در زدن تازیانه کج شد همین تاویل داشته باشد
وگفته اند اگر دید که کسی را بتازیانه زد واو بآنکس فایده رسد وگویند مرضی دلالت بر دیناری کند
وبعکس بالعکس وحاصل آنکه از ضارب بمضروب منفعتی عاید شود ولی اگر بیند که بی حد وعدد زد
از غمی خالی نباشد وگویند زخم تازیانه سخن سخت بود یا عاید واگر بیند که خون ازان روان
شد زیانی مالی باشد واگر دید که تازیانه بر سر کسی زد واثر آن باز ماند خواهد که ریس وی
نماند وگویند در سر زنش آنکس مبالغه نماید واز ضارب بمقصود رسد واگر دید که بر پشت
زد آنکس بگناهی متهم گرداند واگر دید که بر چشم او زد قصد دینش کند واگر دید که بر شکمه کو
او زد وبشکافت وخون آمد ضارب ازالت بکارهٔ دختر مضروب کند وحکم عضوی
بهمین دستور باید کرد واگر دید که زن خود را زد آن زن متهم شود واگر علاقهٔ
تازیانه از ابریشم بند او را فرزندی مطبوع آید وتازیانه از چوب کوهی باعلا
عالی باشوکت باشد واگر مجهولی کسی را بزند بقدر ضرب مراد دو جهانی یابد وشاید که بوضعی
ناکهانی باشد واگر دید که بر اسپی سوار بود وآنرا بتازیانه می زد کسی را بر کاری گمارد
وآسان بر آید واگر دید که خواست تا اسب را بدواند وازان جهت آنرا می زد در مشقتی
باشد وخدای تعالی را بفریاد خواند واگر دید که بر خری می زد در باب وجه معاش دعا کند واگر دید

چیزی که از دست او رفته باشد باز یابد بلی پادشاه را ضعف حال بود وتوبه لقوله
تعالی والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب وگفته اند بعد ازان ضعف قوة یابد که
انابت بمعنی رجوعست وگویند پای تخت دلالت بر ممالیک کند وازان کرسی همچنین
وخارج تخت دلالت بر زن کند وداخل آن بر بنده وبالای تخت بر پسران
وزیر تخت بر دختران ودر تمام این احکام کرسی با تخت متفقست وگویند
اگر جمعی را با خود در تخت بیند یا باتفاق هر یک بر تختی باشند میان ایشان عقد موا
خاتی منعقد شود لقوله تعالی اخوانا علی سرر متقابلین **تخت جامه** دلیل بشارتی
باشد که بعد از چندروز رسد وحکم **تخفیفه** بتبعیت دستار مذکورست
تخم کاشتن بنا ویل خیر واحسان بود یا تزوج بآنکه زنش حامله شود وگویند
بوقت خود جنین باشد وبحسب حال مرتبه یابد وگویند اگر دید که تخم کاشت وبر
برداشت مال وجاه یابد واگر دید که بی حاصل بود اندیشه مند شود واگر دید که تخم در زمینی
مجهول کشت وبرآمد غذا بروی آسان شود وخیرات او زیاده گردد واگر
دید که گندم کشت از ولایتی یا تجارتی فایده بوی رسد یا از طرف پادشاه خیری یابد
وگویند کاری کند که مرضی حق تعالی باشد وجو را همین احکامست واگر دید که در
زمینی معروف کاشت زن خواهد ودانیال گوید اگر دید که تخم در ملک خود کاشت

بود آن قاضی رشوه ستاند واکر دید که زبانهٔ ترازو بطرف راست مایل شد میل قاضی با
بطرف مدعی باشد واکر دید که بطرف چپ مایل شد میل و بجانب مدعی علیه باشد واکر دید که سنکی
بر ترازو بود جهت میل کردن قاضی بعد ازان که دروغ کوید فسق کند واکر دید که فلوس
بوزن می آورد استماع شهادهٔ زور نماید وترازوی علا فائر تعبیر به بیت المال کرده اند
وترازو که کفهٔ آن از پوست دراز کوش بود بتأویل تجار و اهل بازار باشد که در تجارة
طریق عدالت سپرند وترازو کر و مرتب آن بتأویل متوسطی باشد منصف که قضایا
بایر میزان توسط او فصل شود وترازوی قیامت دلالت بر راستی اهل موضع کند
باخداوند آن ترازو لقوله تعالی وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط
واکر ترازو وطیار ببیند اعتبار آنکس کنیم که ترازو بوی منسوبست از قاضی وحاکم و حکم در
غایت اشتهار باشد چنانچه همه کس او را دانند وشناسند **نظم**

ور ببخشند جمله کردارش — زان شود نیک و بد پدیدارش — کفهٔ طاعت ار کران کردد
او سبک روح و کامران کردد **حکایت** کنند که شخصی بحضرة رسالت آمد وکفت چنان
دیدم که میزانی از آسمان فرو کذاشته بود و ترا با ابوبکر وزن کردند و تو راجح آمدی
وبعد ازان ابوبکر با عمر وزن کردند وابوبکر راجح آمد وبعد ازان میزان را بر کشیدند و فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم که خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء وامام شافعی رضی الله

تعالی ... واکر ترسایی دید که ترسا شد بر دشمن ظفر یابد جا اشفاق
نصرانی از نصر می نماید چون یمانی از یمن **حکایت** کنند که یکی از نصاری دید که ترسا شد
و با قسیسان در تکلم بود و میان ایشان خطبه کرد و بامنبر کفت وکفت این سه روز
از تشنیع مردم بر حذر باش و دوم روز او را باغلامی متهم کردند وازان شاغلی
عظیم یافت **ترسیدن** دلالت بر امن کند چنانکه در کتب خواب نامه مقلوب اشارة
بدان رفته لقوله تعالی ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا خصوص چون ترسا شدن ببیند
واکر او را ببیند که روغنی به بنده رسد واکر دید که از صوتی که واقع شود می ترسید او را
مجادله پیش آید لقوله تعالی فاذا جاء الخوف یعنی القتال واکر جنانچه فهم کند که دشمن
ازوی می ترسید بروی ظفر یابد لقوله علیه الصلوة والسلام نصرت بالرعب واکر دید
که دشمن او ازوی می ترسید تا تنزل کند همین تأویل داشته باشد که تقدیم افتاده یعنی بر دشمن
مظفر شود وکویند خوف دلالت بر توبه کند و کل خایف تایب واکر دید که از جنبنده
یا کزنده می ترسید ازان کس که بوی منسوب باشد مضرتی یابد **ترشیها** بتأویل
غم باشد الا سرکه چنان چه در مقام خود کفته شد **ترف** دلالت بر غمی کند که از جهت
وام باشد بجهت ترشی وکفته اند و بدینش مالی اندک بود اما برکت داشته باشد بسبب
آنکه اصل آن شیرست **ترهات** بتأویل کنرک کشاده رو باشد **ترنج** بتأویل دانبال

خلق حاصل شود لقوله تعالى وانزلنا عليكم المن والسلوى **تره** آنچه بطعم خوش
بود دليل منفعت باشد خاصه چون بوقت و بيگه بالعكس و گفته اند تره مطلقا نيك بود
وگفته اند مكروه باشد لقوله تعالى اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى هو خير وطايفه
برانند كه از هر جنس تره كه بيند دلالت بر تجارت كند يا لشكر يا فرزند يا مال و هيچ كدام را بقا
نباشد و تره بخشيدن با تعارف دليل خير بود كه سرورى تمام از ان بحصول پيوندد و اگر
شاخى تره در موضعى معهود بيند شخصى پيدا آيد آن آن موضع رود يا بوجهى از وجوه
با اهل آنجا اختلاطى كند و تخم تره دلالت بر فرزند داشته باشد و تره زار دليل مردان
مخزون سوگوار بود و اگر بيند كه از تره زار خود تره جمع مى كرد با نساء اقارب ملاقى افتد
اگر بيند كه يك شاخ تره از انجا چيد تدبر از شر آن مغالبت نجات يابد و حكمى ازين احكام
در تاويل باز بسبيل استطراد تقديم يافته و تره فروش تاويل شخصى باشد كه كار كرد از خاص و
عام بود اما خسيس كلام باشد و گفته اند اگر بيند كه تره فروشى مى كرد دليل خير بود و تعالى
كه تاويل آن تقديم يافته بحسب اصطلاحت نه بحسب لغه **تره دوغ** تاويل غم
باشد بقدر آنكه خورد **ترياك** خوردن از بهر مداواة فرج باشد از غم و اگر بخلاف اين
بيند دلالت بر غم كند و خسارة و حكم باز هم تقديم يافته و ازان **تزيينه** بلفظ پرهيز ها
رفته **تسبيح** كردن ثنا وبل فرج باشد و ازينجا گفته اند **نظم**

تغار

من يشاء وگفته اند تگرگ بسيار دلالت بر عذاب كند بوقت و بى وقت لقوله تعالى
انا ارسلنا عليهم حاصبا الا آل لوط نجيناهم بسحر يعنى بردا غالبا و اگر ديد كه اندك تگرگى
يافت دانه چند لولو يابد و گويند اگر ديد كه تگرگ بى وقت مى باريد اندك عارضه او را طارى
شود و زود بصحت انجامد و اگر ديد كه تگرگ بر تن او مى باريد از زيانى مالى بوى رسد **تله**
بتاويل حيلت بود يا محيل اگر ديد كه مثلا گنجشكى در تله افتاد محيلى بزرگ را بصنعت تسخير كند
و اگر ديد كه كيف ماكان جانورى را بگرفت آنكس را كه بآن جانور منسوب باشد بحيلت
بدست آورد و گويند اگر ديد كه مرده بزنده در آويخته بود كسى در تله مكر ديگرى افتد و اگر
ديد كه زنده در مرده آويخت كسى تدبير تله عذر ديگرى كند كه در راه او نهد و گويند تله
بندگان و خايفان را مزيد تعب و شدة باشد و ديگر انرا آن تاويل كه گفته شد بلى مسافرانرا دليل
فسخ عزيمت بود انعقادى كه در تله متصور باشد و اگر ديد كه **تمتام** بود و تمتمه از روى
لغه آنست كه زبان باتا گردد دلالت بران كند كه حاجتش روا شود لقوله تعالى واحلل
عقدة من لسانى يفقهوا قولى و بر دشمن غالب آيد و رياست يابد **تنگى** بتاويل
بستگى كار باشد و اگر بيند كه از تنگنايى بيرون رفت از در و غيره از مضيق خلاص يابد
و بيعكس بالعكس و تنگى گور خود دليل بد باشد چهارپاى دلالت بر احكام قضا يا كند و گو
دليل خرم باشد بنا بر اشتقاق خرم و حزام **تنور** بتاويل كدخداى خانه باشد يا كدبانو

بحسب

تنك

کاری کند که مستحق ثنا شود و اگر دید که او را توتیا دادند او را هدایت کنند خاصه چون بیند که باندازه در چشم کشید و توتیا فروش بتاویل مصلح دین باشد **توث** بتاویل روزی حلال باشد و از ان سیاه و ترش یعنی خر توث غم و اندیشه و خوردنش منازعت از قبل زن بلی خر توث شیرین مالی با رنج باشد و اگر دید که خر توث از درخت جمع می کرد از بخیلی بوسیله کسب خویش مالی بدست آورد و صلاح و فساد آنرا با این دستور تعبیر باید کرد و گویند توث سفید بمرتبه درایم باشد و از ان سیاه بمنزلت دنانیر و گویند اگر توت سفید بر درخت بیند دلالت بر فرزند کند بنا بر اگر بیند که بچید یا چیده بود و آنرا بآفتاب خشک کرد بتاویل بد باشد اما اگر خود خشک شده بیند مالی اندک بوی رسد و درخت توث شخصی کریم متمول باشد **توریت** از کتاب خواندن دلیل آن شود که از قدما قوم یا مردم محتشم یا دوستان قدیم قوت و منفعت یابد و اگر دید که بظاهر می خواند با مبطلی معارضه کند و بروی ظفر یابد و کارش انتظام پذیرد و اگر دید کسی او را تعلیم توریة می کرد از معلم بوی احسانی رسد و بالعکس و حکم **نون** در آخر تاویل کرمایه تعذیم یا فتنه و تاویل **توانگری** در تعبیر درویشی باید طلبید و حاصل آنکه از خوابها مقلوبست **تیر** بتاویل سخن را بود و اگر دید که تیری در دست داشت خبری خوش بوی رسد یا ولایتی یابد و گویند

تیرش درمیان بهایم افتاد داء سخن او نسبت با جهال شد و اگر دید که بعمد تیری درمیان جهار پایان انداخت باختیار میان ایشان متوسط شود و سخن خود نسبت با آن جهال ضایع کرده اند و نیز خدنگ سخن درست بود و از ان نی سخن شکسته آرا و اگر از بید و دیگر چوبها بیند اعتبار آن بحسب قیمت آن چوب باشد و اگر دید تیر بسیار پیش او نهاده بود بقدر آن مال یابد و اگر آن تیرها در جعبه یا ترکش بند مال بر عیال نفقه کند و اگر دید که تیرش بشکست سخنش مردود شود و اگر دید که تیری بکسی انداخت و در سینه او نشست محبت او در دل وی نشیند و ینعکس بالعکس و گویند تاویل کمان پدر بود و از ان تیر پسر و **حکایت** کنند که شخصی بخواب دید که دو صف تیر بیکدیگر می انداختند و از ان یکطرف راست می افتاد و این سر بن گفت میان ایشان مناظره افتد و آن طرف که تیر ایشان راست می افتاد محق باشند و حکم تیرباران بر پادشاه در تاویل پادشاه تعذیم یا فتنه و تیرگر دلالت بر رسولی کند که میان اکابر متردد باشد و بمصالح ایشان قیام نماید و تیردان بتاویل شهری باشد و اگر دید که از بزرگی تیردانی یافت بقدر و قیمت آن از وی ولایتی یا مرتبه یابد و گویند تیردان بتاویل زنی حافظ یا کنیزکی مغنی باشد و حکم **تیشه** همانست که در تاویل تیر گفته شد و گو بند

بابن سیرین گفت چنان دیدم که ثریا بحوت رسیدی و مردم دران عجب مانده بودندی وابن سیرین چون این خواب استماع نمود استرجاع فرمود وگفت بازگوی که چون دیده وآن زن خواب را بهمان عبارة باسر گفت وفرمود که الله درک خبر وفات ابن سیرین آورده چه ثریا بثری ملحق شده ودران نزدیکی بجوار رحمت حق پیوست طاب الله ثراه وجعل الجنة مأواه **الجیم**

جاثلیق حکم در تاویل ترسا تقدیم یافته **چادر** بتاویل ستر زن بود دلیل اگر زنی بیند که چادرش بسوخت شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد واگر مردی بیند که چادر پوشید دلیل خیر وستر او بود اما کاری کند که مردم از وی مکروه دارند واگر زنی بیند که نی چادر بکوچه رفت بامری منکر اقدام نماید لقوله تعالی قل لازواجک وبناتک ونساء المومنین یدنین علیهن من جلابیبهن ای ملاحفهن **وچادرشب** بتاویل مرد را زن بود یاسریه وزن را مرد باشد وصلاح وفساد انرا ازین طور تعبیر باید کرد **جادو** بتاویل باطل گوی مزوره کار باشد یا دشمنی فتان فریبنده مکار بود واگر دید که از بهر دیگری جادوئی کرد یا بالعکس چنین معامله درمیان باشد وگویند انکس که جادوئی از بهر او کنند در فتنه افتد وگویند از بهر مصلحت او دروغی گویند یا نقل دروغی کنند از جهت او واگر دید که بجادو مشغول بود میان مرد وزنی مفارقت افکند لقوله تعالی فیتعلمون منهما ما یفرقون به

که تابع پشم وموئیت ونعمت را دلالت بر مال باشد چنانچه در مقام هریک اشارة بدان رفته یا میرود وتاثیر پشم کم از ابریشم بود وازان موی کم از پشم باشد وازان پنبه کم از موی وازان کتان کم از پنبه وابریشمینه زنان را به از مردان بود چه مردان را بی اندک خوفی نباشد وحل وحرمت نیز مدخل دارد چنانچه در تاویل ابریشم گفته شد وضابطه دیگر انکه جامه از پوست چهارپایان حکم موئینه دارد وتاثیر دیو جامه بیشتر باشد چه موی با پوست مجتمع بود وضابطه دیگر انکه رنگ را در جامها از زینت وصور وچرخی وبه دیبائی اعتبار نکنند بلکه حکم از جوهر آن رود چه رنگ در جامها ساده معتبرست الا اخر که همچنین رنگ دران اعتبار نیست تخصیص رنگ سیاه وضابطه دیگر انکه اگر زن بیند که جامه مرد پوشیده بود به از عکس آن باشد وضابطه دیگر انکه جامه بیداری را حکم از کهنه ونو وچرکن وشسته ودریده ودوخته کنند چنانچه درین ولا مشروح خواهد شد وحاصل انکه متعرض جوهر آن نشود وضابطه دیگر انکه اگر بیند که جامه شخصی معروف یا طایفه معین پوشید از صورة یا معنی ایشان نصیبی یابد وشاید که بحسب استخفاف متصدی شغل ایشان شود واگر از اهل نواحی باشد بدان ناحیه نقل کند یا در زی ایشان آید بنابرین اگر قومی بد مذموم باشند باید که نیک انتباه یابد تا بسیرة ایشان متقیدی نشود وجمل این احکام بعد ازین مفصل خواهد شد وضابطه دیگر انکه جامه مطلقا بتاویل اقبال صلاح دین ودنیا شخص بود خاصه جامه سفید وسبز وازرق ...

پوشیده بود که مردان مثل آن جامه ما دام که سرخ باشد نپوشند چون پیراهن وطیلسان
وردا وامثال آن در نزاعی افتد بقدر سرخی جامه وگویند اگر دید که جامه سرخ پوشید بایی
تمام باید که حق حق تعالی دران واجب آید باید که متنبه شود و مودی گرداند وگویند اگر پادشا
ببند که جامه سرخ پوشید بلهو وطرب مشغول شود یا وسنی در سیاست او بدخلل بدو دشمنی طمع
در ملک او کند وگفته اند جامه ارغوانی اغنیا را دلیل نعمت بود وعبید را دلیل عتق شود ولی فقرا را
نشان مضرة باشد ومرضی را علامت موت بود وگویند وقتی دلالت بر موت کند که انرا با
حلیات ببند وگویند جامه سرخ زنانه مردانرا دلیل زن موافق بود و متوجه جنگ را نشان ظفر
باشد ولی انکس را که در عیدها و مجمعها مثل آن جامه پوشد نفع وضری از ان عاید نشود وگویند
غیر ایشانرا دلیل فقر بود یا مرض وگویند اگر ببند که در عیدی یا مجمعی پوشد آن نیز سهل باشد وجامه
سیاه دلیل غم بود مگر خلیفه و پادشاه و قاضی و خطیب را که دلالت بر مزید هیبت کند
که البسوا ذا هیب وسیاه پوشان را خود تفاوتی نباشد و زیان و سودی ازان نیابند ولی
صقالت و براقی رنگ سیاه ایشانرا دلیل رونق کار و مزید اعتبار بود و معبران یونان در
باب مجربات آورده اند که جامه سیاه اسیران و محبوسانرا دلیل موت باشد و جامه کبود و ازرق
خود با تفاق دلالت بر مصیبت کند و از ان زرد بر بیماری و حکم آنچه ازین احکام مستثنیست
تقدیم یافته و اگر دید که جامه رنگین زنانه پوشیده بود و طالب دنیا شود و مردم را بدعت تحریض

نعمت و خوش عیش کند اما بلی شرب از جامهاء چرخی مستثناست چه هرچند نقش چرخی
دارد اما جوهر آن که عبارتی از کتان باریکیست جبر آن میکند و حکم کتان دارد و جامه
معلم دلالت بر سفر ناحیه عرب کند از حج و غیره و جامه دوروی دلیل آن شود که با
اهل دین و دنیا در مقام مدارا قبا باشد و اگر دید که جامه خود بخورد مال خود صرف کند و اگر دید
که دو جامه بر سر هم پوشید سعر بلی با توقف کند و اگر این خواب در سفر ببند او را از بهر مصلحتی
انجا توقف کنند و اگر دید که جامه غیر منکفت در زیر جامها پوشید مالی یابد و ذخیره سا
یا باطن او به از ظاهر باشد و اگر دید که آن جامه بر بالای جامها پوشید او را خطایی
در دین واقع شود مثل آنکه معصیتی اشکارا کند و جامه منکفت از تمام جنسها به از غیر آن
باشد بلی جامه منکفت اگر زنی ببند دلالت بر ان کند که در کسب رنج برد و غیر آن
دلیل عز و ناز باشد و اگر دید که جامه او ضایع شد یا بستدند یا خود بیرون کرد عالی را
عزل بود و دیگر انرا اهانت یا طلاق زن یا آنکس که جامه بوی منسوبست از وی
مفارقت کند و اگر دید که دزدان جامه او بربودند در میان زنان او فسادی
واقع شود و اگر دید که بعضی از جامهاء خود ضایع یا تلف کرد فقرا و عبید و محبوسانرا
بد باشد فکیف که ببند که تمام آنرا ضایع گردانید که پرده از روی کار ایشان برخیزد
و اغنیا را طالعی باشد که زود تدارک پذیرد چه جامه ایشان اگر در بیداری تلف شود

درتاویل بهراسن بوجهی دیکر بیان رفته واکر دیدکه جامهٔ در وی پوشانید ندازکاری که مباشر آن
باشد ملالت بل خجالت یابد واکر دیدکه از هر نوع جامها حلال وحرام جمع آورد از هر صنف
کنیز کان الجوع وباطل جمع آورد وجامه مرقع دلیل درویشی بود وازان خرقه مجلبن و جامه
جرکن از نوع که بیند دلالت بر معصیت وغم کند وکفته اند ازان نوجرکن دلیل مال
حرام بود مال باعتبار جامه نو وحرام باعتبار جرکنی که تاویل آن بکناه واندوه کرده اند
وبرین تقدیر جامهٔ شسته دلالت بر توبه ونشاط کند وکویند فقری باشد باکمال دین داری
واکر دید که آن جامه تر بود مهمی که داشته باشد موقوف ماند خصوص عزیمت سفر بلی
اکر بیند که بعد ازان خشک شد آن مصلحت که در عقده توقف مانده باشد با تمام رسد
وتتمهٔ حکم شستن از تاویل کازری باید طلبید وجامهٔ کهنه دلیل غم بود واکر دید که دو
کهنه دریده در سر هم پوشید پیم موت باشد وازان پیرهن بقولی دیکر تعبیر رفته وجامه
کاغذین دلیل ملالت وشناعت باشد وجامه ترسا دلیل امان بود وازیدی وازان
کشیش میل بدعت وازان بت پرست میل بصحبت بد دینان وجهال وازان مبارز
مخالفت میان بیننده وخدا وند جامه وازان اهل زند دلیل آن شود کم عطایی
کرامند بوی داده باشند واستر داد نمایند دیوانه مفارقت از مخدوم وازان مجبوس
دلیل قبض بود وازان حمال شهرة یافتن بحسن ادا وازان کورکن صحبت باسفله وازان

قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم واتفاقا دران عهد عسرة وغلایی بغایت بود
وهمسایهٔ از وی استقراضی نمود واو زر وغلهٔ چند او را عطا داد ومقدمهٔ اشتهار
وفاتحهٔ اعتبار او شد تا بمرتبهٔ رسید که هر کرا نسبت کریم با حسب عظیم جمع
آید تمثیل بوی زنند که نسبه عطائی **جامخواب** بتاویل زن باشد یا کنیزک وننک
وبدان با زن دو جهت تعلق کیرد وکفته اند انکه بستر بخواب بفروشد
در دما کرد زن زنی کوشد :: وکویند جامخواب دلالت بر قوة وولایت کند
بنابرین بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد وکویند اکر از ابریشم وموی وپنبه بیند
دلالت بر زن مستور متمول کند وازان ابریشم زن محبوبی باشد واکر سفید بود
زن متدین باشد واکر مصقول بیند دلیل علمی شود بخلاف رضاء باری تعالی وازان
وازان سبز بر عکس این معنی بود واکر دید که بغیر موضع جامخواب کرد زن را
طلاق دهد یا کنیزک را بفروشد واکر دید که بر جامخواب نمی توانست کرد دلیل
ضعف قوة باشد واکر کسی جامخواب او بدرید در خانهٔ بیننده خیانت اند یشد
واکر جامخواب خود را بر درخانهٔ پادشاه بیند ولایتی معتبر یابد واکر جامخوابی مجهول
در موضعی مجهول بیند قطعهٔ زمین بقدر آن جامخواب بوی رسد واکر دید که بازن بر
جامه در جامخواب خفت زنی خواهد واکر دید که جامخوابش مرصع بود آن زن

که جایی فرو می برند تعلق نسازند واگر بیند که دیگری مساعدة می کرد با خود انکس از بهر

ایشان جاه میکند دران مناکحت متوسط باشد و خواهد که بحیله آن عقد در هم بندد

بی آب جاه مال زن بود و حکم طعم آن از تلخ و شور و طبع آن از گرمی و سردی همانست

که درنا و بل آب گفته شد و دانیال گوید اگر دید که در جایی معروف جایی کند با کسان

خود حیلت کند و بعکس بالعکس واگر دید که جاه او منهدم گشت زنش بمیرد واگر دید

که جای فرو می برد و پیش ازان که تصور داشت باب رسید زنش بیمار شود واگر دید

که آب سیاه بر امد میراث یابد واگر دید که آب بقعر زمین فرو رفت یا جاه بتر فرو رفت

مال زنش تلف شود بلکه زنش هلاک گردد و گویند اگر دید که جایی فرو می برد بقدر خاکی

که بیرون آورده باشد مال یابد واگر خاکی با نم بر آید ان مال با رنج بود بحسب نمی

که دران باشد و آن نیز از مکری خالی نماند واگر دید که آبی از جاه بیرون می آمد یا ده

از حد معهود چنانچه در خانها جاری افتاد مالی یابد که بر مردم وبال شود واگر دید که آن آب

از خانه او بیرون رفت آن غم از وی مندفع شود واگر دید که در جایی افتاد که آب آن

مکدر بود دعکر یکی از ملازمان پادشاه مبتلا شود واگر آن آب صافی باشد از بهر

صالحی کاری بسندیده کند واگر دید که بر لب جاهی نشسته بود در معامله مکاری افتد یلی

از مکرا و خلاص یابد و گفته اند اگر دید که در جاهی افتاد یا او را دران او بخیند سفری کند بحسب

در خاطر افتاد که از روی تعبیر قحطی باز دید آید و چنان شد و زنی بخواب دید که

او را در جاهی افکندند و از معبر پرسید و گفت عجب باشد اگر در قید عبودیت

نیفتند و اتفاقا جنگی واقع شد و او را بتاراج بردند و ببندگی بفروختند و ظاهرا ایم

بدلیل قصه یوسف علیه السلام این تعبیر کرده و گفته اند اگر دید که آب از جاهی

بر می کشید مالی بحیلت جمع آورد خاصه چون بیند که آن جاه خود فرو برده بود واگر

دیگری فرو برده باشد ازان کس فایده یابد بقدر آن آب واگر دید که آب بر می

کشید و مضبوط می داشت مالی که بدست او رسد ضبط کند واگر دید که می ریخت

ذخیره که داشته باشد بخیر مصروف دارد واگر دید که باغ را از جاه آب می داد بحج

تمام زنی خواهد یا بقیمتی تمام سریه خرد واگر دید که ازان باغ میوه حاصل شد ازان

زن فرزند آورد و بعضی ازین احکام در تاویل باغ تقدیم یافته واگر بیند که از جاه

زمزم آب میخورد کم شده باز یابد و گویند مرادی که داشته باشد بحصول پیوندد

لقوله علیه الصلوة والسلام ماء زمزم لمن شربه و گفته اند ماء زمزم بتاویل مالی است

یا مرد عالم یا فرزند آوردن واگر جاهی سبیل بیند که مردم ازان بدلو و ریسمان آب

می کشیدند دلالت بر مردی یا زنی صاحب خیر کثیر النفع کند که منفعت ایشان عام باشد

و سبب ذکر جمیل شود بنا بر ریسمان لقوله تعالی واعتصموا بحبل الله جبه

جراحت

وکویند جارح او را عیبی کند و در معصیتی افتد و مجروح از کناه بیرون آید و کویند تمامی
باید که اثر آن بروی ظاهر شود و کویند جارح اثم شود و مجروح ماجور کردد و کویند
اکر جامه جارح بدان خون آلوده شود دلیل مال حرام باشد بقدر آلودکی و اکر خون
قطعا نپسند از آنکس دروغ یا محالی شنود و اکر دید که از جراحتش ریم آمد مال یابد
و اکر دید که می مکید مال حرام خورد و مخلص آنکه ریم مال حرامست و اکر دید که ریم در اندام
او جمع آمد بقدر آنش مال حرام جمع آید و اکر بر تن خود جراحت بسیار بیند از پادشاه
بحسب آن منافع یابد و صحیح بدن باشد و اکر از وطن غایب بود بسلامت مراجعت
نماید و اکر تمام اندام را مجروح و دردناک بیند بحسب درد ملال بیند و اکر اثر درد نبیند
تفاوتی نکند و اکر بر تن خود جراحتی تازه بیند عنقریب مالی یابد یا توبه کند و کویند اکر بیند که
خون از آن روان شد بجهت مالی یا بحیثی طلالی یابد بلی در آن قصبه مثاب کرد و کفته اند
اکر بیند که خون از جراحت او روان شد با وجود آنکه دنی بروی ثابت باشد مالی بوجه
مشقه نفقه کند و کویند جراحت بتاویل اظهار مساوی مجروح باشد و کویند اکر جراحت بر پیلند
مال او محفوظ ماند و اکر والی سر خود را مجروح بیند عمر دراز یابد چنانچه تمام افزایش از و
روند و از آن دیکر اعضاء والی زیادتی آن جهت باشد که آن عضو بوی منسوب بود
و جراحت سینه و دل جوانان را عشق باشد و پیران را غم و حکمی ازین احکام در تاویل تر تقدیم یافته

چراغ

زاده باشد و اکر از یکی از فلزیات بیند حکم آن در تعبیر بملک احتیاط باید کرد و بر طریق
تمثل کفته اند چراغ بمرتبه بدنست و روغن بمنزلت خون و فتیله بمثابه رطوبت در بدن
نماند مرا بینه بعد قضاء الله بهم هلاک باشد و اکر دید که چراغی را بدم باز نشاند حق مخفی را بسخن
باطل کرداند و اکر دید که خواست که باز نشاند و نتوانست نشاند در مثل آنچه کفته شد سعی کند
و نتواند و بعد ذلک کار آن مستحق نیک قوة کیرد لقوله تعالی ليطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره و اکر دید که بنور چراغ می رفت دلیل هدایت و غفران بود لقوله تعالی
ويجعل لكم نورا تمشون به ويغفر لكم اما آنکس را که خواهد که سری مخفی دارد بد باشد چه
وی آشکارا شود و کویند اکر چراغ در دست دیکری بیند او را بد باشد چه شاید که آنکس
بر سر او واقف شود و اکر مریض بیند که چراغ افروخته در خانه او بود صحت یابد و اکر
بیند که آن چراغ ناافروخته بود بیم موت باشد و از غرایب تاویلات انست که
اکر مریض بیند که چراغ او باز نشست صحت یابد و علت آن کفته اند که چون چراغ
خود فرو نشیند او را باز برافروزند و کفته اند آنکس که چراغ بیند البته اسرار او آشکارا شود
و چراغ بر میز بتاویل کسی باشد که محافظت حال آنکس کند که چراغ بوی منسوبست و چراغ
پای از هر جنس که بیند دلالت بر خادم و خادمه کند و در **حکایت** آمده که شخصی
بخواب دید که پادشاهی را چراغ پایی دادندی که سر آن مذهب بودی و معبر کفت عجیب

کند لقوله علیه الصلوة والسلام تختموا بالعقیق والجزع فانهما مبارک سفیان کان الفقر **جستن**

ازجایی بجایی بتاویل نقلی سریع باشد از حالی بحالی وجستن زیاده ازحد معهود دلیل سفری دور باشد باندازهٔ آن واگر دید که باعتماد عصایی یا مثل آن چیزی جست آن سفر باستظهار شخصی معول علیه کند واگر دید که از دیواری فروجست از امیدی که بمعاونت بزرگی داشته باشد ناامید شود یا از مرتبهٔ خود تنزل کند واگر بیند که از زیر ببالا یا ازجایی بد بجایی نیک جست آن انتعاش ووجه معاش یابد وبنعکس بالعکس چنانچه درتاویل پریدن گفته شد واگر دید که بر کسی جست بروی غالب شود وبالعکس واگر دید که از طرفی بطرفی جست میان دو مطلوب متردد باشد واگر دید که بعد ازان بر یک طرف قرار گرفت یک جهت را اختیار کند واگر دید که هرجا که می خواست می توانست جست دلالت بر مزید قوة وقدرة کند واگر دید که از بامی ببامی جست همان حکم دارد که در پریدن گفته شد واگر دید که متوجه قبله بهوا برجست خود را در حرم کعبه دید حج گزارد وبرجستن بهوا مطلقا دلالت بر سفری کند بحسب جستن واگر دید که برجست ومیان آسمان وزمین باز ماند دلیل موت باشد وانکه جنازهٔ او بردارند واگر دید که بازگونه جست حالش منقلب شود وحکم **جستن** اندام همانست که در بیداری بیند وحکم **جسر** بلفظ پول رفت **چشم** دلالت بر دین کند وازان سبز بر دینی بخلاف اسلام وازان ازرق کسی که چشم سیاه بود دلیل معصیت باشد وگفته اند چشم سیاه دین بود

نابینایی دلیل توانگری باشد چه چون ارزو او کم بود خرج او کم رود چنانچه مثل زنند که مصرع
چو چشم آن نبیند دل نخواهد
واگر سو کندی یاد کند خایب نشود لقوله تعالی لیس علی الاعمی حرج رب لم حشرتنی اعمی چه تعبیر آن بنسیان لفظ ومعنی قرآن کرده اند وقوی بعکس این تعبیر منقولست بر قصهٔ اسحق ویعقوب علیهما السلام واگر دید که چشمها روشن داشت ومردم پنداشتند که بشب کورست باطنش به از ظاهر باشد وبنعکس بالعکس وتیزی چشم بغایت نیکست وعکس آن دلیل احتیاج بود یا مرض اولاد واگر بیند که ناگاه هر دو چشمش برفت فرزندانش بمرگ مفاجاة نعوذ بالله بروند اما فقیر ومحبوس ومغلوب را غنی وخلاص ونجات باشد چه قاعده انست که اگر کسی کمفوف بود دیگری او را اعانت نماید واگر دید که چشم دوگانه او چشم دیگری شد اگر انکس غریب باشد دلالت بر ذهاب بصر بیننده کند چنانچه دیگری هدایت او نماید واگر معروف بود دختر وی بخواهد وازوی فایده بیند واگر دید که چیزی در چشم او افتاد در حق اهل ودروغ گو بیند وبعد ازان براءت ساختش ظهور یابد وخلل یک چشم دلالت بر غم کند چه غمگین بر چشم وروی خود زند وبالعکس عکس واگر دید که چشمهایش را آب سیاه درآمد والعیاذ بالله دور از سعادت بی حیا شود شعر
و رسیده بچشم خود بیند
اندوه و رنج وبخت بد بیند
واگر بیند که باز سیاه شد گمراه شود وباز هدایت یابد وگفته اند غمگین شود وباز شاد گردد

علیه السلام گفت چنان دیدم که مژه چشم من تمامت سفید گشته بود و تعبیر فرمود که این شخص
بیمار شود و چنان شد و **چشم آویز** دلالت بر صورتی کرد که محل تردد خاطر شود و برفع
آن احتیاج افتد و بعد از ان وجه صواب بروی مکشوف گردد و گفته اند چشم آویز
بتاویل شخصی باشد که حمایت و رعایت جهتی کند که چشم بوی منسوب بود **چشمه**
بتاویل بزرگی کریم باشد و گفته اند دلالت بر عمر بیننده نیز کند و ازین جهت گفته اند
نظم آب در چشمه عمر باقی دان ... کم و بیشش زیاده و نقصان
ور بود آب ساکن و باریک ... اجلش ظاهرا بود نزدیک ... و حکم طعم
و طبع آب همانست که در تاویل آب گفته شد بلی اگر بیند که بدان مسح کرد فرج یابد و اگر
بیند که در جایی نامعهود چشمه بدا شد غمی باهل آن موضع رسد بقدر آب ان چشمه و گفته اند
دلالت چشمه مطلقا بر مال باشد و اگر دید که بدان غسل کرد توبه کند و حج گزارد و باقی احکام
همانست که در غسل خواهد آمد و گفته اند تاثیر آب چشمه اینا ده زیاده از روان باشد بخلاف الجنه
در تاویل آب گفته شد و در روایت آمده که زنی بخواب دید که عثمان بن مطعون را رضی الله
عنه چشمه جاری بودی و صورة آن واقعه بحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم عرضه داشت
و تعبیر فرمود که دلالت بر عملی دارد که باوی جاریست یا صدقه جاریه **چاچغانه** حکم بربط دارد
چکاوک بتاویل فرزند یا غلام کوچک بود و چنانکه در تاویل بلبل گفته شد و گویند عزبی شیرین زبان

تجارتی بی راس المال کند و از ان فایده باو رسد و اگر دید که با بیگانه جمع شد امیدش
وفا گردد و شاید که از خاندان او توانگری یابد و کار دشوار بروی آسان شود اما
در دین او اندک ضعفی باشد و گویند خیانتی اندیشد چه زنا بتاویل خیانه باشد و بالعکس
چنانچه در مقام خود گفته اید و زانیه مجهوله بهتر از معروفه باشد و حاصل آنکه تعلق
با زانیه اهل دنیا را ننگ باشد و گویند اگر دید که زنا کرد حج گزارد لقوله تعالی
ولا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج و اهل روم گویند زنا دلالت بر شر و فتنه
کند و شخصی بخواب دید که در موضع زنا رفت یعنی خرابات و بیرون نتوانست آمد
و در ان نزدیکی وفات یافت و بیرون آمدن دین و دنیا را ننگ بود و اگر دید که
با زنی معروف جمع شد اگر میان ایشان دوری بود مراسلتی رود و الا صلت ابواب
انجامد و گویند اگر دید که با دوستی جمع آمد میان ایشان بعداوة و مضرة کشد
و اگر دید که با محرمی جمع آمد اگر زنده باشد شفقت از میان ایشان برخیزد و اگر مرده
باشد خویشان او را غم رسد و گفته اند اگر زنده باشد از و خیر یابد و ممکن که حج گزارد
و اگر مرده باشد خویشان او را یاد کرده اند و گویند با غیر محرم همین حکم داشته باشد
و شاید که با ایشان وصلت کند و اگر دید با والدین جمع آمد مطیع ایشان شود و اگر دید
که با خویشی دیگر جمع شد و انزال نبود بر و مهربان گردد و اگر دید که با انزال بود دم کرد

و اکر جوانی را بیند که قوة نداشت دشمنش ضعیف باشد و اکر دید که در قبر با مادر خود
جمع آمد و فاتش نزدیک بود لقوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و اکر مادرش زنده
باشد و او را شوهر بود از بذر یا غیره غیرتی و عداوتی میان ایشان واقع شود و اکر
پدرش مریض باشد وفات یابد و پتیده بحال مادر قیام نماید و این خواب صناع را بغایت
نیک بود چه یونانیان صنعت را بمادر می خوانند و اکر بیند که ملامسه مادر می کرد بصنعتی قیام
و اهتمام نماید و شهری را نیز نیک بود لان البلاد ام و این خواب کسی بیند که میان او
و مادر عداوة باشد بمحبت مبدل شود لان المحبة موجبة الاجتماع و اکر غایبی بیند بوطن
مراجعت نماید چنانچه کفته شد که بلد را بام می خوانند لقوله تعالی ام القری و اکر این صاحب
رویا درویش باشد و مادرش توانکر از وی فایده مالی یابد و شاید که بطریق میراث باشد
و این لبسر این خواب در وطن بیند او را بفعلی قبیح از انجا اخراج کنند و یونانیان کویند اکر
این خواب مریض بیند شفا یابد چه طبیعت ام است بلی اکر مریضی بیند با مادر می مرد جمع
آمده و بلش معکوس شود چه دلالت بر موت سریع کند از بهر آنکه زمین را نیز ام می کویند فاما
آنکس که در طلب منازعتی یا طلب زمینی باشد دلیل ظفر شود و اکر دید که بی شهوة با وی جمع
آمد و بعد از ان نادم شد از شهر خود بکریزد و اکر بیند که ندامت نداشت باختیار بیرون
رود و اکر دید که در حال مجامعت پشت مادر بروی بود منسوبات ام از وی زوی

دنیوش کمابنی انتظام یابد و اکر زنی بیند که با زنی جمع آمد حاجت بیننده از ان زن
روا شود و کویند بر راز وی اطلاع یابد و کویند مفعوله از شوهر جدا ماند **حکایة**
کنند که یهودیه بخواب دید که آلت دابه را بکرفتی و استعمال کردی و با یکی از احبار کفت و تعبیر
کرد که باید که بیننده وصیت کند چه او را و آن دابه را مرد و بقتل آورند چنانچه در توریة آمده
و اینه امراة تقدمت الی بهیمة لتقع علیها فقد حل دمها و دمها و بعینه واقع شد و جهودی بخواب
دید که خواهر خود را بخواست و حبر کفت دلیل قتل باشد و از توریة نقل کرد و ای رجل
ضاجع اخته فری عورتها و تری عورته فذاک عار و قد هما بهدر و چنان شد شریف از
بخواب دید که اسبی عربی با وی جمع آمد و جامه از تن او برکشید و دراز آن جامه
سبز در وی پوشید بعد از ان باتفاق در میان آسمان و زمین می پرند تا بشهری
از بلاد اسلام نزول کردند و این خواب با بسر کفت و بحکم آنکه معبر بود کیفیت
میان ما مفارقت خواهد افتاد که از زین ما برکردی و بزرکی از اعراب والی ما شود و با
نزدیکی بزرکش با یکی از ملوک در محاربه افتاد و بقتل آمد و آن زن را بغارت بردند
و بفروختند و اعرابی او را بخرید و بدار اسلام برد و مسلمان کردانید و بخواست
و مراجعت نمود و آن شهر را بکرفت و والی انجا شد و مملوکی بخواب دید که با خواجه
خود جمع آمد و چون بیدار شد آن خواجه وفات یافت و غلام بمظاهره اولاد او

بنشست

دلالت بر غم کند بدین نسبت و گویند جندر مطلقا دلالت بر خیر کند از ان جهت که
محرک طبیعت است و دافع فضول اخلاط و **جندره** دلالت بر مضیق کند و اگر
دید که در زیر جندره بود یا مرضی جسمانی کشد یا عذابی روحانی یابد و اگر دید که جامه
در جندره نهاد و بیرون آورد آنکس که جوهر جامه باو منسوب بود فرجی بعد شده
یابد و کار او رونق پذیرد و اگر دید که ناخن او چون **چنگال** مرغان بود بحسب قوة
آن مرغ کسب معاش کند و اگر دید که چنگال مرغی یافت بقدر آن فایده یابد **چنگال**
ماکول بتاویل رزق حلال لذیذ بی ملال باشد لقوله علیه الصلواة والسلام علیکم باللبس و الهریس
چنگ بتاویل زنی باشد با جاه و جمال و اگر دید که چیز دزنی
با این صفت بخواهد و باقی حکم او همانست که در بربط گفته شد **جنگ** کردن بتاویل
طمع باشد و حصول مراد بحسب غلبه و گفته اند جنگ دلالت بر صلح کند و اگر دید که
با دیگری در مخاصمت بود میان ایشان مصالحت رود و یکی از انصار بخواب دید که
با فرشته در خصومت بودی و اهل روم تعبیر کردند که دلالت بر سرور و استظهار
کند و عاید قریب از قضیه مسرة عظیم یافت و نیک مستظهر شد و ارطامیدورس گوید
جنگ مطلقا دلیل اضطراب جمهور باشد الا متسلحه و عمال و صناع اسلحه را که ایشان بود و از
منافع مالی و جاهی یابند و اگر دید که زنان با سلاح بجنگ می رفتند و الی موضع کاری ضعیفا نه

قاعده آنست که اگر کسی را بکمال علم تعریف کنند و گویند و جدته لبید العلم **جوالدوز**
بتاویل شخصی بود که بمهمات مردم قیام نماید خصوص مصالح جزوی و حکم سوزن
در مقام خود ایراد رود و حکم **جوانی** در احکام پیری تقدیم یافته و یک مسئله در
تاویل آسمان بحسب اقتضا مقام ثبت گشته و در **حکایت** آمده که بوزرجمهر بخواب
دید که جوانی خوش شکل آراسته بجامهای متکلف با تاج و سوار پیش او آمدی
و بتلطف و تبسم گفتی که شعر من بخت توام تو هرچه می خواهی کن :: کز دولت من کار تو بالا گیرد
و آن بود که کسری او را وزارت داد و بعد از چند سال شبی کسری سر در کنار او نهاده
بود و بخواب رفته و بوزرجمهر را نعاس شکلی طاری شد و چشم بر هم نهاد و بخواب دید که
پیری منحنی ضعیف نحیف با جامها کهنه و عصایی شکسته ملاقی او شد و گفت
من بخت توام و از تو برگشته و بزرجمهر را در ان حالت خنده آمد و کسری با واز
آن بیدار شد و گفت ناشایستی از من مشاهده کردی که موجب خنده گشت گفت کلا
و هرچند کسری الحاح کرد او نفی آن نمود تا کسری بروی خشم گرفت و او را بحبس فرستاد و
بقتل آورد **چوب** در تاویل نفاق باشد در دین و دنیا و گفته اند مخصوص بود بدین و
ما کان شعر بر نفاقست چوب خشک دلیل :: نیست خیری در این کثیر و قلیل
ملی اگر بیند که چوبی خشک در خانه او بزمین فرو بردند و سبز شد آنجا فرزندی مقبل متولد شود

از وی مهاجرت نماید یا از فرزند دور ماند و گویند اگر دید که جورب پوشیده بود
مال یابد و اگر نو و سفید و خوش بوی بیند مال حلال زکوة داده بود یا شاید که در
ادا احسانی شنود و بعکس فی الحکمین بالعکس و گفته اند اگر کهنه بیند دلالت بران کند که
در ادای زکوة تقصیر کرده اما صدقه داده باشد و علی کل حال مال او برشرف هلاک
باشد **جوشن** بدن بتأویل زن بزرگ محب فقرا بود اما بقدر فربنده باشد یا بزرگی
و استظهار بقدر جوشن و تأثیر پوشیدن بیشتر و بیشتر باشد و اگر دید که با جوشن دیگر
سلاحها پوشید از مکر منافقان ایمن گردد و تعبیر جوشن بصیانة دین کرده اند و جوشن
ساعد دلالت بران کند که یکی از خویشان مساعد او شود یا بصحبت دو بزرگ رسد
یا خواهرش یا دخترش معاونت وی نماید و جوشن تمام دلیل آن شود که او را فر
آید یا در سفر قوة یابد و جوشن کر بتأویل شخصی بود که وسیلهٔ حصول مال و کمال شود
چوگان در دست اکابر دلیل صلاح باشد و از ان اصاغر فساد و اگر دید که
گوئی بر بود بمراد رسد و بالعکس و گویند تأثیر چوگان در امور دنیوی بیش بود
و بعضی از محققان اهل تعبیر گفته اند تأویل چوگان زبانست و از ان گوی دل
مردم چنانچه صاحب چوگان گوی را در خم چوگان آورد و بهر نوع که خواهد بگرداند
مرد سخندان دلها را بزبان جذب کند و هر تصرف که خواهد در ان نماید بنابرین

بسبب سراسیمه شود نعوذ بالله و اگر دید که چی خورد غمگین شود و گویند بسوگندی ابتلا یابد
الحاء حاجب بتأویل بزرگی مرجوع الیه باشد و اگر پادشاه
حاجب خود را ایستاده بیند دلالت بران کند که در خدمت او اهتمام دارند و بعکس
بالعکس **حبها** که از بهر مداواة سازند و تناول کنند تأویل آن بحسب نفع و ضرر باشد
و اگر دید که از ان صحت یافت راحت یابد و بالعکس عکس و اگر دید که حبی خورد و لیکن
عمل نکرد طالب صلاحی باشد و تمام نشود یا شروع در اصلاحی کند و با تمام نرسد
حجام بتأویل کاتب خراج بود یا محاسب یا مساح و گفته اند مردی بود که کار مردم
از وی گشاده شود و گفته اند شعر حاکم حجام پیر باشد بخت ۞ ور جوانست دشمنی دل سخت
و اگر کاتبی بیند که حجامی می کرد و شیشه می نهاد و خون بر می گرفت مستوفی دیوان
شود و اگر مستوفی این خواب بیند مرتبهٔ عالی تر از ان یابد و اگر غیر کاتب بود فروغ
بسیار بروی جمع شود و بروی حجتها نویسند و اگر دید که حجامت دوستی کرد امانتی
بوی سپارد و اگر آنکس مجهولی باشد کتابی از بهر خود نویسید و اگر محجوم دشمن بود
ظفر یابد و اگر پیری بیگانه بود رفعت یابد و اگر دید که آن پیر با آن جوان او را
حجامت کردند هم نیک باشد و دلالت بر ظفر و حصول مراد کند و گفته اند
هر کس را که حجامت کند بروی ظفر یابد و اگر دید که در حجامت خون از وی

بر عکس این باشد و گویند در کارا ماهی شروع کند و اگر دید که در طواف بود از اماهی بدو
رسد و کارش نیکو شود و گویند بندر و فا غاید لقوله تعالی **ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا
بالبیت العتیق** و قول منظوما نیست **شعر** گر بود در طواف کعبه بخواب
ار بزرگی رسد بحرمت و آب کعبه گر روی سوی او آرد دین و دنیاء او نکو دارد
و اگر دید که در حرم لبیک می زد ایمن گردد و اگر دید که از بیرون می زد بیم یابد و اگر دید که
حج بر و واجب شد و قصد حج نکرد خیانت کند و شکر نعمت بجا نیارد و اگر دید که بوقت خود
متوجه شد معزول را عمل باشد و مسافر را سلامت و باقی احکام همانست که در حج
گزاردن گفته شد و بعضی از تأویلات تو جه حج در نکته آداب معبران رفته و حاصل آنکه
نظم هر که در خواب نیت حج کرد جفت شادی شد و ز اندُه فرد
و اگر دید که روز عرفه است با کسی صلح کند چنانکه اگر دید که در عرفات شد و گفته اند
حج گزاردن دلالت بر زن خواستن کند یا کنیزک خریدن یا آنکه علم یا مال او زیاده شود
یا در کاری خیر سعی کند **حجر الاسود** تأویل امامی باشد از حجاز که اگر دید که روی بروی
می مالید بوی اقتدا کند و اگر دید که از جای برکند در بدعت افتد و اگر دید که باز جای نهاد
باز هدایت یابد و اگر دید که ضایع بود و او بدید و باز جای خود نهاد ظن برد که او بر
حقست و دیگران بر باطل و اگر دید که او را بوسه داد دلالت بر قوت دین کند

افتد و اگر دید که غالب آمد غلبه یابد و بالعکس و حکم حساب قیامت آنست
که راستکاری دلیل رستگاری شود و بالعکس و گویند اگر دید که در قیامت حساب وی
آسان بود دلالت بر آن کند که او را همسری عفیفه مشفق باشد و اگر دید که از آن حساب
بی وقوف بود دلیل قرب اجل شود لقوله تعالی **اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون** و گفته اند **شعر** بودن اندر حساب در تأویل هست بر غفلتی تمام دلیل
ور حسابش کنند آنجا سخت پند آنجا ز بان بخت زبخت

حسد

تأویل فساد حال حساد باشد
چنانچه در مثل سایر است که الحاسد فاسد و الحسود لا یسود **نظم**
و آنکه شد در **حصار** از دشمن بتن و جاه و مال گشت ایمن خصوص چون بیند
که ملک اوست و اگر آن حصار با ذخیره بند معاش و با نعمت و جمعیت باشد لا سیما که
بیند که خود بنا کرد و گویند بعد از آن که در دنیا منعم بود در دین داری و زهادت ثابت
و مستحکم باشد و اگر دید که از آن حصار بیرون آمد یا از دیوار حصار آویخته بود در کار
دین بر مجاز و عمیا باشد و گفته اند و بچنین از حصار دلیل دین داری باشد خواه از داخل
و خواه از خارج و اگر دید که باندرون می آمد و بیرون می رفت در کار دین متردد و
مذبذب باشد و گفته اند هم طاعت کند و هم معصیت و گویند اگر دید که حصاری سخت سا
بصورت و معنی در امن باشد چنانچه در تأویل بنیاد نهادن اشارتی بدان رفته و

و کوینده حقه پر لآلی کوشکی باشد با جواری **حلاج** بتاویل مردی قوی بود که کار بار
مردم بر دست او کشاده شود و کویند متمولی بخ بر بود و اکر بیند که حلاجی می کرد خود
چنین شخصی باشد و حکم جوبه و لوح که پنبه بدان می کنند در حرف جیم بتقدیم رسیده
حلیت بلفظ انکشت بیان رفته **حلقه** بتاویل قوة و کمال خلاص بود و حکم حلقه در
باید طلبید و **حکایة** کنند که بسمبر مهندس که شخصی بوده بضعف اعتقاد متهم بخواب
دید که بحلقه اعتصام نمودی و با معبر گفت و تعبیر کرد که صاحب این رؤیا اگر ضعیف
اعتقاد باشد قوی دین شود و خدای تعالی او را توفیق ارزانی فرمود و مقام اخلاص
یافت و سبب آن بود که لقیطه بر سر راهی دید و او را بمرضعه سپرد و تعهد کرد و آن
مرتبه یافت **حلوا** بتاویل دین خالص و مال حلال و سخن لطیف باشد فکیف چون از
مغز بادام بند و یک لقمه از آن بوسه باشد که از شفقت یا محبت دهند و احکام انواع
حلاوت بحسب حروف باید دید و ظرف حلوا بتاویل کنیزک ملیح باشد و حلوایی دلالت
بر شخصی لطیف طبع شیرین سخن کند **حله** اگرچه من حیث اللغة عبارتی از آن وارد
به بود یمانی اما بحسب اصطلاح بر جامهای فاخر اطلاق می کنند و از روی تعبیرهاست که
در اثنای تاویل بهشت گفته شد و حاصل آنکه حله بهشتی و غیر آن از روی تعبیر یک حکم دارد و تاویل
حمال و حمالی در احکام بار گفته شد و از آن **حملة عرش** در تاویل ملایک اثبات

و از شوهر فرح یابد و اگر از کل بیند بتسبیح مشغول شود و کویند اگر از حنا باشد در حق شوهر احسان
کند و بالعکس و گفته اند قول آنست که اگر زن نقش دست از زر بیند مال خود ایثار شوهر کند
و از وی خرم گردد و اگر بحنا مخضوب بیند مرد در حق زن احسان کند و مرگ بیند که نقش دست
او بهم برآمده بود عزیزی از اعزه وی وفات یابد یا خود از میان برود و اگر مرد بیند که
دست و پای چون زنان خضاب کرده بود در بیمی عظیم افتد و شاید که از اهانتی خالی نباشد
و این خواب زنی بیند خرم **حنوط** که در گفت بوئیست که بر اموات مالند بتاویل
غمگین را فرح بود و بد دین را توبه و گفته اند **نظم** مفسد انرا حنوط توبه شمار
مصلح انرا نکوئی کردار و اگر دید که بکسی گفت تا از بهر وی حنوط خرد بکسی استعانت
نماید تا او را از غم نجات دهد و اگر دید که گفت تا از بهر میتی خرد از قبل بد دینی تشفیع شود
یا کسی او را نصیحت کند یا آنکه از کسی چیزی طلبد تا بدان دفع فقر اندیشد یا آنکه سحری باطل
کرداند و حکم دیدن **حوا** در اثنای تاویل آدم و سایر انبیا علیهم السلام تقدیم یافته
و از آن حور را در تاویل بهشت بحسب مناسبت گفته شد و گفته اند دلالت بر زنی
کند یا کنیزکی که از وی غایب باشد و تنگ و بد آن با ایشان عاید شود و اگر دید که حواری
بخواست کلمه در دین استماع کند که بدان خرم شود یا بعلی قیام نماید که از آن مسرور
یابد یا در امری مبهم شروع کند که متضمن فرح او باشد و شاید که تعبیر حور بدین دستور کنند

زنرا بناویل یادتی مال بود وکفته اند مال حرام باشد با تخلیط واکر مرد بیند که حایض شد
بفساد کراید وامکان که باحرجی باشد وکویند دروغ کویند لقوله علیه الصلوة والسلام
الکذب حیض الرجال وکویند غمی سخت بوی رسد واکر بیند که زنش حایض شد
اکر صالح باشد در امور دنی متحیر شود واکر غیر صالح بود کار دنیوی برو فرو بندد
واکر دید که زنش از حیض پاک شد وغسل کرد کارش بکشاید وحاجتش روا کردد
واکر دید که با زنی حایض جمع شد در تعبیر آن اختلافست بعضی کفته اند کارش کشاده شود
وبعضی کویند فرو بندد وکفته اند بحکم فاعتزلوا النساء فی المحیض زن بروی حرام شود
واکر آیسه بیند که حایض شد فرزندی آورد چنانچه در قصهٔ ابرهیم علیه السلام آمده و اکر غیر او
کناه کند واکر دید که غسل کرد توبه یابد واکر حایض بیند که آیسه شد دلالت بر فرزند کند واکر زنی
بیند که مستحاضه شد خواهد که توبه کند ونتواند وکویند مرد را همین حکم باشد والله اعلم و در
حکایتست که زنی جهود در خواب دید که شوهرش در حیض با او جمع آمده و خبر تعبیر
کرد که ایشانرا از شهر اخراج کنند چنانچه در توریة آمده که وای رجل ضاجع امراة حایضا
فکشف عورتها وسوعها وهی کشف سوع دمها سیدان کلاهما من بین سمعها

الخاء خار

بتاویل وام بود یا غمی از جهت نسا یا سخن ناخوش یا عشق
وکویند دلالت بر دشمن کند **خاشاک** بتاویل مال باشد بعد ازانچه بیند واکر دید که بو خت

خورد مالی با وسن خورد واکر دید که خاک

ومصیرک الی تراب شعر در فرو شد بخاک چون غار و :. بعد ازان آمدی ازان برون
زود کرد دشکسته و بیمار لیک سالم شود در آخر کار **رخاکستر** بتاویل مال دیوان بود
و در نکتهٔ قانون تعبیر اشارتی بدان رفته وکفته اند کلام باطل باشد وکویند علم
ضایع بود لقوله تعالی مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح الآیة

خال برچهره دلیل جاه و مال بود **خان** بتاویل موضعی بود که تمیز از انجا تبع
بود وعالم وجاهل در انجا مجتمع باشند وکویند خان دلالت بر زنی کند که رعنا باشد
و با همه کس تعلق سازد دخان بان بتاویل شخصی باشد که بد و نیک و خیر و شر در نظر
او یکسان نماید و بهمه وجهی راضی بود و بدان وسیله جذب مال حرام کند **خانه**
سفر دکه عبارة از شبستا نست بتاویل مرد ازن بود و زن را مرد باشد و نیک و بد
آن از ین جهت تعلق کیرد وصاحب منظومه کوید شعر هر که در خواب از میانهٔ خلق
خانه کیرد جدا ز خانهٔ خلق ؛؛ کار بروی تباه خواهد شد ؛؛ عاجز و بی پناه خواهد شد
واکر دید که همسایکان داشت از غم فرج یابد و بالعکس و حکم آستانه در حرف الف تقدیم
یافته و دهلیز خانه چون از کل بیند دلالت بر خادم صالح کند واز کچ خانه بر خادم بر
خاین واکر دید که در خانه کسی رفت بروی غالب شود لقوله تعالی فاذا دخلتموه فانکم غا
لبون واکر دید که بخشم از خانه بیرون آمد محبوس شود لقوله تعالی وذا النون اذ ذهب

یا کیف ما کان متولیه داشته باشد از وی بزنی بخواهند واگر دید که خانه نوی کند طریق
چیزی بوی نسبت شود اما از آن کهن عکس این باشد واگر دید که در خانه نو پاک رفت
بحسب آن رفعتی ونعمتی یابد واگر مستحق منصب باشد متصدی منصبی رفیع شود واگر
این خواب زنی بیند شوهری بان صفت یابد **نظم** وانکه بیند که جمع بیکار … نه
آمدند ش بجمله در خانه … ست تعبیر آن مصیبت وغم خوف وبیماری وزیان والم
واگر دید که خانه را گل اندود کرد دلیل اصلاح حال او شود وگویند مریض وغمگین گردد وخانه
امام عادل دلالت بر سرحد مملکت اسلام کند وصلاح وفساد آن باسلام واستیلاء میان
تعلق گیرد واگر از دور خانه را بیند مرادی که از ممکنات بعید باشد بوی رسد ونصاری
گویند اگر بیند که خانه را احداث کرد فرزندی یا خویشی از آن وی وفات یابد واگر دید
که خانه او نگونسار شد دلیل هلاک شود واگر دید که خانه او از زر بود آتش در خانه او افتد و
سقف خانه دلیل بر بزرگی خانه خدای کند واگر دید که خانه بر وی افتاد بیم هلاک بود لقوله
تعالی فخر علیهم السقف من فوقهم واگر دید که سقف خانه از چوب بود دلالت بر
شخصی مغرور کند که دیگران را نیز فریب دهد واگر دید چوب آن سقف بشکست منافق
از اهل خانه وفات یابد واگر دید که منافقی وفات یافت چوب سقف خانه بشکند چه این
خواب نیز از جمله منقلو بانست واگر دید که بادی درآمد وبعضی از خانه او خراب کرد

منهدم شد ومعبر گفت میراثی یابی ودران نزدیکی خویشی از آن وی نماند وشش هزار درم
میراث یافت ومنجمی بخواب دید که بام خانه او از آبگینه بودی واز آنجا فرو افتادی ومعبر
گفت زنی جمیله خواهی وزود وفات یابد وچنان شد وزنی که از وطن غایب بود با معبر گفت
چنان دیدم که خانه من بر سر اولاد من افتادی واز آنجا که معاملت کمتوبی بوطن رفت
وتعبیر کرد که مالی بتو رسد وبجای مکتوب بوطن روی وزن بواسطه آنکه خواب بروی
هولناک می نمود اضطرابی عظیم داشت تعبیر مشکل قبول نمی توانست کرد وعما قریب
خبر بوی رسید که مورث او در کشتی بوده وغرق گشته ومیراثش بوی آوردند
وبوطن باز گشت وشخصی پیش صیرفی آمد وگفت بخواب دیدم که همسایگان محله مرا از
اخراج کردند گفت بشارة باد ترا اینجا تو از غم وظفر بر دشمن چنانچه باری تعالی در قصه
قوم لوط علیه السلام بیان می فرماید که اخرجوا آل لوط من قریتکم انهم اناس
یتطهرون ودر قصه قوم شعیب علیه السلام که لنخرجنک یا شعیب والذین
آمنوا **خانقاه** بناء وبل ضد آن باشد که در خان گفته شد من کل الوجوه وخادم
خانقاه ضد خانبان بود ورجوع بدان تأویلات باید کرد که عکس آن حکم کند
خایه مرغ بتأویل زن بود یا دختر یا کنیزک لقوله تعالی کانهن بیض مکنون
واز اینجا گفته اند **شعر** بیضه را شد کنیز کان تأویل … بدلیل کلام رب جلیل

ازالت بکارتی کند و اگر بیند که قصد کرد و نتوانست ازجنان معامله عاجز باید و اگر دید که دیگری سوراخ کرد و بوی داد شاید که بکری بخواهد و پیش از ملاقات میان ایشان مفارقت افتد و دیگری ویرا استنکاح نماید و بعد از دخول ورا طلاق دهد و بیننده باز او را زن کند و ممکن که دختری را بشوهر دهد و چون ثیب شود باز خانهٔ او آید و در تعبیر خایه اختلاف بسیارست بعضی گفته اند مال بود یا مال حرام چنانچه گفته اند شعر خایه بسیار بیش خود دیدن هست مال حرام ورزیدن ❊ یا نعوذ بالله او را بقدر آن فرزند از فساد حاصل آید و ارطامید ورس گوید خایه بسیار اطبا را یا آنکس را که وجه معاش از آن جهت باشد منفعت بود و غیر ایشان را مضرة بنابرین تعبیر بحسب حال بیننده باید کرد و تأویل خایه مرغ در تعبیر آن مرغ باید دید و گفته اند شعر خایهٔ مرغها سراسر دان در عبارة دلیل فرزندان ❊ و اهل روم بر آنند که هر که بیند که او را خایه داوند او را فرزندی شریف آید و محققان اهل تعبیر گویند که خایه عزب را زن بود و متاهل را فرزند و خایهٔ بزرگ دلالت بر پسر کند و از آن کوچک بر دختر و در حکایت آمده که شخصی با معبری گفت چنان دیدم که از خایهای پخته پوست باز می کردم گفت از مال موتی فایده یابی بقدر آن پوست و چنان شد و دیگری چنان گفت که دیدم که سپیدهٔ خایه بر می گرفتم و زرده می گذاشتم و ابن سیرین گفت کفن از مرده باز می کنی و مرده را ...

نباشد و چنین شد خبه کردن که عبارتی از تخنیقست بتأویل غم باشد یا عزل یا تنگ حالی و عیش منغص حلوا خبیص همان حکم دارد که در مطلق حلوا گفته شد ختنه کردن بتأویل متابعت سنتی باشد که بدان سبب از بدعت مبرا شود و اگر دید که در آن حالت خونی چند از آن جدا شد از گناه توبه کند و علی الجمله شعر ختنه کردن مبارکست بخوا[ب] پاکی از هر گناه و خیر و صواب ❊ لیک بی ختنه دیدن تن خود بهر دنیا نکو و دین را بد و گفته اند اگر دید که با وجود آنکه سنت کرده بود او را ختنه کردند بسری آورد و او را ختنه کند و گفته اند از زن مفارقت نماید و در حکایت آمده که هرقل ملک روم بخواب دید که شخصی ختنه کرده بروی ظاهر شدی و او را از قضیهٔ عظیم بیم کردی و با اصحاب خود درین بحث بود که یکی از منهیان عربی را کشید تا بآنجا در آورد گفتا این مرد از اهل شتر و گوسفند ست و تقریری کند که شخصی از طرف ایشان برون آمده و دعوی نبوة دارد و آن عرب اتفاقا ابوسفیان بود هرقل گفت این تعبیر خواب منست خرابی مسکن و مأوا و جای کسب بتأویل غم و زیان جاه و مال باشد فکیف که بیند که جایی معمور خراب شد چنانچه در تأویل خانه گفته آمد و ینعکس بالعکس و لهذا گفته اند نظم چون خرابی کند بخواب آباد ❊ عمر یابد بسی کرد دل شاد ❊ و اگر دید که تمامت دنیا خراب شده بود و اثر عمارة در آن نمانده و او بهیأتی مناسب و لباسی فاخر در میان ...

زرد دلالت بر بیماری کند فکیف که بطعم ناخوش بود و سبز غیر شیرین به از زرد شیرین باشد و گویند خربزه مطلقا دلیل مریض عکس باشد بلی محبوس را خلاص بود لقوله تعالی فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینه الآیه منقولست که آنکس که برفت خربزه بخرید و اگر دید که دست در آسمان کرفت و خربزه بستد از زوی طلبد و زود بیابد بحسب مرتبه خود عروج کند و گویند خربزه رسیده دلالت بر صحت بدن داشته باشد و ارطامید ورس گوید دیدن خربزه کسی را که طالب محبت باشد بغایت نیک بود چه یونانیان محبت را انجبار می خوانند و خربزه زار را بر دان عالی همت تعبیر کنند و خربزه فروش شخصی ممراض باشد و در حکایت آمده که شخصی بخواب دید که چند عدد خربزه در خانه او انداختند و بهر عددی شخصی از آن خانه وفات یافت و حکم **خرنوب** در تأویل توث گفته شد والله اعلم **خرچنگ** بتأویل مردی مکار بدخوی بزه کار باشد و گویند دوستی سازکار بود که از وی توقع احسان دارند و گویند خرچنگ بتأویل فایده باشد که از جایی دور رسد یا از شغلی دون یا از کسی فرومایه **خر** بتأویل بخت و جاه بیننده باشد خواه فربه و خواه لاغر و گویند فربه بهتر بود و علی الجمله نظم گر بود بر ستور یا بر خر / کارش آراسته شود چو گهر و کره خر دلیل فتح الباب بود و اگر دید که بدان نشست و سری کشید از جهت فرزند

تنگ نهاده اند الا با نمک چنانکه بتقدیم یافته و شیر خر اند که مرضی باشد بلی زود صحت انجامد و خر بنده بتأویل خداوند ولایت و تدبیر باشد **خردل** بتأویل غم و خصومت و مرض باشد یا مصیبت و خوردنش بتر از دیدن چه سرایت بنقصان مال کند و گویند دلالت بر زهر داشته باشد با صورتی تلخ و بعضی گویند تأویل خردل مالی بود که برنج حاصل شود اما نفیس و شریف باشد **خرده فروش** بتأویل شخصی بود که کار مردم سازد و آنچه فروشد بحسب آن چیز تعبیر باید کرد **خرس** بتأویل دشمنی احمق راه زن بود فرومایه طرار و از اینجا گفته اند شعر خرس باشد بخواب در دشمن / ابلهی زشت صورت حرکن و گوشت و پوست و استخوان و موی او مال دشمن بود و شیر او غم باشد و خوردنش بتر از دیدن و خرس ماده زنی با این صفت باشد که گفته شد تا اگر بیند که خرسی ماده گرفت از این نوع زنی خواهد بلی اگر دید که بر خرسی نشست بحسب حال ولایتی یابد و بر دشمن ظفر شود اما از خوفی خالی نماند و آخرش بسلامت بود و اهل یونان برآنند که او را اتفاق سفری افتد حکم **خرقه** در تأویل جامه بتقدیم یافته **خرگاه** بتأویل متاع باشد یا زن و اگر دید که در خرگاهی رفت زنی خواهد خاصه چون بیند که مالک اوست یا آنکه مالک آنرا شناسد و اگر مالک آنرا نشناسد بحکم رنگ خرگاه تعبیر باید کرد که گویند سبز و سفید دلالت بر خیر و شهادتی و منفعت کند و سرخ دلیل لهو و طرب باشد و کبود مصیبت

ببسب طلق بیماری بود در غیر وقت اتفاق افتاد و گویند رزقی باشد که چشم بیننده بدان
روشن شود بدلیل **وقری عینا** و گفته اند رطب دلالت بر نعمت دنیوی کند لقوله علیه
الصلوة والسلام **رأیت اللیلة کان فی دار ابن رافع فاتینا رطب فاولت**
ان الرفعة لنا فی الدنیا والعافیة فی الاخری وان دینا قد طابت ضعیف و این
درین رؤیا نوع تجربه دارد و تأویل خرما بمیراث نیز کرده اند و باین اعتبار گویند
خرما بن جناچه معهود دست بتأویل قاسم میراث بود مبنی برین بحسب حال بیننده تعبیر
باید کرد و گفته اند دیدنش باران باشد و خوردنش حلاوة ایمان یا رزق حلال بی
شرکت و شبهت یا تعلیم قرآن و اگر دید که خرما بوقت خود چید زنی جمیله مبارک
بنعم خواهد یا مالی از اکابر بوی رسد یا علمی استفاده نماید و گویند نارسیده را نیز این
تأویل باشد چه فاروق رضی الله عنه چنان دید که غورهٔ خرما می خورد و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم تعبیر فرمود که **فذلک حلاوة الایمان** و نقل منظومه اینست
نظم هر که بیند بوقت خود خرما   کرد از هر مراد کام روا
منفعت باشد از میرانش   ترببت باشد از فیرانش   و اگر دید که تغیر
وقت چید مسئله علمی شنود و بعمل نیاورد و اگر دید که خرمای نارسیده خورد میراث
فرزند خورد و گویند مالی حلال یابد و اگر دید که غورهٔ خرما از دست او آویخته بود از فرزند

لقوله علیه الصلوة والسلام **الدیک صدیقی و مؤید عوا الی الصلوة** و اگر دید که خروسی
بکرفت او را با صالحی صحبت افتد و اگر دید که بادی جنگ کرد با شخصی عجمی خصومت
کند و ظفر بحسب غلبه باشد که بخواب بیند و اگر دید که خروسی در وی جست او را
غمی رسد و گویند خروس بتأویل کدخدای خانه باشد چنانکه ماکیان کدبانو بود و جاماسب
گوید اگر بیند که خروسی شد او را بیم هلاک باشد و گفته اند خروس بتأویل بنده باشد بآن اعتبار
آنکه با نوح علیه السلام در کشتی بود و چون طوفان ساکن شد می خواستند که از حال آب
تفحص کنند تا تمام بزمین فرو رفته یا نه و فاخته را بیرون می فرستادند و خروس ضامن
او شد تا بعد الاستخبار مراجعت نماید و برفت و معاودت ننمود و خروس بدان سبب
ببندگی منسوب شد و گویند این عذر کبوتر با او کرد عوض آنکه او را بضمانی باز داشته اند
و از پیش وی گریخته و دران شریعت این حکم بود که ضامن را از جهت مضمون عنه
خدمت می فرمودند تا زمان مراجعت او و برین تقدیر گویند خروس بچه غلام زاده بود
یا غلام خرد و در **حکایت** آمده که فاروق رضی الله عنه بخواب دید که خروسی یک دو
منقار بر وی زد و اسماء دختر صدیق تعبیر کرد که شخصی از عجم قصد قتل او کند و دران
هفته بولولو او را بقتل آوردند و شخصی از بصره پیش ابن عوف صراف آمد و گفت
بخواب دیدم که خروسی بزرگ بر در خانهٔ تو با آواز بلند این بیت می خواند که **نظم**

ومرض ومضره باشد وخوردنش بتر از دیدن وگویند مالی باشد که بظلم حاصل شود
مال بحسب آنکه بنا تست وظلم بحسب سرخی وگویند دلالت بر ساز و آلت صاحب
حرفه کند تا بنده چه عمل داشته باشد **خشخاش** بتاویل طالی هنی بود **خشت** بتاویل
مالی مجموع باشد چنانکه هر خشتی را بهزار درم تعبیر کنند واز اینجا گفته اند **نظم**
خشت پخته عمار بسیار ست ٭ ور بود خام مال بسیار ست ٭ وانکه از خشت پخته کرد بنا
دنش نبود کهش بود دنیا ٭ واگر دید که خشت زد مالی کسب کند یا بقدر آن اتباع وی
زیاده شوند وجاماسب گوید خشت زدن هم هلاک بود بنا بر تصرفی که در گل رود
بلی اگر بیند که خشت زد و خشک شد وجمع آورد در رنج افتد و زیان زده شود واگر دید
که خشتی از دیواری برکند مال مالک آن دیوار تصرف کند واگر دید خشت را پاره و
پراکنده کرد مال خود بخیرات صرف کند وگفته اند خشت دلالت بر خادم کند اگر بیند که
خشتی چند بر هم چید طایفهٔ خدام بحسب آن جمع کرداند واگر دید که خشتی از بالایی در
انداخت وسوراخ شد خادمش بمیرد وحکمی ازین احکام در تاویل سوراخ بحسب بنا
مثبت می شود وگویند خشت در بنا بمثابت اقارب شخص بود یا اهل وعیال وی و خشت
زن بتاویل جمع کنندهٔ مال باشد **خشم** گرفتن از بهر قضیه که در بیداری نیک بود دلیل قوة دین
وصلاح دنیا باشد والا دلالت بر عجب وعز و رکند وگویند اگر دید که بر کسی خشم گرفت

غنی را غم باشد وفقیر را آسایش وگویند خواب دلالت بر غفلت کند وارتطا امید
ورنی گوید خواب کسی را نیک بود که در طاعتی باشد والا دیگرانرا بطالت باشد
واگر مریض بیند که در مقبره یا در راهی خفته بود دلالت بر موت کند و **حکایت**
کنند که شخصی با صادق علیه السلام گفت بخواب دیدم که قلق واضطراب بر من
غلبه کرده بود ودر خواب نمی توانستم رفت فرمود که بر کسی از اهل و اقارب و احباب
که نسبت با تو واجب باشد تهمتی نهند وچنان شد وگفته اند **نظم**
گر بخواب اندرون بود خفته ٭ ورع و زهد اوست بنهفته **خفقان**
دلالت بران کند که بیننده چیزی را ترک کند از سفر یا تزوج یا خصومت یا امثال
این صورتی که دران دلتنگی داشته باشد **خلال** بتاویل شخصی بود که از خویشان
جذب وجر کند واگر دید که چیزی بخلال از پای دندان بدر آورد از خویشان چیزی بحسب
آن مطالبت نماید واگر دندان گشاده باشد بآسانی حاصل شود وبنعکس بالعکس حکم
خلخال بلفظ پای او رنجی تقدیم یابد وگفته اند **شعر** حکم خلخال مرد زندانست
لیک زنرا چو راحت جانست و حکم **خلع** ضد انست که در بیت گفته شد و اگر
دید که استخوان از بدن منخلع شد آنکس که بآن استخوان منسوب باشد از مقام خود
منزعج شود وبنعکس بالعکس واگر بیند که **خلع** کرد توانگری یابد لقوله تعالی وان یتفرقا

سبوس را خمیر کرد از جهت معاش در صعوبت ماند و اگر دید که خمیر نان فاکر در بحیزی
مقر شود و اگر دید که خمیر نان بخت از وجه معاش منفعتی با ثبات یابد و اگر دید که تعجیل
می بخت تا تنور بسر دنشود به دولت عاجلی رسد و بقدر نان که از تنور بیرون آورد
مال یابد و خمیر مایه کو سفند دلالت بر مالی کند که مقارن پرهیزکاری باشد و اگر دید
که او را **خناق** گرفت امانتی بوی سپارند یا او را بتقلید ولایتی یا امانتی تکلیف کنند که
دران مرض و فات یافت مفتقر و مقهور شود و اگر بیند که باز زنده شد خدای تعالی
جل جلاله عوض آنچه از وفوت شده باشد باز بوی ارزانی فرماید و بر کسی که با وی ظلم و تعدی
کرده باشد ظفر و نصرة دهد و اگر دید که منخنق شد و در هوا معلق بود دلیل خوف بود
و آنکه در مقام خود ایمن و ساکن نتواند بود و اگر دید که **خنثی** شد دین را نیک بود
چنانکه در احکام خوابه گفته آمد اگر دید که **خنجر** داشت با کسی نزاع کند و اگر دید که
بشکست یا ضایع شد آن مخالفت بموافقت انجامد و گویند خنجر دلالت بر مال کند
و اگر دید که با خنجر سلاحی دیگر داشت دلیل ظفر شود **خنده** با واژ را تأویل
بگریه کرده اند لقوله تعالی فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا چنانکه در خوابها مقلوب
گفته شد و ازین جهت گفته اند شعر خویشتن را چو شاد و خندان دید بعد از آن روی عیش نتوان دید
و اگر دید که کسی را بخنده انداخت بمکر بر کسی مسخره کند و چیزها مضحک را همین تأویل باید کرد

بر نعمتی کند که با وجود آن از اعوان مستغنی تواند بود و روایت کرده اند که صحابه با حضرة
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت بخواب دیدم که مرغزاری سبز بود و مائده
بران گسترده و منبری هفت پایه نهاده و شما را بر پایهٔ هفتم دیدم که ندا فرمودی
فرمود علیه الصلوة والسلام که مرغزار بهشت است و مائده اسلام و منبر هفت پایه
هفت هزار سال زمانهٔ خلقت آدم علیه السلام که بیشتر گذشته است و این هزار
هفتم است و ندا دعوة اسلام بهشت و اگر دید که نان بر خوان نهادند و او را دشمنی پدید
شود جد آدم علیه السلام بر خوان بهشت هیچ عدو نداشت چون نان زیادت باضافت
آن برد ابلیس لعین بعداوة وی برخواست و چون تناول کرد آن عداوت
با ظهار رسانید و گفته اند شعر خوان بی خوردنی اگر بنهند عمر بیننده مهره بر چینند
و تأویل خوان شخصی شریف نیز کرده اند و نان بر خوان بمثابت دوستان آن
شریف نهاده اند و گفته اند خوان آراسته دلالت بر زن شایسته کند و موافق
این معنی **حکایة** کنند که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که از مائده طعام می خوردم
و سگی زرد دست از زیر مائده بیرون می آورد گفت غلامی از اهل صقلاب در خانه
تو شرکت طلبد و المعنی مفهوم و فی الواقع چنان بود و بدفع مشغول شد و اگر دید
که طعام بسیار خورد دلیل عمر دراز شود و اگر دید که پیش از آن که طعام خوردند خوان

نجاستی مال حرام خورد واگر دید که پخته خورد آن مال از تجارة بدست آورده باشد واز ان
بدیان همین حکم دارد وتاویل خوک بقولی بزن کرده اند وظاهرا نر مرد بود وماده زن
وتاثیر خوک بری بیشتر وپیشتر باشد از بحری چه از ان بری بقبولی تربیت نزدیکتر بود
و در **حکایة** آمده که کسری بخواب دید که شراب می خورد وخوکی با او هم کاسه بود
واین خواب با بوزرجمهر تقریر کرد وگفت حجره حرم خاص را از خواجه سرایان وغلامان
وکنیزکان خالی باید کرد وایشانرا مجموع آوردن ومرا چشم بسته پیش باید رفت و
کرد بوزرجمهر را چشم بسته بخواند وعودی بخواست ومی زد وبا کسری گفت بکیک را
برهنه باید کرد ودر رقص آوردن وچنان فرمود تا نوبه رقص بهکی رسید
وسرتنی برخاست وگفت ای ملک این کنیزکی بغایت شرمگینست او را رو
بفرمای فرمود که البته او را موافقت دیگران می باید کرد چون او را برهنه کردند
آلت مردان داشت وبوزرجمهر گفت این آن خوکست که در جام شراب
مشارکت می نمود وآن کس بال آنکس را سیاست فرمود **خون** بتاویل مال
حرام بود وگناهی که از شخص صادر شود واگر دید که خون از وی چکید متمول گردد
با چنانچه گفته شد آثم شود واگر دید که در چاه خون افتاد بکسب مال حرام یا قتل
ناحق اقدام نماید واگر بر پیراهن اثر خون بیند شخصی مجهول تهمتی بر وی نهد لقوله

وچندانکه می شستم زیاده می شد گفت نفی فرزندی از خود میکنی از خدای بترس و
الحاق کن که فرزند تست وچنان بود وچنان کرد در تعبیر **خویشان** اختلافست
بعضی گویند اعیان شخص باشند بدلیل قصه لوط علیه السلام ولولا رهطك لرجمناك
یا مراد چنانچه در تاویل مرده مشروح خواهد شد وگویند دلالت بر اضداد وحساد
کند چه قضیه الاقارب کالعقارب شهرة دارد وگویند اولوا الارحام بتاویل
بهتر از عصاب باشد لقوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله وقضیه زکریا علیه السلام مصدق این معنی می نماید حیث قال
تعالی وانی خفت الموالی من ورائی وگفته اند **نظم**
گر کسی دست زد بخویشی خود رحم خویش زود بپیوند **خیار**
سبز بوقت خود سخن خوش بود یا نفعی از قبل خویشان ودوستان یا زنی که بوی رغبت
نماید **خیار باد** همین تاویل دارد واگر بیند که خورد ندامت کشد وگویند خیار رو
رزق باشد وبی وقت مرض واگر بر بار بیند دلیل فرزندی محزون باشد واگر
دید که خورد وزنش حامله باشد دختری آورد وگویند خوردنش دلالت بر زوال
نعمتی کند وجاماسب گوید اگر خیار بیند زنش آبستن شود واگر دید که **خیار چنبر**
خورد ونافع آمد منفعتی بوی رسد وبعکس بالعکس **خیانت** بتاویل زنا باشد لقوله تعالی

هست چون مال‌ ... آب دهن　خواه کو دار و خواه کو بفکن　ور خیو بر زمین فکند بخوا[ب]
بخرد ضیعتی برای ثواب　ور بیفکند بر درخت بلند　کج کند عهد و بشکند سوگند

و گویند خیو گرم دلیل عمر دراز باشد و بالعکس و از آن سیاه غم و از آن زرد بیماری و گویند دهان خوشیدن دلیل درویشی باشد و چون دید که آب دهنش بیرون آمدی اکثر جامه بدان آلوده شد مسئله علمی تقریر کند و اگر نه اهل آن باشد سخنی موجه گوید و اگر بجای خونی با آب آلوده بیند آن علم باطل یا آن سخن ناموجه بود و اگر دید که خیو بر وی انداختند در اهل خانه او طعنی کنند والله اعلم بالصواب

الدال

دجال و دابة الارض دیدن بتاویل مردم بطال باشد و حکم **دار** در تاویل آویختن رفته و حاصل آنکه **نظم** هر که بیند که بود بر داری　مردمش در نظاره بسیاری
زود باشد که مهتری گردد　در میان سران سری گردد

دار الشفا بتاویل مجلس وعظ بود یا مدرسه چه تاویل طبیب بواعظست یا فقیه چنانچه علی مذکور خواهد شد و اگر ببیند که دیوانه بود و او را از آن جهت آنجا بردند حکم از دیوانگی باید کرد و همچنین بانفراد بیاید ان شاء الله تعالی **دار القضا** بتاویل عرصات قیامت باشد چه از خوابهاء مقلوبست خوردن نافع بتاویل صحت بدن باشد و بالعکس عکس و اگر دید که از بهر دیگران ساخت احسان کند و دارو از طبیب ستدن نجات باشد از غم

دارو خوردن

صلاح دین و دنیا باشد و گفته اند بر پیشانی و پهلو و پشت علامت منع زکوة بود لقوله تعالی **یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم** و قول اصح آنست که داغ دلالت بر ولایت کند لان الصدیق رضی الله عنه قال لی مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا رسول الله رأیت فی المنام کیتین فی صدری فقال **امر الناس سنتین**

دام بتاویل مکر و حیلت بود چنانچه در نکته گفته شد و اگر دید که جانوری را بدام گرفت جانب آنکس که با آن جانور منسوب بود بدست آورد و گویند دیدن دام خواه از آن مرغ و خواه از آن ماهی و غیره بند گان و خایف را مزید تعب و شدت باشد و دیگر آنرا همین تاویل باشد که در اول گفته شد بلی مسافر آنرا دلیل فسخ عزیمت بود بحسب انعقادی که در دام متصور باشد خصوص مسافر آنرا چون دام ماهی بیند چه استحکام شبکه زیاده از دیگر دامها تواند بود و اگر کسی ابتداء گریخته باشد یا چیزی از وی ضایع شده بود اگر آن بی را ببیند که بدان صید مرغ کنند یا مضراب که با آن کبوتر گیرند آنچه از دست رفته باشد باز یابد و اگر **دانها** در زمین ریخته بیند کاسد شود و اگر دید که مردگان آنرا بمردم می دادند همین تاویل داشته باشد و اگر دید که دانها از زمین بر می جست تاویلش بر عکس این بود و اگر دید که دانها از وی بر آمد و منشق می شد و زرداب یا ریم از آن می آمد بر دشمن ...

کرد مال حلال یابد و منعکس بالعکس و اگر زن بیند که بکر بود دلیل بر کمال عصمت وی باشد

وحکایت کنند که زنی در مکه بخواب دید که دختران بر حوالی کعبه ایستاده بودندی و شاخهای ریحان داشتندی و با خود اندیشید که آیا این کعبه است یا نه او را گفتند که هیچ می دانی که عمر عبد العزیز زوادی شب زفاف ساخته و این مجموع ازان جهتست و چون بیدار شد و تفحص حال عمر عبد العزیز کرد همان شب وفات یافته بود و شخصی بخواب دید که دختر دوستی بخرید و اتفاق چنان افتاد که آن دختر را بغارت ببردند و بعد از سه سال صاحب رؤیا او را باز خرید والله اعلم **درّاج** بتأویل زن خوب سیاه چشم بود لیکن بدمهر باشد و با شوهر نسازد و بچهٔ درّاج دلالت بر فرزند کند اما درّاج بسیار کنیزکان خوب باشند و گوشت درّاج بتأویل مال زن باشد و در باقی احکام حکم قمری دارد و مشروح خواهد شد ان شاء الله **درّاعه** پاک تمام قد بتأویل شرف دو جهانی باشد یا زن موافق یا فرح و تتمهٔ این حکم در تأویل جامه تقدم یافته **درای** بتأویل شخصی موذی پر شغب باشد از قبل دیوان و حکم زنگله علی حده خواهد آمد **در** بتأویل زن باشد و نیک و بد آن بوی باز گردد و در خانه همین تأویل دارد که در شبستان گفته شد لیکن تأثیر این بیشتر بود و گفته اند در خانه بتأویل قیم خانه باشد و صلاح و فساد آن بوی باز گردد و در شبستانها

ظهور یابد و اگر دید که دربانی کرد حاجت او از بزرگی روا شود و اگر دید که دربان بود اما بر هیچ دری ملازمت نمی نمود کار او از مهمی ساخته شود که او را ظن نباشد و اگر دید که دربان پادشاه بود در قضیهٔ کلی صاحب اختیار شود و شاید که امین اسرار گردد **درج** با جوهر بتأویل بشارة بود و گویند درج حکم حقه دارد والله اعلم **درخت** بار آور بتأویل مرد بود و بالعکس چنانچه در نکتهٔ قانون تعبیر اشارة بدان رفته و هر کدام که شریفتر بود تأویلش بشخصی عزیزتر باشد و از درختهای مجهول درخت با ساق مرد عالی همّت باشد و منعکس بالعکس و درخت بیخ آور مال زکوة داده بود و بالعکس و درخت با میوه مرد توانگر بود و بالعکس و ازان خشک مرد مفسد باشد و بالعکس و گفته اند **شعر**

هر که بیند درخت را در خواب ... تازه و سر کشیده و سیراب
دین پاکست یا زن نیکو ... که بود هر دو ایمن از آسیب

و درخت ناحیهٔ عرب دلالت بر اهل عرب کند و بالعکس و این نیز در نکتهٔ قانون التعبیر مذکور شده و تأویل اشجار با نعام کنند بلی درخت اگر در باغ بیند دلیل مال و جاه مالک باغ باشد و اگر دید که درختی را از بیخ بر کند منسوب آن درخت از مرتبه در افتد و گویند آن کس بیمار شود یا ازان مقام کسی بمیرد و امکان که همسر او باشد و اگر این خواب صاحب شمشیر بیند کسی را بقتل آورد یا بفرماید که کسی را بکشند لقوله تعالی ما قطعتم من لینة

درخت دلیل خوش طبعی خداوندش بود و حکم این معنی علی حده تقدیم یافته و درختی که
در موضع خود بند دلیل غریبی باشد که انجا نزول کند چنانچه در تاویل تره گفته شد و اگر دید
درختی مجهول در خانه او برآمده بود آتشی در انجا افتد یا آتش خانه باشد لقوله تعالی
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و شاید که میان ایشان مشاجره واقع شود لقوله
تعالی فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و اگر در جایی درختان گوناگون بیند
چنانچه از تمامت اطراف درخت باشد در ان موضع مصیبتی افتد که مرد و زن و خرد و
بزرگ انجا حاضر شوند و اگر دید که درختی در سرای خود می نشاند فراخور آن درخت داماد
بخانه او آید یا دختری را بپسر دهد و گفته اند شعر گر نشاند کسی بخواب درخت
باید امیدهای خویش از بخت و اگر دید که درخت در باغ خود می نشاند و را اولاد
آید که عمر ایشان بحسب ثبات آن درخت باشد و اگر دید که در باغی درخت پیرامون زیا
نشسته بود در ان موضع مصیبتی واقع شود و اگر دید که درخت با او سخن گفت کاری کند که
مردم از ان متعجب شوند و گویند رفعت دین و دنیا یابد بحکم قصه موسی علیه السلام
و نداء شجره مبارکه و اگر دید که درخت یا شاخ درخت او شکافته شد یکی از اهل
او از وی دور شود و اگر اهل و فرزند نداشته باشد این حکم با تباع یا املاک او تعلق
گیرد چنانچه در حکم ناخن چنین مشروح خواهد شد و تاویل دیوار همین است و حکم

درختی بی ثمره را ببریدی و در آتش انداختی و اسقف گفت می ترسم که صاحب این
رویا بمعصیتی مبتلا گردد و عذابی عظیم بوی رسد چه در انجیل آمده که کل شجرة لا توتی
ثمرا صالحا تقطع و یلقی فی النار و اگر دید که اندام او درد می کرد مالی از دست
وی برود یا از خویشان سخنی مکروه شنود و درد سر دلالت بر معصیت کند لقوله تعالی
او به اذی من راسه یا تقصیری که نسبت با منسوب الیه سر صادر شده باشد یا
بشود و از ان گوش دلیل آن باشد که چیزی ناسزا شنود و از ان پیشانی دلالت
بر نقصان جاه کند و از ان چشم خلل دین باشد یا غم فرزند و از ان بینی دلالت
بران کند که معلمی بر وی تغلب نماید و از ان دهان دلیل آن شود که غم بسیار خورد
خصوص غم روزی و از ان خویشان ملالتی باشد از جهت خویشان تا کدام دندان
بود در تاویل دندان باید دید که بحسب آن تعبیر کنند و گویند نظم
مهر ملالت کهبند از دندان سخن سخت باشد از خویشان و از ان
زبان دلیل سخنی بود که بر وی وبال شود و از ان زنخ دلالت بر نقصان منصب
کند و از ان گردن دلیل جمع شدن قرض باشد از صداق همسر و غیره یا تقصیری که
در قبول وصیتی یا امانتی یا وکالتی واقع شود یا اعمالی که در اداء آن رود و از ان دوش
نقصانی باشد که بمنسوب الیه دوش عاید شود و از ان دست دلیل جفا کردن

احکام در تأویل‌های تقدیم یافته و تأویل در دیگر اعضا بهمین قانون باید کرد که بحسب
حرف احتیاط کنند که آن عضو بکه تعلق دارد و تعبیر آن بوی مؤول کرد اندچه شعر
چو مرد آگه بود در خانه کس دان ور ایمائی بود یک حرف بس دان و حکم
درزی در تأویل پیشه و تعبیر دوختن بدان رفته درفش بتأویل شخصی باشد
که تربیت مصالح اکابر و مسافران یا زنان کند باعتبار آنکه آنها که بعمل درفش تمام می
منسوبست ببزرگان یا مسافران یا زنان چنانچه هر یک در مقام خود مشروح شود
درم خالص مسکوک بتأویل صحت دین باشد یا فایده مالی یا خبر راست یا ادا
شهادة یا سخن خوش چنانچه در نکتهٔ آداب معبر اشارتی بدان رفته و از آن سیاه دلالت
بر خصومت کند علی الخصوص که بران صورتی بیند و درم شکسته دلیل دروغ باشد و از آن
مغشوش سخن مکروه و حیلت و گفته‌اند اگر یک درم یابد او را فرزندی آید و بعکس بالعکس یا نمازی
فرض از وفوت شود و اگر دید که گم کرد و باز یافت فرزندش مرضی مخوف یابد و بصحت
آنجامد و گفته‌اند اگر دید که گم کرد و باز نیافت نصیحت جاهلی کند و بواسطهٔ عدم قبول
ضایع ماند و اگر دید که درم بر اندام او بود بقدر آن او را دشمن باشند و گویند اگر دید که بر
بازوی او بود دلالت بر کسب کند و اگر دید که درمی چند بر کسی داشت شهادتی از آن
او بر دیگری باشد که استشهاد تواند نمود و بعکس بالعکس و اگر دید که درمی بدزدید و بصدقه

باشد واستغنا

گفت که چون شخص را وجه معاش نباشد مرآینه موت را مترقب بود بوجهی نامتصور
لقوله علیه الصلوة والسلام فرغ الرب من الخلق والخلق والرزق والاجل و گویند
درویش غریب بتأویل کافر باشد لقوله علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون
کفرا و حکم دره در تأویل بدان رفته و از آن دره در کوه مذکور شود دریا
بتأویل خلیفه باشد یا پادشاه یا عالمی متبحر و موج دریا عتاب و اعتراض ایشان و گفته‌اند
موج دریا دلیل عذاب بود لقوله تعالی وحال بینهما الموج فکان من المغرقین و گفته‌اند
دلالت بر حوادث کند لقوله واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله و گویند دریاچه
بتأویل قضاة و حکام بود که احکام ایشان بی دستور باشد بدلیل آنکه آب دریاچه ایستاده
باشد و اگر آن آب دریاچه با قاذوره بیند یا آنکه در غایت کوچکی باشد دلالت بر زنی
توانگر کند که مباشرة دوست دارد چه دریاچه کوچک مرجه در آن افتد از خود دفع نتواند
کرد و صفا و شیرینی آب دریا دلیل عدل خلیفه و پادشاه شود یا منفعت علم عالم و
بعکس بالعکس و اگر آنرا در غایت سردی یابد دلالت بر خصومت جمهور کند و اگر در غایت
گرمی بیند دلیل معصیت عام شود شعر ور خورد آب جمله دریا باز
پادشاهی کند بعمر دراز یا از فحول علما شود و گفته‌اند پادشاهی کامکار یا عالمی
نامدار را هلاک کند و اگر دید که بعضی از آن در کشید یا برگرفت بقدر آن مال یا جاه یا علم

بحسب آن زیاده شود وبالعکس واکر دیدکه در دریا شنا می کرد پادشاه او را بجوی
کرداند وکفته اند بدنیا حریص شود واکر بیند که بشنا از دریا بیرون آمد تدبیر العمل
دیوان خلاص شود وبعکس بالعکس واکر پادشاهی بیند که می خواست که از دریا بکذرد ودریا
مضطرب بود وموج عظیم می زد وبکذشت با معارضی جنک کند وغالب آید وکفته اند
شنا در دریا دلیل بر استنباط مسایل حکمت کند واکر دید که از دعودر در دریا می دید
امید شن بر آید وکویند در فتنه مولناک افتد یا نومید شود واکر دید که بر روی دریا می رفت
کار دین ودنیا بر دست او آسان کردد واکر دید که جانوران دریا با او سخن کفتند
محرمان پادشاه با او اسرار کویند واکر دید که آب رودها وچشمها تمامت در دریا
ریختند مجموع اموال کا بر بخزانه پادشاه رود واکر دید که آب دریا ناخوش کوار بود ودر ها
کرد وآبی خوش طعم خورد از حرام بحلال کراید واکر عالمی بیند که صدف از دریا بر آورد
علمی آموزد که مثل آن نداشته باشد واکر غیر عالم بیند در روزی بروی کشاده شود واکر دید که
غوص کرد وکوهر بر آورد از پادشاه فایده بیند وارطامید ورس کوید اکر دید که در نهری عظیم
غوص کرد وقدرة بیرون آمدن نداشت دلالت بر مرضی کند که او را حادث شود
که بر آن تحمل وصابر نتواند بود وکویند غواص شخصی بود که در غوامض امور خوض کند وموز
ومصادرش نهان بود که بخواب بیند از نجات وهلاک وسعی مشکور یا ضایع واکر

مالی یابد یا حرمتی یا علمی از وی بمسروق منه رسد واکر دید که دزدی مجهول بخانه او در
رفت وطشت او را بدزدید زنش بمیرد واکر دید که چیزی بدزدید که تعلق بزنان
داشته باشد همین تأویل باید کرد واکر دید که چیزی برد که تعلق بخدام داشت یکی
از ایشان وفات یابد وارطامید ورس کوید سرقه نیک باشد الا آنکس را که
دربند فریبی بود وکویند دزد بتأویل مرض باشد بهر رنک که بیند بخلطی از اخلاط تعبیر
باید کرد مثل آنکه سیاه را بسودا تأویل کنند وعلی هذا القیاس واکر دید که دزد چیزی
برداشت نسبت بجوهر آن چیز باید کرد که از انجا تعبیر کنند چنانچه در تأویل هر چیز
بیان رفته واکر دید که دزد را بکرفت بر دوا آن مرض وقوف یابد وکویند اکر دید که
دزد معاینه چیزی ببرد بتأویل شخصی باشد که بعینه فعلی از وی صادر شود **دستار**
بتأویل دین وحرمت وریاست شخص باشد مادام از جنس پنبه یا کتان بود
وبرنک سفید یا سبز باشد یعنی اکر از پشم بیند دلالت بر صلاح حال دنیوی کند فقط
ودستار بزرک دلیل مال وجاه تمام بود وبالعکس لقوله علیه الصلوة والسلام
نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی تخفیفه دلالت بر خادم کند وشرف وحسب
جوهر تخفیفه باشد واکر دید که دستارش چون علم نیزه بود یا فی نفس الامر طراز داشت
سفر جاه وشهرة یابد واکر بیند که دستارش بدستار دیکری پیوسته بود جامه

دلالت بر مادر کند یا خواهر یا دختر یا زن یا کنیزک یا زنی مثل ایشان وصلاح وفساد
آن بدین دستور تعبیر باید کرد واگر دید که یک دست او درازتر بود کار آنکس که دست
بوی منسوب بود بهتر باشد لقوله علیه الصلوة والسلام اطولکن یدا اسرعکن
لحوقا بی یعنی اعملکن بیدها وگویند درازی دست دلالت بر سخاوة کند لقوله تعالی
ولا تبسطها کل البسط واگر دید که بدست می رفت اعتماد بر ایشان کند که بدست بود
منسوب باشند واگر دید که چون چهارپای بدست وپای می رفت لیکن بازگونه
وروی سوی آسمان داشت حاجتی بطلبد که بدشخواری بر نتواند آمد واگر دید
که دست والی سنگ رخام شد والی را عمر دراز باخر می باشد واگر دید که آب
از دست او می چکید مال یابد واگر دید که هر دو دست بر سینه نهاد از جهت
خویشان غمگین شود وحکم یک دست بر سینه نهادن هم بدین دستور تعبیر باید کرد
ودر بریدن دست دو قولست یکی بر طریق قیاس که اگر دید که دست او ببریدند
آنکس که دست بوی منسوب باشد از وی مفارقت نماید یعنی اگر بیند که دستش از
بازو ببریدند دلالت بران کند که اگر برادر داشته باشد وفات یابد لقوله تعالی
سنشد عضدک باخیک وقولی دیگر آنکه اگر بیند که هر دو دست او ببریدند از کسب
وکار وبار بازماند واگر بیند که حاکم دست راست او ببرید بیش آن حاکم شود کند

خواهرزادان نبایه مصیبت برادرزادان چهارم مصیبت

دست باهم بسود صلهٔ رحم کند واگر دید که پشت دست بهم سود میان ایشان مفارقت
افتد واگر دید که میان جمعی کفها برهم می زد ایشان را عروسی شود یا نشاطی یابند یعنی اگر
بیند که تنها می زد غمگین شود واگر دید که کف دستش گشاده وقوی بود دلیل فراخ دستی
باشد وبالعکس وتأویل کف دست بر یاست شکر کرده اند یا فرزند یا ترک حرام
وشاید که زیاده ونقصان کف دست برین اقسام حمل کنند وگویند اگر دید که کسی را در شهری
هر دو دست ببرند ویکی را بردار کنند والی آن شهر معزول شود ودیگری بر جای او بنشنند
واین خواب از جملهٔ مجربات است چنانچه در احکام آوختن بیان رفته واگر دید که
دستهارا خود بسوزن نقش کرده بود همتش بر تعلیم علم وبزرگی مقصور باشد واگر
دید که دست او بتن صالحی نقل کرد قوی بدست او توبه کنند وبالعکس واگر دید که دست
راست با وی سخن خوش گفت منسوبان آن دست از وی شکر گویند وبالعکس
وگویند اگر دید که هر دو دست با یکی با او بطریق توبیخ سخن گفت دلیل سیئات اعمال
باشد لقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم واگر دید که بر هر دو دست جوال
بسته بود قرآن بغلط بر خواند واگر دید که دست راست او زرین شد ولیکن بوجهی قبیح
از وی زایل شود واگر دید که دست چپ او چنین بود زن او یا شریکش بمیرد وگوتاهی
دست وساعد دلالت بر جور وسرقه کند وینعکس بالعکس واگر دید که دست بصاحب

آن حکیم شدی و بار طامید و رس کفت و تغیر کرد که زود باشد که مهندسی کامل حال قرتوس شوی باید که از صحبت او باش برحذر باشی وچنان کرد وچنان شد و علی الجمله مرکه ببند که سست دست او دست دیکری شد یا بالعکس حال او چنانکه حال آنکس شود و این تعبیر متفق علیه است و کفته اند دست مطلقا مابه انتعاش و آلت کسب معاش شخص باشد و از نجار و ابهت کنند که مریضی فرشته بخواب دید کفت اکر سلنی ماند ست بدست راست اشارتی کن والا بدست جپ و او بدست راست اشارة کرد اما بریده بود و دیکر روز وفات یافت و منذوبی بخواب دید که کف دستی جپ از آسمان معلق شدی و برهمن تعبر کرد که اکر بیننده از اتباع ملک بود از خاتون فایده یابد واکر صبیا دست او را صید بسیار اتفاق افتد و سایر مردم را نفع باشد بحسب حال و قایدی دید کف طفل او تنک و کوجک بود و معبر کفت بد دل و ضعیف نفس باشد و آن سپهدار را زین تعبیر تنک متعجب شد وچون آن طفل بسر حد بلوغ رسید همچنان بود و شخصی بخواب دید که معرد فی دست او ببریدی و معبر کفت اکر صاحب الحسنت رؤیا از آن کس فایده بقدر پنج هزار درم یابد والا بر دست او از امری منکر توبه کند و هم فایده یابد و هم توبه واقع شود و تجاری بخواب دید که صرافی دست او ببرید و معبر کفت از تجارتی بصرافی رو د وچنان شد و دیکری دید که دست راست او دراز تر از جپ بود و معبر کفت این خواب کسیست که بحدیث **صل من قطعک** عمل کند و فی الواقع چنان بود که خویشان

بدست منسوب اند بحسب علی که از دستوانه مقصود دست واکر دید که **دشمن** او را بخورد مصیبتی بوی رسد و کویند دشمنی بتا ویل دوستی باشد لقوله تعالی **عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة** و کفته اند اکر دید که دشمن بحرم او درآمد میان ایشان مفارقت افتد و اکر والی بیند که دشمن بولایت او درآمد از انجا منزعج شود بدلیل قصه آدم علیه السلام و ابلیس که مذکورست لقوله تعالی **هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی** که او را بر شجره دلالت کرد و اکر دید که دشمن خبر مرک کسی بوی رسانید بر دشمن ظفر یابد و باقی این احکام در ثنا و یل جنک تقدیم یافته و اکر دید که کسی را **دشنام** داد آنکس بروی ظفر یابد و بالعکس و از نجا کفته اند **شعر**
ور دهد دیکری ورا دشنام · چیره کردد برو و یابد کام
وحکایة کنند که زنی پیش ابن حبی بهود معبر رفت و کفت چنان دیدم که مرا از محله بیرون بردند و سنکسار می کردند کفت از دشنام دادن برحذر باش والا ترا از اخراج و قتل خطر باشد جه خدای تعالی در توریة با موسی علیه السلام فرموده **اخرج الشاتم عن المعسکر** و توبه نکرد و او را رجم کردند و جهودی بخواب دید که والدین را دشنام می داد و یکی از احبار کفت که صاحب این رؤیا را بقتل آورند جه در توریة آمده که **من لعن اباه او امه فقد حل دمه** وچنان شد **دعا** کردن بتاویل حاجت روائی باشد از بهر خاص

ورفعت دکان مرتبه یابد وکارش بالا گیرد وگفته اند دکان بر در خانه دلالت بر شخصی
کند که دوستدار اهل آن خانه باشد واگر دید که در دکانها بسته بود کسادی دران بازار
باز دید آید واگر دید که در آن دکانها محکم کرده بودند دلیل هلاک اهل آنجا باشد وبعکس
بالعکس وبعضی ازین احکام در تأویل ذات زار تقدیم یافته **دلالی** بتاویل اصلاح
البین بود ودلال دلالت بر شخصی کند که در قضا یا متوسط باشد واگر دید که دلال خیر
بود دلیل خیر بود وبعکس بالعکس ودر مثال خیر آورده اند که مثل الطعام مسکینی باشد لقوله
علیه الصلوة والسلام من اشبع جایعا فکانما احیی میتا واگر در امری دنیوی بود
شخصی را از تهلکه خلاص دهد وازان شر هرچند ظاهرست اما تعبیر آن بعبادت کرده اند
دل بتاویل حال دین ودنیا شخص بود وصلاح وفساد آن بازین جهت باز گردد وگفته اند
دلیل عقل وشجاعت وسماحت باشد یا فرزند اما تاویل آن بعقل ولیست وگویند
دل بمثابت پادشاه جسدست وباین دستور تعبیر باید کرد واگر دید که دل از اندرون
او بیرون آمد دلیل سلامت دین ودنیا او باشد واگر دید که دل بر کف دست نهاده بود
بیمار شود واگر دید که دلرا بهر دو دست گرفته بود کارها را او برآید واگر دید که دل او
پاره پاره شد مریض را شفا بود وغیر او از بهر هوای نفس متفرق خاطر شود واگر دید که
دلش خشم داشت در کارها پیدا شود واگر دید که دل وی بیمار بود علامت محو شود لقوله

هرکه بیند دماغ را در خواب کاملی گردد از اولوا الالباب **دله** که ازان
پوستین سازند بتاویل دزدی ظالم قتال متواری بود وحکم ان سمور نیز دیگرست **دولاب**
بتاویل شخصی باشد که حفظ اموال مردم کند وگویند دلالت بر دوران تجاره واشغال
احوال واموال داشته باشد وبدین دستور تعبیر باید کرد **دم آهنگران** بحسب
حال شخص نفعی بود یعنی اگر از چوب بیند تاویل آن معکوس شود وگویند مادام که تاویل پادشاه بیند
کنند تاویل دم بوزیر باشد **دمل** بتاویل زیادتی مال بود بقدر آنکه بیند وازینجا
گفته اند شعر دمل آبله نعیم بود خون وریمش جو زر وسیم بود واگر دید که خون
وریم از دملی می آمد مالی بناحق خورد وبعکس بالعکس **دنبال** حیوانات دلالت بر کثرت
اتباع کند وبسیاری مال اگر ماکول اللحم بود مال حلال باشد وبالعکس وحکمی ازین معنی در تاویل ذنب
تقدیم یافته **دنبه** بتاویل بدره زر باشد وگفته اند شاید بود که از قبل زن باشد ودنبه
پخته مال حلال بود وازان خام مال بشبهه واگر دید که چون گوسفند دنبه داشت او را فرزندی
صاحب دولت آید وشاید که عالم باشد والله اعلم **دندان** که عبارت ازان در لغت بدین وجه
بود که الثنایا چهار دندان پیش دو از بالا ودو از زیر الثنیة یکی الرباعیات چهار از پس ثنایا دو از
بالا ودو از زیر الرباعیة یکی الانیاب چهار دندان پیش دو از بالا ودو از زیر الضواحک
چهار از پس پیش دو از بالا ودو از زیر الطواحن دوازده دندان از پس ضواحک الطاحنة یکی الواحد

شنود چنانچه در تاویل در دالشارتی بدان رفته واکر دید که دندان بالا را او در دست او
افتاد مال باو باز کردد واکر دید که در کنار او افتاد او را پسری آید لقوله تعالی
یعنی فی الحجر واکر دید که بر زمین افتاد دلیل مصیبت شود لقوله تعالی منها
خلقناکم وفیها نعیدکم واکر دید که دندانها ازبرا و بیفتاد دردی یا غمی بوی رسد وکویند
اکر دید که دندانها او بیفتاد و امش کزارده شود وکفته اند در خصومتی افتد و مغلوب
کردد و جون دندان نداشته باشد دندان کیر نتواند بود وکویند اکر دید که دندانها او فی افتاد
و او بدست کرفت یا در کنار او فی افتاد اولاد او منقطع شوند وبعد ازان او را فرزند
نیاید واکر دید که بزبان دندانهارا می انداخت بزبان اهل خانه خود را بفنا داد و به دو جا
کوید افتادن دندان مضرت دوستان باشد واکر بیند که دندانهاش افتاده بود و در کریبان
پاره بستجبرش در از بود چنانکه اقارب بیش از و رحلت کنند وبدین تقدیر افتادن دندانها
بحسب حال شده تعبیر باید کرد خصوص که در حکایة آمده که شخصی بخواب دید که تمام
دندانها او فرو افتادی وازان عظیم غمناک شد و با معبر کفت وتعبیر کرد که تمام خویشان این
کس بمیرند و چنان شد و دیکری در خواب دید که دندان پیش او شکافته شد و پسرش وفات
یافت و شخصی چنان دید که سه دندان از دهان او خود بر کرفت و انکشت بران نهاد و چون
بیدار شد یک درم و نیم یافت و دیکری بخواب دید که دو دندان از دهان وی فرو کرفتی و

یکی ازین جمع که تعداد رفت زیاده شوند واکر دید که ازان جهت نمی یافت ازان
شخص زحمتی ترسد والا برعکس باشد والله اعلم و دندان کرفتن از روی محبت دلالت
بران کند که انکه دندان از وی کرفته باشد از آدمی یا حیوان پیش بنده عظیم محبوب شود
یا اکر بیند که متاعی را بدندان کرفت از صورتی بخاطره غمکین شود واکر بیند که شخصی را بدندان
کرفت چنانچه خون ازان بیرون آمد این محبت کرفتن دلیل بهره وری باشد
که در اول عمر رسد ولیکن در آخر بدرد دل و درد چشم انجامد و دندان که از
خشم کیرند باتفاق معبران دلالت بر کینه وحسد کند لقوله تعالی عضوا علیکم
الانامل من الغیظ ویافتن **دوات** بتاویل خصومت باشد با اقارب واصحاب
خصوص ازان چوبین وازان زرین که دلالت بر تفکر کند وازان سیمین بر زن یا کنیزک
وازان برنجین منفعتی بود یا ملال بحسب رنک وازان آهنین قوة وازان مسین
خبر اندک واکر دید که از دوات چیزی نوشت کنیزکی خرد و شاید که سریه او شود
وعلی کلا التقدیرین او را بقایی چندان نباشد یا انک شری از وی مندفع شود وکفته
اند تاویل دوات مطلقا زن باشد ولهذا کویند اکر دید که دوات او بشکست
یا ضایع شد زنش بمیرد یا او را طلاق دهد وکویند زنی دیکر بکرا هبیت خواهد وکویند
بتاویل منفعتی باشد که از قبل زن یا فرزند رسد یا انکه از اقارب استنکاحی نماید واکر دید که

باشد وکویند علامت خارج بد بود چه **بیت** اکر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی
ز دست خوی بد خویش در بلا باشد واکر بیند اند که از کی بازدار انجاست در دنیا
فقیر و محزون بود و نه روزه دارد و نه نماز کند وکویند اکر بیند که در دوزخ رفت اکر در توبه
تاخیر کند بسبب کناهی فضیحت یابد و منعکس بالعکس و اکر دید که شمشیر کشیده در دوزخ رفت
بسبب زبان بدوزخ رود **شعر** وانکه در دوزخش برند بخواب بی سخن هست خود دلیل عذاب
واکر دید که معروفی او را انجا برد باید که از تعلق انکس یا مثل او برحذر باشد واکر دید که در دوزخ بود
و می خواست که فریاد کند و نمی توانست کرد نعوذ بالله علامت کفر باشد لقوله تعالی
اخسئوا فیها ولا تکلمون واکر دید که در دوزخ شاد بود عوذا بالله دلیل آن شود که بفسق مسرور
بود و بنعم دنیوی مغرور باشد واکر دید که دوزخ را از دور می دید بلی انجا نرفت با اهل
معصیت صحبت دارد و دران فعل با ایشان موافقت نماید و قال بعض الاساقفه من
رأی جهنم عیانا فلیحذر من قهر السلطان او من غضب الرحمن واکر دید که در جوار دوزخ ساکن
شد جهان بروی بناخوشی کذرد واکر دید که بر آتش دوزخ بکذشت بر مجلس مناهی بکذرد بمقتضی
آیت مستوجب عذاب آخرة شود که **ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون** واکر دید
که طعام و شراب دوزخیان می خورد بعمل دوزخیان مشغول باشد یا تعلم علمی نماید که بروی
وبال شود واکر مالک را شاد بیند از جلادی خرم شود وکفته اند **نظم**

81

کفته اند **شعر** ابریشم رشتن بیقین سفر باشد هرچه زن ریسد آن ضرر باشد
وکفته اند اکر دید پشم می رشت اتلاف مال کند و از ان موی اتلاف مال باشد
در سفر لقوله تعالی **ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا** واکر دید که
باریک می رشت کاری بصرفه کند و القزنین کوید دوک رشتن تاویل عمل شخص باشد
اکر دید که رشت و بافت و از ان فارغ شد دلیل موت شود وکفته اند رشتن پشم و موی
وکتان دلالت بر یافتن مالی تمام کند مثل کنج واکر زن بیند که ابریشم و غیر آن باریک
می رشت اکر غایبی داشته باشد بسلامت مراجعت نماید وکویند اکر دید که بتعجیل می رشت
همین تاویل داشته باشد بلی اکر بیند که باهستکی می رشت او یا شوهرش سفر کند واکر دید که انچه
می رشت منقطع شد غایب را توقف افتد و عازم را فسخ عزیمت بود واکر دید که موی
ماکول می رشت صداق را بر شوهر رها کند و باز طلب دارد واکر دید که ابریشم می رشت
در مجالس علم متردد شود و دوکدان بتاویل خزانه دار باشد یا صاحب جمع مبنی بر این حسب
مرتبه شخص تعبیر باید کرد و دوک مردان که در لغه النزارحین کویند در تاویل بدوک زنان
نزدیکست این قدر باشد که اکر مرد بیند که آنرا می رشت از امانت و عیب مامون ماند والله
اعلم **دول** آسیا بتاویل وکیل خرج خانه باشد وحکم **دولاب** در تاویل دلو کفته شد
دویدن بتاویل حرص باشد اکر دید که در خانه خودی دوید بکار خویش حریص باشد

گفته اند **نظم** بوی ناخوش چو از دهان آید خویشتن را بخیره بستاید

دهل زدن بتأویل باطل گفتن باشد و خبر مخوف مکروه رسانیدن و کار نامناسب بظاهر کردن و اگر دید که با دهل نای زدید دلیل غم و مصیبت شود دران موضع که زنند و تأویل دهل توانگر متکاف بدخوی هرزه گوی نیز کرده اند که از نفاق خالی نباشد چه دهل دو روی دارد که شیمهٔ اهل نفاقست حکم **دیبا** همانست که در حریر گفته شد و گویند دلالت بر کنیزک خوب کند و دیبا فروش بتأویل شخصی ظالم بود **دیگ** بتأویل مرد را زن یا کنیزک و زن را شوهر بود و کنیزک را خواجه و صلاح و فساد آن باین دستور تعبیر باید کرد و گویند دیگ بتأویل قیم خانه باشد اعم از آنکه شوهر بود یا غیر او مثل وصی و وکیل خرج و دیگ پخته دلالت بر رزق برداخته کند و حکم اطعمه در مقام مرطعامی بحسب حرف باید طلبید و اگر دید که دیگی بخت از کار پادشاهی منفعتی یابد بحسب دیگ و گفته اند بدان سبب در زبان خلق افتد و اگر دید که گوشت با دیگ بر آتش نهاد شخصی را بر طلب معیشت تحریک کند و اگر دید که پخته شد آن منفعت حلال باشد و الا حرام بود و اگر دیگ تهی بر آتش بنهد کاری مکروه بی فایده کند یا درویشی را بمالی غیر مرجو الحصول مطالبت نماید و گفته اند دیگ بزرگ بتأویل پیشوای موضع بود و ازان کوچک خادم خانه یا صاحب جمع حوایج و دیگ فخاری بتأویل کسی بود که اظهار نعمت بر همسایگان کند و حکم دیگر جواهر که ازان دیگ سازند

منها الا خمسة فقال صلی الله علیه وآله وسلم رجل مضیع لصلوات الجماعات وصلی وحدک و در **حکایة** آمده که شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که دو دینار در آستین داشتم و بیفتاد گفت از قبالات هیچ گم کرده و احتیاط نموده دو قباله انداخته بود و بدر آمد سیم یافتن باتفاق معبران یافتن مال بود ولی اگر دید که کیسهٔ زر و سیم بوی سپردند امانتی بوی سپارند **دیوار** بتأویل حال دنیوی شخص باشد و تنگ و بد آن باین جهت تعلق گیرد و اگر دید که از دیواری در افتاد از مرتبه در افتد یا نومید شود و گویند **پست** دیوار او فتاده بخواب **ها** تلف مال و مردن احباب بلی اگر دید که دیواری بروی افتاد بکبیره اقدام نماید و عقوبت آن علی الفور بوی رسد و اگر دید که دیوار رای بینه اخت قصد نقض بزرگی کند یا آنکه او را از مرتبه در اندازد و یا وجه معاش از وی باز ستاند و اگر دید که از دیواری آویخته بود عیش بروی منغص شود و گفته اند دیوار بتأویل صاحب وجودی متمکن باشد بنابرین اگر بیند که دیواری قوی بنیاد مرتفع نهاد بزرگی را برافراز د بقدرة یا بتدبیر یا بخدمت و بالعکس و اگر دید که دیوار او بیفتاد گنجی یابد لقوله تعالی **جدارا یرید ان ینقض فاقامه** چه آن دیوار را خراب کردند و گنج از زیر آن بر داشتند و اگر دید که دیوار خراب را مرمت می کرد دلالت بر علم آن معمار کند چنانچه لسان تنزیل از قضیهٔ خضر و موسی علیهما السلام بیان می فرماید و اگر بیننده تاجر بود

اسراف کند وگویند دلیل باخوردن بود لقوله تعالی کما یتخبطه الشیطان من المس
وگویند جامه باشد که بمیراث رسد واگر مستحق ولایت بود والی شود واگر درخصومت بود تعدّی
بروی نرود وجه تغلب برمجنون نتوان کرد وگویند هرکه خواهد که درعملی شروع کند دیدن
جنون اورا بغایت نیک بود وجه مجنون بی تحاشی مباشر اعمال کردد وگفته اند نظم
برتمتع دلیل گشت جنون   لیک فسقست رنج گوناگون   وحکم دبوجامه
درتاویل جامه گفته شد واگر دید که در دهی بود که نام آن نمی دانست دلیل خیر وسلامت
باشد والانسان شر وملامت بود لقوله تعالی ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها
وخروج ودخول ا نرا بدین قیاس تعبیر باید کرد وگویند اگر دید که در دهی رفت اعم ازان که
نام آن می دانست یا نه ولایتی یابد وبعملی صالح مشغول شود واگر دید که ازانجا بیرون آمد
از هر شدّتی فرج یابد وحاصل آنکه خروج ودخول ده هردو مستحسن نهاده اند واگر دید
که از دهی بشهری رفت کار او بحسب آن نقل بالا گیرد وبالعکس وشال این معنی در تاویل حسین
گفته شد مگر آنکه بیند که از شهری خراب بدهی معمور رفت تاویل نیک باشد واگر دید که در دهی کم
شده بود آن نیز دلیل خیر بود وگویند اگر دید که در دهی محکم رفت چنانچه مشابه حصنی بود در محاربت
افتد لقوله تعالی لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة

الذال

ذرّه بتاویل سخن پراکنده باشد یا سعی ضایع لقوله تعالی فجعلناه هباءً منثورا واگر بیند که هوا

کنجد بیرون آمد همسرش بدل دوست دارد واگر دید که خون یا ریم یا غایط بیرون
آمد حکم آن در آب ناخن گفته شد واگر دید که آب صافی خوش بیرون آمد فرزندی صالح
از وی بوجود آید وبالعکس واگر دید که گوهری بیرون آمد او را فرزندی آید که عالم شود
واگر آن گوهر سفته بیند آن فرزند دختر باشد واگر بر حوالی ذکر بر ما بیند بجاه وبزرگی
مشهور شود واگر موی بیند بوجود فرزندی شاد گردد واگر دید که ذکر خود را بکند وبا
جای نهاد او را فرزندی برود ودیگری در عوض آن بیاید واگر دید که کسی ذکر او بمکید از وی بدو
منفعت رسد واگر دید که ذکرش شکافته شد وخون بیرون آمد از زیان مال ومرگ فرزند
بیم بود وآماس ذکر دلیل زیادتی مال باشد چنانکه در حکم آماس گفته شد واگر دید که بر ذکر گزنده
او را زد حالش تباه شود واگر دید که ذکر در میان بسته بود دلالت بر کتمان شهادت
کند لقوله تعالی وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم والجلود هی
الفروج واگر کسی بیند که انثی از ذکر او بیرون آمد بسری آورد که پادشاه شود واین
حکایت در تاریخ دیالمه مذکورست واگر بیند که منی بیرون آمد مال یابد بقدر آنچه دیده
باشد ومنی مطلقا دلالت بر مال کند واگر دید که ذکر او برهنه وقایم بود وشرم
از ان نمی داشت کارش بلند شود وبر دشمن ظفر یابد ومدیون را ادا دین بود
وخایف را امن باشد وتاویل احلیل بیند وما ذرّوا ولاد نیز کرده اند ودر حکایة

دلیل نجات صوری و معنوی او و از ینجا گفته اند **شعر** هر که بر راه راست بود نجات
هست بر منهج صلاح و صواب   و اگر راه متعدد ببیند و راه براه ببرد دلالت بر صحبت اباحتی
کند بباید که حذر و توبه لازم داند و اگر دید که بعمیا می رفت در بدعت باشد و اگر دید که راه گم کرد
در باطلی خوض کند و اگر دید که در راه خسته می شد حق خود بآسانی از کسی استخلاص نماید و بالعکس
و اگر دید که کسی او را از راه راست بطریق کج برد او را وعده خلاف دهد و بالعکس و اگر دید که بناز
می رفت و کارش راه راست بود در دین و دنیا بر نهج قویم و صراط مستقیم باشد و اگر دید که
از زنا می بازگشت توبه کند و از غم نجات یابد لقوله تعالی فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء
و اگر دید که از راه راست بمقصدی رفت با دشمن حیله کند و اگر دید که از راه تعظیم کسی از راه یکسو شد
از بهر مصلحتی دیگری راهی دنیی فرو گذارد و اگر دید که از بهر زنی بیرون رفت دنیا او را فریفته باشد
و اگر در راه سبزه و آب روان ببیند با درختان دلیل آن شود که براه راست می رود و بالعکس

راهزن
بتاویل جنگ جوی یا وه گوی باشد و حکم آن در تاویل دزد تقدیم یافته **راهدار**
دلالت بر مردی بی شفقت کند که در دین و دنیا او بخت بود و گویند شخصی باشد که در امور مردم مداخلت نماید و فضول کند و در **حکایة** آمده که ابو موسی اشعری بخواب دید که در صحرایی طرقی متعدد یافتی چنانچه موجب حیرة شدی که بر کدام راه رود و او یک راه از آن اختیار کردی و بکوهی منتهی شدی و آنجا رسول را علیه الصلوة والسلام با صدیق رضی الله عنه بهم دید و توفیق یافت و نهج صواب

از قبل زنان و اگر روی خود را دو بیند اثر نفاق باشد و اگر دید که با روی سیاه جامه سفید داشت
او را دختری آید لقوله تعالی واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم

رداء
سفید نو بهنگفت بتاویل نجات شخص بود و رفتن آن دلیل ضعف دین باشد و اگر دید که زمستان ردائی
بر خود انداخته بود با وجود فقر در صدد تنگی آید و گویند اگر دید که ردائی کهنه داشت و از وی
ضایع شد از فقر ایمن شود و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که ردائی نو از بر دیبائی داشتم
و کناره آن دریده بود گفت بعضی از قرآن یاد داشتی و فراموش کرده و چنان بود

رسن
بتاویل عهد باشد لقوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا و اگر بطریق ملاعبت آن ریسمان
می باخت بر دین استهزا کند و اگر دید که رسنی در گردن داشت عهدی در عهده او باشد
و اگر دید که خود را بر رسن از جایی بلند در آویخت برگ حاجتی عالی همت کند که رسن یافت سفر کند
بقدر درازی و کوتاهی آن و اگر دید که از پنبه یا کتان یا از موی بافت در آن سفر از وجه
حلال فایده یابد و از آن ابریشم مال و افر حرام بود

رشته
در تاویل دوک یابد دید و اگر دید
که رشته تافت و در گردن کسی انداخت و او را بکشید حاشا قتیا دنی کند و اگر دید که کوهی را
همین حکم داشته باشد و گویند رشته دلالت بر نیت کند و اگر دید که رشته تافت محتاج
گواهی شود و تتمه رشته در تاویل سوزن خواهد آمد **رشته** ماکول که آنرا در لغه رشیدی
گویند در تاویل آردینه گفته شد

رشك
بتاویل حرص باشد اگر بیند که بر چیزی رشک برد برا
تحقیق تا خوش نشود

واکر دیدکه رگ او کبود و تهی بود زیانی مالی کنند و غمکین شود واکر دیدکه معروفی اورا فصد کرد
از بزرکی فایده بیند واکر دیدکه فصد حسرخود کرد زنش حامله باشد یا شود واکر حامله بیند دختر
آورد واکر مریضی محتاج بفصد بیند که اورا فصد کردند شفا یابد وکویند اکر دیدکه رگ او بجنباند
کلمهٔ نهانی یا طعنه یابند خصوص جون بیند که خون نیامد وکویند اکر صالحی بیند که اورا
فصد کردند فرج وفرح یابد واکر طالحی بیند غرامت وملامت کشد یا در خصومتی افتد و لفظ
سایل در خون آمدن و رفتن جنانکه ذکر آن تقدیم افتاد اعتبار باید کرد و رگ زن تاویل شخصی بود
که طعن در حدیثها مردم کند **رنج** بردن در کار دلیل راحت باشد اکر دیدکه در کاری رنج
برد استراحت یابد واکر **رکوع** در نماز نکرد تا وقت درگذشت در اداء زکوة مقصر باشد
و در باقی احکام حکم سجود دارد وکفته اند شعر کر رکوع و سجود کردنکوست
پارسایش هست در رگ و پوست **رکوة** همان حکم دارد که در راویه کفته شد **رنگها**
در ماکولات و مشروبات وغیر آن بدین نوع تاویل کرده اند سپید و سبز صلاح دین و دنیا و سرخ
زنان را شادی و مردان را کراهت وکفته اند اکر مردی تمام جامهای خود را سرخ بیند در جنگ
و فتنه افتد و رنگ سیاه غم بود مکر متصدیان امور شرع را یا آنکس را که همیشه سیاه پوشد چنانچه در جامه
کفته شد و ازرق مصیبت بیماری و هر چند این معنی بسبیل استطراد در بسیاری از موارد ذکر افتد
اما تذکار آن درین ولا اولا نمود واذ انکرر تقرر و صباغ زاهدی خیر باشد که بر و بهتان نهند

وی شهرة یابد بلی اکر بیند که از دهان او رود کانی بیرون آمد دلیل موت فرزندان او باشد
وکویند رودکانی مال حرام بود **روز جمعه** دیدن دلیل سفر با فایده باشد واکر در پنجشنبه
جنان بیند که آدینه است دوست یهود باشد واکر در یکشنبه بیند دوست نصرانی بود و در دوشنبه
دوست اهل نفاق و در سه شنبه دوست اهل فساد و در جهارشنبه دوست اهل بدعت و در پنجشنبه
دوست اهل دین واکر مثلا بیند که روز آدینه یا دوشنبه یا پنجشنبه هست و فی الواقع روز شنبه
یا یکشنبه یا جهارشنبه باشد دلیل آن بود که بکاری مشغول شده که تصور می کند که خیر است
واز قبیل عسی ان تحبوا شیأ باشد جه سه روز اول شریف از جهار روز اخر ست واز آن
روز و شب بدین دستور تاویل باید کرد و ینعکس ذلک بالعکس **روزه** تاویل نزکی نا شایست
و منع نا بایست باشد وشاید که ملتزم خاموشی شود جه السکوت عن غیر الحق صوم واکر دید که
با روزه ناسزا کفت در دین بار یا باشد واکر دیدکه در ماه رمضانست دلیل عسرت و غلا
بود وکویند از تمامت شداید فرج یابد خاصه جون آن خواب در رمضان بیند وکویند
اورا پسری آید واکر دید که بسهو افطار کرد در رزق حلال یابد وکویند سفر کند یا بیمار شود
و جون دید که بقصد روزه کشاد بر بعضی از احکام شرع نعوذ بالله استخفاف کند واکر دیدکه
دو ماه روزه داشت توبه کند واکر دیدکه یک سال روزه داشت حج کزارد واکر دیدکه
روزهٔ سنت داشت آن سال از مرض ایمن باشد لقوله علیه الصلوة والسلام صوموا تصحوا

دنبوی باشد **ریباس** شیرین نفعی باشد که از قبل خویش یا دوستی رسد و ترش بملامت وندامت
بود و خوردن آن بتر از دیدن بود والله اعلم **ریحان** سبز تازه چون بوقت خود
برجای خود بیند دلالت بر فرزند مقبل و انتظام کار کند و دوست وفادار و گویند اگر دید که
آنرا از زمین برکشید گریه کند بقدر آنکه برکشیده باشد و گویند از فرزند یا دوست مفارقت
کند یا کارش پریشان گردد و اگر بی وقت بیند غمگین شود و گریه کند و اگر دید که ریاحین
بوقت خود می فروخت توفیق انواع خیرات یابد و اگر بی وقت بود اندک ثنایی باشد
و گفته اند تأویل ریحان زن بود یا کنیزک یا دوست یا سخن خوش و کردار نیک و موضع
ریاحین مجلس علم باشد و هرکه در باغ یا در سرای خود ریاحین بیند او را از ثنا نصیبی باشد
ریسمان تافتن و رشتن بتأویل سفر باشد و اگر دید چون زنان ریسمان می رشت
در سفر کاری بسندید کند و اگر دید که ریسمان بجولاه داد تا از بهر وی جامه
بافد در قضیه تدبیری اندیشد که حاصل آن خصومت باشد و اگر زنی بیند که ابریشم
و غیر آن می رشت غایبش بسلامت مراجعت نماید و ریسمان بسیار دلالت عمر
دراز کند و آنکه بقدر ریسمان منفعت یابد و باقی احکام چون با رسن مشترک بود
انجا تحریر یافته **ریش** باندازه آرایش و زینت حال مرد باشد چنانچه در تسابیح آمده
که سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب و زیادت و نقصان آن از اینجا قیاس باید

ریوند بسیار غم بود مگر آن قدر که از برای مداواه و علاج خورند و نافع و سودمند باشد
الزاء زاج بتأویل گروهی باشد و بهر حال سبز از دیگر رنگها بهتر و خوردنش
بهلاک نهاده اند و جامه بدان رنگ کردن بتر باشد و دیدنش خصومتی بود که از قبل زنان
باز دید آید **زادن** اگر زنی بیند که دختر زاد بغایت نیک باشد و اگر دید که پسر زاد غمگین
شود و زادن زن از رزق حلال بود و خلاص از مکاره و شداید و از آن مرد شروع در کاری
که خلاف وظیفه مردان بود و اگر مردی بیند که زن او پسری آورد اگر حامله باشد دختر آورد
و بالعکس و گفته اند اگر حامله بیند که ماهی آورد او را فرزندی آید و نماند و اگر عزبی بخواب
بیند که زنش پسری آورد از روزگار بمشقت خرده حاصل کند و اگر دید که دختری آورد
منفعتی بی رنج یابد اگر حرم پادشاه بیند که دختری آورد شوهرش گنجی یابد و اگر دید که پسر آورد
از اندیشها خالی نماند و اگر مردی بیند که خود دختری آورد غمگین شود و از آن بکاری نیک
که بر دست او بر آید و بدان مشهور شود و اگر بکری بیند که فرزندی آورد همین تأویل دارد
باشد و گویند اگر زنی بیند که پسری آورد و فی الحال با وی سخن گفت خطر نفس باشد و اگر دید که
دختری آورد و با وی سخن گفت از نسل وی فرزندی آید که بزرگ قبیله شود **زاغ**
بتأویل فاسقی کذاب بود اگر دید که زاغی بگرفت با چنین کس صحبت دارد و بوی فریفته شود
و اگر بیند که او را بشکار یا بدام گرفت از باطلی نفعی مالی یابد و گفته اند زاغ کنیزک بندو...

از همه کاری فرو ماند واکر دید که دید زبان سابلی ببرند بوی چیزی دهد واکر دید که زبان زنی
ببرند بر و فضیحت رود واکر دید که زبانش بهنگام سخن کرفته شد حقی را منکر شود واکر دید که زبانش
مجروح شد بر کسی بهتان نهد و یا کواهی بدروغ دهد واکر موی را بر زبان بیند بسخن خود در بلا افتد
واکر دید که زبانش اماس داشت بسخن مال طال حاصل کند بقدر آماه واکر دید که زبان او دو شاخ
بود با مردم در مقام نفاق باشد وکفته اند زبان وکیل یا ترجمان یا رسول یا مرتب شخص بود
زبرجد خواندن ونوشتن دلالت بر قبول مواعظ ونصایح وتوبه وزهد کند **زجر**
وفال تأویل مغرور شدن باشد بصورتهای دنیوی وحکم خواب وبیداری قول یکیست
هرچه در بیداری آنرا خیر نهند بخواب همچنین باشد وبالعکس حکم **زخم** در احکام جراحت باید
طلبید **زرد چوبه** تأویل بیماری باشد وبسیار آن دلالت بر خسران مال نیز کند واکر دید که جامه
بران رنک کرد تأثیر آن بیشتر بود **زدن** بکلوخ یا بسنک نرم بتأویل منفعتی باشد که از ضارب
بمضروب رسد بحسب ضرب وتأثیر آن وکویند اکر دید که کلوخی بر پشت او زدند زننده اورا
نصیحتی کند وزدن بدره دلالت بر شغل داشته باشد واکر دید که کسی او را زد وندانست که بسبب
چه بود مال وجامهٔ نو یابد وبهترین زدنی آن باشد که زننده را نشناسد واو را نابسته زنند واکر
که از بیم زخم چوب می ترسید از انچه ترسد ایمن کردد واکر دید که مردهٔ او را می زد از سفر منفعتی بوی
رسد یا انچه ازو فوت شده باشد باز یابد واکر دید که او مرده را می زد دینش قوی باشد وکفته اند

که اورا از زدبتر می خوانند بتأویل غم بود وخوردنش بتر از دیدن واکر دید که از درخت چند
با بخیلی در خصومت افتد دیدن **زرنیخ** بتأویل بیماری بود وخوردنش بهلاک بلی اکر دید که زرنیخ
بسیار بخانه آورد مال بسیار بدست آورد ودر بیماری صرف کند واکر دید که زرنیخ در جایی
مجهول جمع کرد در سفر بیمار شود **زره** بتأویل امن بود از دشمن لقوله تعالی وعلمناه صنعة
لبوس لکم لتحصنکم وقال علیه الصلوة والسلام من رأى ان علیه درعا من حدید فهو
حصانة دینه واکر دید که می ساخت شهری محکم سازد وقال صلی الله علیه وآله وسلم
رأیت کان علی درعا حصینة فأولتها المدینة وپوشیدن زره دلالت بر ولایتی بی عزل
کند وتجارتی دایمی ونجات از غم وجاماسب کوید ولایتی بی مال بود وکویند بر از مشفق
با فرزند رشید باشد که تمام بر مؤنت کند یا دوستی کریم که معاون شخص کردد واو را در سفر از
مضرات محافظت کند لقوله تعالی وسرابیل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم وزره کر بتأویل
شخصی باشد که مردم را ادب آموزد بلی از نفاق خالی نماند تأویل **زعفران** بحسب بوی
ثنا باشد خاصه چون ناسوده ببیند وبحسب رنک دلالت بر بیماری کند خصوص چون بر تن
یا جامه ببیند اما زود شفا یابد واکر ببیند که زعفران ناسوده بوی داد زنی توانکر خواهد
وکفته اند که زعفران بخواب دیدن واشت نعمت بسیار یابد با ستایش تمام وکفته اند شعر
زعفران شد بلند مقدار سبب سودن آن دلیل بیماری **زغن** که عبارتست از

بخاطر رسد که زود بصلح انجامد و از آنکس خرمی و فایده یابد و گفته اند شعر
سست بیماری ضعیف زکام لیک رنجی دراز دان سرسام جنانکه حکم آن
علی حده تقدیم یافته خوردن زلابیه بتاویل مالی باشد با لهو و مسرت و دیدن آن نجات
بود از هلاک و مضرت شعر دیدن زلزله بخواب اندر جور والی شناس و خوف و خطر
علی الخصوص که بیند که اثر آن بطایفه مخصوص رسید بلی از آن عام دلالت بر بلاء آسمانی کند
یا تب لرز یا قحط و اگر بیند که زمین منقلب شد فتنه عظیم واقع شود نعوذ بالله من جمیع ذلک
و اگر دید که زمین آن جنان بجنبید جنانکه یک طرف فرو رفت و یک طرف بحال خود باقی ماند ظالمی
خروج کند و بحسب آن قدر زمین که فرو رفته بیند خرابی در ملک وی پدید آید و اگر دید که کوهی
متزلزل شد یا بلرزید و بعد از آن قرار یافت والی را با یکی از اکابر آن ملک نزاع افتد و تزلزلی
حادث شود و بعد ذلک استقامت یابد و از اینجا گفته اند شعر دیدن زلزله بخواب اندر
والیا نرا شناس خوف و خطر ∴ و بناها خراب کرد از آن ∴ قسم مردم عذاب کرد از آن ∴
و گویند زلزله مسافر و مدیون یا محبوس را نیک بود و غرض آنکه کاری را که تحلل و تحرک و تبدل در آن
پسندیده باشد خسف و زلزال در آن مستحسن بود زلف بتاویل بسری مبارک باشد و بر دو
زلف دلالت بر دو پسر کند و صلاح و فساد آن را بدین اعتبار تعبیر باید کرد و اگر دید که زلف
کسی را بکند مالی از وی بستاند بقدر موی آن زلف زمرد همان حکم دارد که زبرجد گفته شد

نداند که از آن کیست و گویند تاویل زمین مطلقا بدبناست و صلاح و فساد آن را بدین
اعتبار تعبیر باید کرد و گویند تاویل آن مالی باشد یا ولایتی بحسب حال بیننده یا سفر و اگر دید
که زمین ورا فرو گرفت از قبل زن یا از ممر مال در بلا و مصیبت افتد و گویند دلیل عذاب
باشد لقوله تعالی افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض و اگر دید که
بر زمینی می رفت که هرگز آنجا نرسیده بود بنیت آن که بوی منتقل شود و میراثی
یابد لقوله تعالی و اورثکم ارضهم و دیارهم و اموالهم و ارضا لم تطؤها و اگر دید که
از عرصه فسیح بمضیقی رفت از حسنه بسیئه نقل کند و طیب عیش او بغصه مبدل گردد
و صدیق رضی الله عنه گوید مرتد شود و بعکس بالعکس و اگر دید که زمین با وی سخن خیر گفت احسان
بسیار کند و ذکر جمیلش باقی ماند و اگر نداند که چه گفت کسی با دخیرات او نکند و گویند امور دنیوی
بر وی مشتبه شود و اگر با او سخن شر گوید نام بدش باز ماند و اگر دید که زمین را بزیر پای
در نوشت دلیل آخر عمر باشد بلی اگر دید که بعضی در نوشت معاش بر وی تنگ گردد و اگر آنرا
خداوندی معین بود تعبیر بوی تعلق گیرد تا جون بیند که آن زمین را پادشاه در نوشت
سلطنت او شایع شود لقوله علیه الصلوة والسلام زویت لی الارض فاریت مشارقها
و مغاربها و سیبلغ ملک امتی الحدیث و اگر دید که زمین محله در نوشت عمر اهل آن محله
باخر آمده باشد و بسبب حادثه هلاک شوند یا در قحط و تنگی حال افتند و گفته اند اگر دید که

زن جوان بتأویل سال یا کار یا مقصود شخص باشد و از زن پیر دلالت بر بخت کند یا دنیا و هرچند جمال و فربهی و آراستگی بیشتر بیند تأثیر آن در منافع بیشتر بود خصوص چون حرم گشاده روی باشد و بعکس کل ذلک بالعکس و از اینجا گفته اند نظم

زن بی چادر نکو در خواب :. هست مال و مراد از احباب :. زن فربه فراخی سال است
وان لاغر نشانی حالست :. پیر زن در عبارتست جهان :. شاد دلش شادی و غمش غم دان

وگویند زن مسلمان دلالت بر مال حلال کند و بالعکس بلی اگر زنی زنی جوان را بخواب بیند آن زن دشمن بیننده باشد تا او را چگونه بیند از قصد و عنایت و بهترین زن را که بخواب بیند زن شریفه جوان آراسته بود که او را نشناسد الا زن رعنا که چون معروف بود به از مجهول باشد و در تاویل جماع وجهی دیگر نقل رفته و اگر دید که زنی مرده خواست و با وی جمع آمد نعوذ بالله مرتکب زنا شود و اگر دید که منی از وی جدا شد با منافقی شریر اختلاط کند و من حیث لا یحتسب از وی مالی زیان کند و اگر دید که مرده بخواست از زن یا مرد بمقصودی رسد که از آن ناامید باشد و اگر آن مرده معروف بود و دوست صاحب رؤیا باشد :. و اگر دشمن بود بر اتباع او ظفر یابد و گویند اگر دید که زنی مرده خواست شاید بود که مادر او را یا دختر او را بخواهد یا یکی از خویشان او و اگر زنی بیند که مرد شد و مردی دا بزنی خواست تعبیر این خواب بوالی زن تعلق داشته باشد

بعینه

بعینه همان حکم داشته باشد که در صفت زن خواستن گفته شد و اگر دید که در آن عروسی آواز هیچ ساز نبود و رقص نمی کردند دلیل خیر و جمعیت باشد و بالعکس و اگر عجوزه بیند که شهوتش عود کرده و او را بشوهر دادند دین و دنیا او رانیک باشد و اگر زنی زنی را بیند چیزی از دشمن بوی رسد که بدان بزرگ شود و در روایت آمده که رسول علیه الصلوة والسلام بخواب دید که زنی سیاه گشاده از مدینه بیرون آمدی و بطرف جحفه رفتی و تأویل فرمود که وبای مدینه بجحفه نقل کند و چنان شد و اگر زنی جوان بیند که پیر شده بود دلیل خیر و صلاح او باشد و اگر دید که کسی با زن او جمع شد زنش توانگر شود و اگر دید که زنش را بغسا دپیش کسی فرستاد و اگر حامله باشد پسر آورد والا او را یا شوهرش را از آن مرد یا خویشان او منفعتی رسد و گویند اگر زن خود را با مردی بیند آن مرد طالب کار و بار بیننده باشد و گویند اگر دید که کسی با حلال او جمع آمد آنکس با بیننده در تجارة شرکتی کند و فایده یابد و اگر بیند که پیری با زن او جمع آمد از تجارتی منتفع شود و اگر بجای پیر جوانی را بیند اگر والی باشد بر رعیت جور کند و از آن مالی موفور یا ولایتی مشهور یابد و آن صورة بمعاونت دشمنی فریبنده باشد و اگر دید که زن او را دیگری خواست مال و جاهش ناقص ماند و قوما برانند که اگر بیند که حلال خود را بدیگری داد بزنی با آنکه متزوجه بیند که شوهری دیگر کرد بیننده را بیم هلاک بود یا در میان منزل او جان مفارقتی افتد بلی اگر آن زن را دختری باشد دلالت بران کند که آن دختر

برنخ او زد طعنه شنود و اگر دید که چوبی زد بینده را غیبتی بر طریق نفاق کرده باشد
یا کند و حکایة کنند که را ای چنان دید که زنخ او دراز گشته بودی دبا برهمن گفت
و تعبیر کرد که بواسطهٔ کلمهٔ غیر ضروری او را بعد از قوتی ضعفی واقع شود و چنان شد
زندان معروف که خود اختیار کند بتاویل حصول مراد باشد و خاتمت خیر لقوله
تعالی قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه و گویند زنی او را بخواند و خدای تعالی
شر آن زن از وی دفع کند و بعد از ان بمراد رسد هم بدلیل آیتی که مذکور شده و زندان
مجهول بتاویل گور بود چنانچه در نکتهٔ خوابهای مقلوب اشارتی بدان رفته چه از یوسف
علیه السلام مرویست که قبر الاحیاء و منزل البلاء و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء و گویند
اگر بینندهٔ خواب پارسا بود دلیل مرتبهٔ دین و دنیا باشد و غیر پارسا از شغل دنیوی ملامت
و غرامت کشد و اگر دید که عالمی محبوس شد آن عالم غمگین شود و گویند زندان نو که کرده که از
عمارات منفرد باشد دلالت بر گور کند چنانچه در تاویل خانه اشارت بدان رفته لیکن اگر بیند
که دران خانه نشسته بود و نمی گفتند که قبرست دلیل خیر باشد و اگر دید که دران خانه او را تنگ
کردند بغایت تنگ بود و دلیل عاقبت با عافیت شود و گفته اند زندان فی نفس الامر دلیل
مذلت باشد لقوله تعالی لیسجنن و لیکونا من الصاغرین و اگر زندانیان را بیند غمگین شود
خصوص چون با او سخن گویند و اگر دید که محبوسی با بند می رفت کار بستهٔ وی گشاده شود و اگر

علیه شود یا از مر میراثی خبر آن یابد لیکن اگر موی زیاده از حد بران بیند دران دو وقت
زیادتی مال یا غم بسبب زنان و گویند اگر مردی بیند که موی زهار بستر د منفعتی یابد
و بسنت قیام نماید و بعضی زهار را بزن تاویل کرده اند و نیک و بد آنرا بدان قیاس
تعبیر کرده **زهر** بتاویل مال حرام بود و خون ناحق و گفته اند زهر مهلک بتاویل مرگ
شفاجات باشد لیکن بنده را دلیل آزادی بود چه میت را خداوند نتوان بود و اگر آن بنده
امین چیزی بود امانت را از دست او انتزاع کنند و اگر عزب باشد او را زن دهند
چه موت و تزوج هر دو کمال حال ایشانست و اگر دید که زهر خورد و تن او آماس گرفت
قوتی آنست که بقدر آن مال حرام حاصل کند چنانچه در تاویل آماس گفته شد و قولی
دیگر آنکه خشمی عظیم فرو خورد و مشکور شود و اگر دید که از ان زهر زحمت رسید
از ان نسبت مضرتی یابد و حکم **زهره** در تاویل سارکان مندرجست و اگر دید که
زهره مردم خورد بدخوی و خشمناک شود و اگر دید که زهرهٔ چهارپای آلوده شد لباس
حرام پوشد و اگر دید که بزهره آلوده شد با مردم ناساز کار باشد و اگر دید که زهرهٔ
دیگری بدندان پاره کرد و قاطع بران کس کینه ور شود بحقدی که موجب هلاک شود و اگر دید
که خون از ان بیرون آمد و قاطع بیاشامید مال او را بخود حلال دارد بجهل و شره
و گویند زهره دلالت بر غضب کند و لذة و ضحک و آلات مستعمل یعنی کار فرمای

کفت احتیاط کن که ما در تو می نماید و تفحص کرد و همچنان بود و دیکری با وی کفت بخواب دیدم که
بیخ درخت زیتون را بفشردم و آب آن باز خوردم و تعبیر کرد که منکوحهٔ تو همانا خواهر رضاعی
تست و چنان بود و شخصی مریض با وی کفت که چنان دیدم که قایلی با من کفتی که کل من لا
ولا الشرقیة من علتک و تعبیر کرد که ترا بموا کله زیتون تعلیم کرده لقوله تعالی **زیتونة لا شرقیة و لا**
غربیة و تناول کرد و شفا یافت و کسی با ارطامید و رس کفت بخواب دیدم که درختی
زیتون از سر من برآمده بودی کفت از حکمت نصیبی کامل یابی چه بلک زیتون متغیر نمی
شود و باندک زمانی حکیمی فاضل شد و حکم **زیر نشسته** همانست که در تاویل نشسته تقدیم یافت
زیرجامه تاویل زن باشد یا سریه یا عفت شخص و صلاح و فساد آن یکی از ین سه جهت تعلق
کیرد و اکر بیند که پوشیده زن خواهد یا کنیزک خرد یا بریاضت مشغول شود و علی هذا القیاس
حکم آن باید کرد و اکر از ابریشم یا پنبه پوشید آن زن مستوره دین دار بود و بعکس
بالعکس و اکر از قز بیند تاویل زنی منکر باشد و کفته اند زیرجامه تاویل زن دون باشد یا کنیزک
عجمی و اکر از آن بوی ناخوش شنود تعبیر آن بصاحب رویا باز کردد و دلیل عدم عفت او
باشد لقوله تعالی **سرابیلهم من قطران** و زیرجامه رنکین دلیل مزید منفعت شود بلی از آن سیاه
و کبود و زرد از مکروهی خالی نباشد و اکر دید که و اشکونه پوشید حاجی را بجای حلال دارد
و حکم شلوار پشمین در حرف شین خواهد آمد ان شاء الله تعالی و ازار پای حکم زیرجامه دارد

نشیند در جمیع احوال نصرة و کویند اکر آنرا بر پشت چهارپای پند بیند و بدان سوار باز کردد
و سینه بند ولالت بر ضبط کار کند و رکاب را چون تنها بیند دلیل فرزند شود
یا غلام و اکر با زین بیند آن فرزند و غلام امین و معتمد باشند و سراج بتاویل نکاح
بود یا دلال عورات باعتبار آنکه زین محل متعدد مردست همچون زن و اکر دید که پای را
برکاب نهاد بر خلاف طریق شرع اتیان بهمسر کند و لکام بتاویل شرف شخص بود
یا روزه یا ادب بنا برین اکر بیند که لکامی بر سر داشت روزه دار و با نیک خو
شود چنانچه در تاویل فسار اشارتی بدان رفته و در آثار مرتضوی علیه السلام آمده که
التقوی لجام المؤمن و این خواب در باب مجربات آورده اند و اکر لکام در سر بنده بیند
کما ینبغی مطیع خواجه شود و لکام فروش بتاویل مرتب مصالح بود و در **حکایت**
آمده که شخصی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که سواره بمضیقی در رفتم و بسعی بسیار خود را
و اسب را خلاص دادم بلی زین در آن مضیق باز ماند کفت حاشا بی غیرة مردی بوده
باتفاق همسر در معرضی افتی و او را آنجا باز کذاری و عما قریب با هم عزم سفری کردند
و جمعی قطاع الطریق بر ایشان زدند و او صاحبه خود را با ایشان باز کذاشت و خود
را خلاص داد و دیکری بخواب دید که لکام مرکب او بکسیخت و روز دیکر اختی
وفات یافت

حرف السین

بشارة بود و الاندارة باشد سپر بتأویل پناه شخص باشد از اصل و فرع و خویش و بیگانه که
او را از شر دشمن و سایر مکاره نگهدارد و صلاح و فساد آنرا باین اعتبار تعبیر باید کرد
و اگر سفید بود آن کس متدین باشد و از آن سبز دلالت بر تقوی او کند و از آن سرخ دلیل
لهو و طرب آنکس بود و از آن سیاه بزرگی و مال او باشد و از آن ملوّن دلالت
بران کند که اختلاط او از تخلیط خالی نماند و گویند آنکس که نسبت سپر بوی کنند ادیبی
کریم باشد و اگر تاجری یا یکی از ارباب حرفت بیند که سپری در دکان یا پیش متاع
او نهاده است دلالت بران کند که در بیع و شری سوگند بسیار خورد لقوله تعالی
اتخذوا ایمانهم جنة و اگر این خواب کسی بیند که او را فرزند باشد متحمّل مؤنت پدر
شود و ارطامیدورس گوید سپر بتأویل زنی باشد بقدر قیمت سپر و سپر باف بتأویل
بها دری باشد که لشکر بر جنگ تحریض کند سپرز آدمی و غیره مال باشد و از آن آدمی مالی
که از زیر زمین یابند و از آن ماکول اللحم مال حلال و بالعکس و سپرز اسب بخصوصیت
مالی بود که از طرف بادشاه رسد و از آن چهار پایان دشتی مالی که از غریبان عاید شود و از آن
د.. دان مال دشمنان باشد و گویند سپرز بتأویل خزانه و محل مال مردم بود هر چند انرا قوی تر بیند
آن مال مضبوط تر باشد و گویند سپرز موجب ضحک مردم بود و اگر آنرا با قوة بیند دلیل سرور شود
و بالعکس والله اعلم سپرک بتأویل مال بود اما از اندک مرضی خالی نماند سپرزه خوش طعم

گذاشت و چون پر شد آن گره گشاده شد و سبو در افتاد و این سیرین گفت که ریسمان عهد است
چنانچه اشارة بدان رفته و سبو زن و آب فتنه و چاه مکر و این شخص مردی را بخطبه زنی
فرستاده و آن مرد غدر کرده و آن زن را از بهر خود خواسته و چنان بود و شخصی دیگر در
خواب دید که سبویی آب در دست داشت و بشکست و آب باز ماند و هم با وی گفت
و تعبیر کرد که همسرت حامله است یا نه گفت بلی گفت وفات یابد و فرزندش باقی ماند و چنان
شد سبوس بتأویل نیازمندی بود و اگر اهل موضعی سبوس می خوردند در ان دیار نعوذ
بالله قحطی واقع شود سبوسه بتأویل شخصی مضر باشد که بقدر آن سبوسه مضرة
بدیگران رساند و اگر دید که با سبوسه هوی از سر آن می آمد غمگین شود سپنداب
بتأویل غم و اندیشه باشد یا خصومت و افسوس و اگر دید که سپنداب کاری می کرد
بروی افسوس کنند سفیدروی بتأویل مال بود و ظروف و اوانی سپیدروی دلالت
بر خدام کند و رود کسی بود که خبرها رساند سفیدمهره زدن بتأویل مردانرا فضیحت
و علی الجملة آواز آن گروه خبر آن بود و باقی احکام آن از حکم بوق مستفاد است از اینجا باید
دید ستارگان را احکامست یکی آنکه تبعیة تأویل آفتاب تقدیم یافته و حکمی دیگر آنکه
هر کدام را از آن جمله که بیند دلالت بران کند که بصحبت چنان کسی رسد که آن ستاره بوی
منسوبست مثل آنکه زحل دهقانی بخیل سفله بخیل بود و مشتری بزرگی صالح مصلح مصنف

نیک باشد چه چون ستاره روشن نماید دلالت بر غیبت آفتاب و ماهتاب کند و بدلالت
التزامی معلوم شود که ظلمات شب بنسبة زیاده ازان بود که ماه طالع باشد پس کارها
پوشیده را مناسب نماید و بعکس بالعکس و اگر دید که کواکب فرو درخشد کبار ملوک را
بهم هلاک بود یا آنکه محاربه واقع شود و قومی از لشکر بقتل رسند یا قومی از مجرمان بسببی از
اسباب هلاک شوند و گویند ازان کبار کواکب دلیل فوات کبار قوم باشد و بالعکس
عکس و اگر دید که ستاره بر سر او یا کنار او افتاد یا بدست گرفت یا برابر او متحرک شد او را
گزیده پسری آید و گویند ازان سر مصیبت بود لقوله تعالی فاتبعه شهاب ثاقب و اگر
دید که دست در آسمان کرد و ستاره برگرفت و دست در شکم گاو زیر زمین کرد
و آنچه در شکم او بود بیرون آورد مرتبهٔ عالی یابد و اشراف بلاد با وی در مقام
خضوع آیند و بر ایشان وضع منتها کند و کنوز بروی مکشوف شود و اگر کواکب را مجموع
مستقیم احوال بیند دلیل جمعیت و استقامت اشراف اهل آن موضع باشد و بعکس بالعکس
و اگر دید که ستاره را بدزدید چیزی که تعلقی داشته باشد بدزدد یا از بزرگی استغنا
نماید و اگر دید که خود ستاره شد اعم ازان که در آسمان باشد یا بر زمین رفیع
قدر و مرجوع الیه شود و اگر ستارگان بسیار در خانهٔ خود مجتمع بیند او را فرزندان معتبر
باز دید آید یا بحسب آن اکابر در انجا نزول کنند و اگر دید که ستارگان بسیار از خانهٔ او

اصحابی کالنجوم الحدیث و ازین جهت حکایة کنند که در بغداد صالحی بخواب دید
که ستارهٔ روشن از آسمان فرو افتادی و معبران گفتند عالمی فاضل وفات یابد
و دران هفته امام ابو حنیفه بجوار رحمت حق پیوست رضی الله عنه و وزیر عمرو بن اللیث
بخواب دید که آفتاب و ماهتاب با هم مجتمع بودندی و با معبر گفت و تعبیر کرد
که ظاهراً حاجی از درگاه آیته فرار خواند لقوله تعالی وجمع الشمس والقمر یقول الانسان
الآیه و والی سیستان بحکم دشمنی که داشت در تدبیر وحشتی بود و ناگاه ملک بخت
و گنجشر بخواب دید که سلاح پوشیده سوار شد و شعری و زحل و مریخ فرو بردی
و بعد ازان گلهٔ گوسفند چرانیدی و معبر گفت سواری نسبت با تو دلیل سلطنت است
و سلاح امن از دشمن و ابتلاع کواکب دلیل ظفر ازان شعری بر ملک یمن و ازان زحل
بر ملک مغرب و ازان مریخ بر مشرق و شبانی دلیل آنکه رعیت را در کنف عنایت
داری چنانچه واقع شد و لهراسب بخواب دید که تیر بجانب بیت المقدس می انداخت
و زحل را با جمعی در جنگ یافت و دران حال شصت سال از پادشاهی او گذشته بود و دید
که نیمهٔ نانی بر مائدهٔ پیش او نهاده بودی و ازان می خوردی و با معبر گفت و تعبیر کرد که تیر
انداختن عبارة از نامهاست که با آن طرف نویسی و عروض زحل دلالت بر ان کند
که محاربه با ملک بیت المقدس واقع شود و خوردن یک نیمهٔ نان دلیل آنست که یک نیمه

با من سخن گفت و بعد از چند روز او را شهید کردند **سخن چین** بتاویل حمال هیزم باشد چنانکه گویند **شعر** میان دو تن جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

سد بتاویل شرع باشد یا عدل چنانچه در قصهٔ اسکندر آمده که هذا رحمة من ربی وصلاح و فساد آنرا باین اعتبار تعبیر باید کرد و حکم **سدر** بهشتی در تاویل بهشت بان رفتن درخت **سذاب** بتاویل خصومت و داوری باشد و خوردن آن نیز از دیدن و گویند مرشاخی از آن دلالت بر صد درم کند یا صد دینار بحسب حال بیننده **سر** بتاویل سرور و قوم باشد از اقارب یا اجانب و گویند سر باو پدر باشد چنانچه در تاویل بخاری بر سبیل استطراد ذکر رفته و گویند **بیت**

سر بود سروری بخواب اندر سر بزرگی دلیل مال و ظفر

یا علم و جاه و بعکس بالعکس و گویند اگر مرد لشکری سر خود را بزرگ بیند در تعب افتد یا بواسطهٔ جنگ خود بر سر نهد و اگر این خواب بنده بیند دیر آزاد شود و چه سر بزرگ مشکل از چیزی بیرون نتوان برد و اگر عزبی بیند که دو سر داشت متاهل شود و اگر در معارضه باشد ظفر یابد و فقیر را غنی بود و غنی را دلالت بر اولاد رشید باشد یا آنکه خویشی باوی ضدیت ورزد و گویند مرکه بیند که دو سر داشت عمر دراز و کار با ساز یابد و اگر سر را برهنه بیند معزول شود یا مصیبتی کند و اگر مجروح بیند

واگر در سر کوهی سجده کند ببزرگی ظفر یابد و اگر دید که جز بر دیواری یا پشتهٔ سجده کرد در صوم با حلال جمع شود یا از کسی خواری کشد و اگر دید که جز خدا را سجده کرد اعتماد بر مخلوق داشته باشد و خاتمت آن و خامه بود لقوله تعالی افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئاً و لا یضرکم و از اینجا گفته اند **نظم**

سجده بردن بمهر و مه در خواب هست برگشتن از طریق صواب

چنانچه در تاویل آفتاب اشارتی بدان رفته **شعر** ور برد سجده بر ایوان رسد او را دلالت از سلطان

و اگر دید که بی هیچ نیتی سجده کرد خوار و زبان کشد **سحر** و ساحر بلفظ جادو بیان رفته **سخن** گفتن و شنیدن یک تاویل دارد و سخن عربی دلالت بر علم شرع کند یا عز و شرف خصوص چون در آن تکلم فصاحت داشته باشد و از آن فارسی دلیل فایده از اکابر باشد و از آن مغولی دلالت بر تعلم علمی نامشروع کند و از آن ترکی دلیل آن شود که بسخن بر کسی غلبه یابد و از آن عبرانی میراث باشد و از آن هندی دلیل آن بود که او را با مردم بی اصل کاری افتد و از آن زنگی دلیل خبر ناخوش بود و از آن خوارزمی کار مشکل و از آن قبطی صحبت دنیاوی و از آن سقلابی منازعت با مردم نا انصاف و از آن کرجی بر زبان اندم طامعی فرو مانده و از رومی برغم از مردم نادان و اگر دید که بزبانی گفت و شنید که آنرا نمی دانست در کاری متحیر شود

مفارقت نماید واکر دید که آن سر برنداشت ریاست ازوی جدا ماند واکر دید که
سرش از تن جدا شد وآنرا نکاه داشت مالی یابد بحسب حال خود ومریض را شفا باشد واکر دید
که سری در توبره یا ظرفی دیکر داشت وبقیت خون بران بود دلالت بر بزرکی کند که در
حق او دروغی کویند یا خبری واقع بوی رسانند وکفته اند **شعر** کر سر خود ز تن جدا بیند
با بزرکی فراق بکزیند ور سر خود بریده دید دکر زنده بر جای خویش دید آن سر
دانکه کشته شود براه خدای یابد اندر جوان نیکان جای لقوله تعالی **ولا تقولوا
لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء** واکر سرها بریده در موضعی بیند اکابر انجا مجتمع شوند
ونفع پوست ومغز سر ددان کم از ان آدمیان باشد واکر دید که سر آدمی بخام میخورد دیکری را
غیبت کند یا مال او بخورد واکر آن سر نداند که از ان کیست راس المال خود بخورد واکر
دید که پخته خورد سرمایهٔ خود بوجه احسن صرف کند واکر دید که مغزش بیرون افتاد
مایه اش از دست برود واکر دید که باز جای نهاد دیکر باره حاصل کند واکر دو سر بیند
بند هم مال یابد وهم ولایت واکر دید که آن سر بریده با وی سخن خیر کفت دران حکومت عدل
کند وبعکس بالعکس واکر سر زنی بیند از خاتونی بزرک یا زنی منعم نفعی یابد واکر دید که سری در
داشت وزنش حامله باشد پسری آورد واکر دید که سری بکردن والبته بضاعتی بشناسد
یا قرضی کند واکر دید که سر او بسنکی شکسته بود دلیل آن شود که در نماز خفتن مقصر باشد

ظفر یابد چه حضرة رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیبیه بخواب دید که حلق کرده بود وصحابه
نیز حلق کرده بودند ودیکر سال براعدا مکه ظفر یافتند چنانچه در ایت مستشهد اشارة بدان رفته
واکر مردی بیند که موی سر زن خود بسترد یا ببرید یا بچید ورا در باب منزل فضیحتی کند که از
فضیحتی خالی نباشد چه مرغ را چون پر بر کنند در خانه باز ماند واکر این خواب مستورهٔ بیند ها
شود یا شوهر او را طلاق دهد واکر دید که در زمین حرم با کسی کفت تا موی سرش بچید اکس
شوهر او را بزنی دیکر مایل کرداند ومیان بیننده واین کس بدین واسطه نزاع افتد واکر زنی
بیند که تغییر موی سر از بهر مصلحت شوهر می کرد ودران زمان کلمهٔ خیر بر زبان او می رفت
قرضی یا فرضی یا امانتی یا ودیعتی با دار ساند واکر دید که سر مرغ شکاری خورد بقدر آن مال
والی ستمکر خورد وسر کوسفند بریان کرده مال حلال بود یا عمر دراز وکویند اکر دید که بخام
می خورد غیبت رئیس خود کند واز ان تمام جانوران ماکول اللحم این حکم داشته باشد
واکر دید که سری از رئیسی بخرید از ان کس سندی یابد که بدان منتفع ومعتبر شود وسر کاو
دلیل مالی باشد که دران سال حاصل شود واکر بیند که سر او چون سر پیل شد یا از ان شیر یا کرک
یا پلنک بکاری زیاده از حد خود قیام نماید وولایت وظفر یابد واکر بیند که چون سر اشتر
شد بفساد کراید واکر بیند که چون سر اسب شد از پادشاه عطا یابد واکر چون سر خر بیند
بختیار شود واکر چون سر سک بیند خوار کردد وکویند اکر چون سر اسب یا خر یا سک بیند
نقص یابان می

دلالت برخانه دارد وتأویل سرانکشتنی حانست که در احکام آدینه تقدیم یافته وحکم
سراویل بلفظ زیر جامه رفته سرب بتأویل متاعی نازل قدر باشد واکر دید که سرب
می کداخت نجث در افواه افتد وحکم سرپوش در تأویل طبق باید دیدن سرخیزه
یعنی حصبه دلیل زیادتی مال باشد که از پادشاه واصل شود یا آرزوئی که از فوت شدن
آن اندیشه مند باشد بلی اکر دید که آن سرخیزه نابدید شد تأویلش معکوس شود وکفته اند
چون سرخ وروشن بود دلالت بر مال حلال کند وازان بیره رنک مال حرام باشد
سرفه بتأویل شکایتی بود از بلایی نفسانی یا زبانی دیوانی واکر دید که با بلغم خون
برآمد شکایت از طرف فرزندان بود واکر دید که صفرا برامد شکایت از بدخویی بدکوهری
باشد وسرفهٔ خشک دلالت بر شکایتی بیهوده بی موجب کند دید که آهسته سرفید غمخوار ازین
باشد واکر دید که سرفه در حلق او بماند چنانچه نتوانست سرفیدن هلاک باشد وکفته اند
سرفه مطلقا زحمتی باشد از کسان دیوان سرکه بتأویل مالی با برکت باشد لقوله علیه
الصلوة والسلام نعم الادام الخل بلی اکر بغایت ترش بود دلالة بر غم کند ونان وسرکه
خوردن دلیل عمر دراز باشد وصلاح دین وازینجا کفته اند شعر
سرکه عمر دراز دان ووفا وانکه مخصوصست وعنا چنانچه بیش از بین اشاق
بدان رفته وکویند سرکه اکرچه تأویل طول حیوة باشد اما دلیل قلة طرب بود واکر دیکه

از آدمی جدا شود مال و باشد که صرف کند واکر دید که قضا حاجت کرد وبخاک
بپوشید دفینه نهد واکر دید که فضلهٔ خود یا ازان دیکری خورد همان قدر مال
حرام خورد واکر دید که با نان خورد تأویلش آن باشد که با نان وعسل خورد واکر
دید که از تناول آن لذة می یافت بنا مشروع اقدام نماید وبغیر استحقاق میراث یابد
واکر دید که از ما بعد آب خورد او را حقنه کنند وکویند تعبیر این خواب از بعضی از
مشایخ باید پرسید وبنده مطابقه معقوله واکر دید که در جایی مجهول غیر متوضا قضا
حاجت کرد مال خود بی فکر مصروف کرداند واکر دید که بفضلهٔ خود آلوده کشت
در معصیت افتد وکویند بد فعلانرا ننک بود وفقط واکر دید که او را اسهالی بی موقع
واقع شد از دیوان خسارتی کشد وغمکین شود واکر دید که بموقع بود دکارش کشاده شود
ومال حرام بر عیال نفقه کند وتتمهٔ احکام اسهال تقدیم یافته واکر دید که قضا حاجتی
که کرد خشک بود مال بوجه عافیت نفقه کند واکر دید که طاووسی از وی جدا شد از وی
دختری صاحب جمال آید واکر ماهیی جدا شد دختری بدشکل باشد واکر دید که کرمی
یا غیر از آن نوع چیزی بیرون آمد از عیال وهر کدام که نزدیکتر باشد مفارقت کنند
واز جنس مار آن باشد که دورترین عیال از وی فراق جویند واکر دید که خون بیرون
آمد وبدان ملطخ نشد از کناه پاک شود واکر دید که بدان خون آلوده شد مال حرام

مست عز و شکوه و دفع زبان **سرمدان** بتاویل زنی غذای خوان غذای دان
باشد اگر دید که سرمه دانی یافت یا خرید بصحبت چنین زنی پیوندد و میل تاویل بسر باشد
با شخصی که سعی در مصالح مردم کند و بدان وسیله تقرب بحضرت عزة نماید دیدن
سرنج بتاویل غم بود و خوردنش مرض و بکار بآن اشتغال آلایش دنیوی
سرودن بدانچه بوجهی از وجوه با حقایق مطابقتی توان طلبید و اگرچه بطریق
طامات و شطحیات باشد دلالت بر حکمت کند و آن سرود گوی را تاویل بعالم
مذکر کرده اند و الا تعبیر آن سخن باطل باشد و اگر سرود را در بازاری گویند توانگر را
فضیحت بود و درویش را غم و جنون و گفته اند سرود خوش بآواز نرم گفتن
دلالت بر تجارة رابح کند و اگر دید که در راه می رفت و سرود می گفت دلیل خیر
باشد چه تغنی در طریق دلیل تزوج باشد **سروها** بتاویل نیک باشد و اگر دید که سرو
کاو نر داشت از بزرگی فایده یابد و شاید که از قبل دهاقین بود چنانک از آن
کاو گوهی و هرچند بزرگتر بیند نفع آن زیاده باشد و از آن کاو ماده منفعتی بود که
دران سال رسد و سرو گوسفند نفعی بود که از طرف بزرگواری رسد و از آن میش
فایده که از قبل زنی توانگر رسد و اگر دید که سروی عظیم بزرگ از هوا آویخته بود
اهل آن موضع را نعمت و راحت رسد و اگر دید که سر و بر سر او بود از بزرگی قوة یابد

چون بیند که سواره و با ترتیب می رفت و بعکس بالعکس و اگر چنان دید که مقصد معلوم
نداشت از خویشان غایب شود و متحیر ماند و اگر دید که دران سفر با اهل و عیال نقل می کرد
حیرتی دران دیار باز دید آید و گفته اند سفر و پیمودن از جملهٔ خوابهای مقلوبست که
دلالت بر یکدیگر کنند و اگر دید که بوداع جمعی رفت که عازم سفر بودند یا بالعکس حال بر وی
متغیر شود و بعضی ازین احکام در نکتهٔ آداب معبر بحسب اقتضاء مقام تقدیم یافته و حکم
راه و رفتن هر یک علی حده در حرف مذکورست **سفره** بتاویل کنیزک بود یا نفعی که
از سفر عاید شود یا خادم یا کسب شخص و اگر سفره با طعامی محبوب بیند فایدهٔ آن زیاده
باشد و گویند سفره دلیل سفری با راحت بود بدرگاه پادشاه و خوردن **سفوف**
یعنی الخ در دهان ریزند اگر نافع بود بتاویل راحت و منفعت باشد و بعکس بالعکس و حکم
سقابی در تاویل آب گفته شد و مرغ **سقا** بتاویل کودک خرد بود و مادهٔ آن
دختر کوچک و در باقی احکام مثل قمریست که حکم آن علی حده خواهد آمد آن شاء الله و حکم
سقایه بلفظ آب خانه عبارة یافته حکم **سقمان** از تاویل موزه معلوم شود چه
بهم نزدیکست اما تاثیران بیشتر و بلیغتر باشد **سقمونیا** بدیدن غم بود و بخوردن
زیان مگر آنکه بیند که از آن شفا یافت و اگر بیند که از آن اسهالی عظیم یافت بحسب آن
مالش تلف شود و خصوصا چون طلا داشته باشد لان السقمونیا مسهلة للصفراء
بود

سکان شکاری بشکار می رفتند دلیل خیر عام باشد واکر دید که باز کشتند از فزع ایمن شوند
واکر دید که در موضع می کشتند دلیل بطالت اهل انجا باشد وسک بچه بتاویل فرزندی محبوب
بود واکر سیاه بود بزرک قبیله شود واکر سفید باشد محل خلافست چه بعضی کویند فرزندی
مریض بود وکویند ایمانش قوی باشد وکویند کلاب را تعبیر بعید کنند و در حدیث امده
که الکلب من الممسوخ ولهذا طایفهٔ از معبران کفته اند که سک در تاویل شخصی ستیزنده
باشد که بر معاصی دلیر بود وسک شبان دلالت بر فایده کند که از طرف والی رسد
وسک حارس منزل بتاویل دشمنی بود که حفظ اهل بیت ومتاع او کند ومضرهٔ سک سیاه مخفی باشد
وازان سرخ زود زایل شود واکر دید که سکی شد علم از وی مسلوب شود لقوله تعالی
واتل علیهم نبا الذی اتیناه آیاتنا الایه وتاویل سک نیز کرده اند بسبب شعری بمانی که بعد قضا
الله حمیات می شود انرا کلاب می کویند و روایت کرده اند که صدیق رضی الله عنه در میان
مکه و مدینه بخواب دید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب بمکه نزدیک شدند وسکی
ماده بیرون آمدی و آواز دادی وچون نزدیک او رفتند با زانها دو شیر از پستان
او می رفت واین رؤیا بعرض حضرة رسالت علیه الصلوة والسلام رسانیدند و فرمود که
مایه حراست ایشان وشیر باران روی با ایشان نهاد وایشان بوسیله رحم وشفاعت
التماس خواهند کرد وچون ابوسفیان را به بشید او را مکشید سکبا بتاویل جان

وسلام

وسلام و وداع در خواب وبیداری نشان مفارقت باشد و مریض را مشکلتر
سلمه که در اصل درختی بد وبیست بتاویل غم واندیشه باشد سمر بتاویل فرزند
بود وکفته اند از ان اسب وخر وکاو مال بود بقدر انکه بیند واکر بیند که چون این سه
نوع چهارپای که کفته شد سم داشت مالی یابد که بوجود آن نیک مستظهر شود و عمر بخوشی
کذراند سماط همان تاویل دارد که در خوان کفته شد وکفته اند وصیی باشد که
مال ایتام خورد سماق بتاویل خصومت ولجاج بود و خوردنش بتر از دیدن
سمانی که در اصل مرغیست مشابه بکنجشک که چون هدهد کلاهکی دارد و بیشتر مردم
انرا سلوی خوانند بتاویل غلام بچه باشد یا خدمتکار زاده وکفته اند رزق حلالی
زوال بود لقوله تعالی وانزلنا علیکم المن والسلوی واکر بیننده را غلام وخدمتکار
نباشد دلالت بر فرزند او کند سمسار بتاویل شخصی باشد که نی قدرتی دعوی
نخا کند ومردم را بعطا فرماید سمور بتاویل کافری ظالم زن باشد یا منعمی غریب
بی نفع وحشی طبع واکر دید که او را خبر کرد دختری غریب را ازالت بکارة کند سنبل
نازه بتاویل مال وستایش باشد بقدر انکه بیند که وازان بژمرده وخشک برخلاف آن
بود واکر دید که سنبل را باتش بسوخت بآن مقدار از دیوان خسارة کشد و تاویل
سنبل بفرزند نامدار نیکوکار نیز کرده اند سنبوسه بتاویل رزقی مخفی باشد وکفته اند

حکم آن در تاویل آتش

بتاویل سخن خوش باشد در باب کسب وکار وگفته اند اگر دید که سنگی در خانهٔ او افتاد اگر دختر
داشته باشد دامادی بخانهٔ او آید والا او را پسری متولد شود بی‌بخت دل بود وحکم سنگ
آتش وسنگ تراز و مغناطیس هر یک بحسب حرف در مقام خود مذکور است و سنگ
استره بتاویل ارسطاطالیس دلالت بر حرکت کند وطیب نفس واگر دید که سنگ استره
یافت دلیل آن شود که در حرکت حدتی داشته باشد چه اگر آن سنگ حدتی ندارد دیگری را
تیزی گرداند وگویند سنگ استره بتاویل زن باشد سنگ پاشنه خادم آن کس بود که پای
بوی منسوب باشد وگویند مطلقا خادمی بود که زینت کار شخص دهد وگویند ناصحی بود
که مردم را بترک معصیت فرماید چه تاویل حرکت بجا هست چنانچه شرح آن تقدیم یافته
سنگ پشت بتاویل عالمی عامل بود وگوشت او علم باشد با تعلم بطریقهٔ زهد واگر او را
در حالتی نامتناسب بیند دلالت بر عالمی کند در میان طایفهٔ جهال که از علم او بی‌خبر
باشند مرغ سنگخوار بتاویل ابله بود واگر بیند که او را بگرفت با ابلهی در افتد یا بکاری
دشوار گرفتار شود وتتمهٔ این حکم در نکتهٔ ثانی در فصل دوم بعد از بیان اضغاث احلام
تقدیم یافته وگوشت او کسبی باشد که برنج حاصل شود وحکم سوار شدن در ذیل
اسب گفته شد واگر دید که جوقی سواران مطیع او بودند بر مثال آن قوم سروری یابد
واگر دید که جمعی در آمد همه باران سخت بارد واگر ایشان را با جامهای سبز وسفید بیند انجا صالحی

وعزیز شدن وحاجت روایی از جای ناامیدی ونسا دلیل طول عمر باشد ومیراث از
زنان مایده دلیل بلند شدن کار بود ومساعدت روزگار وتقوی ویقین وفراخ
روزی شدن انعام دلیل یافتن اشتر وگاو وگوسفند بسیار باشد وکریم نهادی
وانتظام امور دینی ودنیوی وروا شدن حاجات اعراف دلیل صدق ایمان
وحقیقت ایقان باشد انفال دلیل ظفر باشد بر اعدا ویافتن غنایم توبه دلیل طیب
عیش باشد وموت با توبه یونس دلیل ثبات بر عبادت باشد واز سحر وکید
ایمن بودن هود دلیل سعت رزق باشد از زراعت یوسف دلیل
فرج بعد از شده بود وظفر ودولت دارین رعد دلیل عیش خوش بود ودشمنان
از وی هراسان باشند وبا دعوات انبیا باشد ولیکن زود پیر شود ابرهیم
دلیل آن شود که دین دار وپسندیده کردار است حجر دلالت بر آن کند که
مرضی خالق ومشکور خلایق شود نحل علم وصحت یابد ومحب اهل بیت مصطفی علیهم
الصلوة والسلام بود بنی اسرائیل دلیل استقامت دین واز کار دین مراتب اعلی
یافتن وظفر بر اعدا الکهف دلیل طول عمر باشد وآنکه مشیر ملوک شود ومراد یابد
مریم دلیل آنکه در دین ودنیا بیگانه باشد طه دلیل آنکه سحر در وکار نکند وعمل
سحره باطل گرداند وفرج بعد شده یابد انبیا دلیل یسر بعد العسر باشد وعلم ادیان
با مومنان

و بیشتر آمرزیده شود **مؤمن** دلیل افاضت خیرات و رفعت درجات بود
مصابیح دلیل قربت باشد و آنکه مردم را هدایت کند **عسق** دلیل عمر دراز شود
و آنکه حساب بروی آسان بود **زخرف** دلیل صدق قول و حسن فعل باشد و آنکه
طاعت بسیار کند **دخان** یافتن نعمت باشد و معاونت حق و تهجد **جاثیه**
دلالت بر توبه و خشوع کند **احقاف** دلیل آن باشد که عجایب قدرة بدیده
بصیرة مشاهده کند و مطاوعت والدین نماید و قال الصادق علیه السلام من رأی انه
قرأها اتاه ملک الموت فی احسن صورة و کان به رؤفا **سورهٔ محمد** صلی الله علیه و آله
وسلم دلیل آن شود که بر دشمنان ظفر یابد و گزیده خصال شود و در قیامت بزیر علم
مصطفی علیه الصلوة والسلام حاضر باشد و **فتح** دلالت بران کند که توفیق جهاد یابد و
یافتن نصرة و ظفر بر اعدا و **حکایت** کنند که خلیفه المعتمد علی الله بخواب دید که انا
فتحنا بر سینهٔ وی نوشته بودی و چون بیدار شد رسول یعقوب بن اللیث با مکتوبی
رسیده بود و فرموده که بحق حرمه صفار و گفت بازگردید و متوجه یعقوب شد و او را منهزم
گردانید و منصور بازگشت **حجرات** دلیل صلت رحم باشد و **ق** دلیل بعثت
انبیا بود و آنکه فراخ عیش باشد **والذاریات** دلیل توفیق احسان باشد و دشوارها
بر دست او آسان شود و از زراعة منعم گردد **والطور** دلیل آن باشد که در خیرات کوشد

والله اعلم **مرسلات** دلیل سعت رزق و استحقاق رحمت بود و آنک از کذب
بظاهر و باطن محترز باشد **نبأ** دلیل آن بود که در قدرة باری تعالی تفکر بسیار کند و در
عمل صالح کوشد و کارش نیک و نامش بلند شود و ثواب و ثنا یابد و مرفه احوال شود
والنازعات دلیل آن شود که از رنگ و خیانت مبرا شود و در سکرات ایمن باشد
الاعمی دلیل آن شود که زکوة و صدقه بسیار دهد **تکویر** دلیل آن باشد که از جانب مشرق
سفر بسیار کند و فایده ببیند و احیا تا از درد چشم اندیشد **انفطار** دلیل آن بود که بصحبت
ملوک فایز شود و کرامت یابد **مطففین** دلیل آن باشد که بر تقوی و عدل و امانت
ثبات نماید و خاتمت کارش بسعادت بود **انشقاق** دلیل آن باشد که نسل او بسیار
گردد و در قیامت نامهٔ او بدست راست دهند و حساب بروی آسان گردد
بروج دلیل فرج بعد از شدة باشد و دانستن علم نجوم و یافتن درجات عالیه **طارق**
دلیل آن باشد که او را فرزندی پارسا آید یا از فرزندی خبری بوی رسد و تسبیح
و تهلیل بسیار کند **الاعلی** دلیل آن باشد که ذکر و تسبیح بسیار کند و کار دشوار او آسان
شود **غاشیه** دلالت بر بلندنامی کند و آنکه توفیق توبه یابد و از هول قیامت
ایمن گردد و در رضای حق تعالی کوشد **فجر** دلیل آن باشد که هنر و بزرگوار شود
و از غیب او را روشنایی رسد **بلد** دلیل آن باشد که اطعام و رعایت ایتام دوست دارد

قومی را از اهل کفر هلاک کند **والعادیات** دلیل آن شود که از بهر جهاد اسبان دارد و بعدوا ندن
مایل باشد **القارعة** دلیل آن شود که کرامت علم و تقوی یابد **التکاثر** دلیل آن باشد که
مجد و زاهد کردد **والعصر** دلیل آن باشد که اعانت حق نماید و صابر باشد و بعد از خسران
تجارتی رابح رسد **همزه** دلیل جمع مال شود و صرف آن بخیرات باشد و فتحی
بزرک بدست او بر آید **فیل** دلیل آن باشد که بسبب احسان محبوب خلق شود **قریش**
دلالت بر کاری نیک کند و ظفر بر مخالفان و ازغا و فایمین شدن **ماعون** دلالت
بران کند که نماز کم کزارد و با کاهل نماز ان صحبت دارد و کویند جمعی با وی مخالفت کنند
و بعد از ان بر ایشان ظفر یابد **کوثر** دلیل آن باشد که دولت و نعمت یابد و بواسطۀ
کثرة صلواة و صدقة بثواب بسیار رسد و شاید که عطاها نکرانمایه یابد و دشمنان
مذموم و منقطع شوند **کافرون** دلالت بر معادات کفار و جهاد کند **نصر**
دلیل فتح و ظفر و نصرة شود و اکر عدل سلطان و قاضی بیند دلیل قرب اجل بود و این
خواب نسبت با بنده درکاه از جمله مجربات است **ابی لهب** دلیل آن باشد که منافقی با وی
عداوة ورزد و خدای تعالی آن منافق را هلاک کرداند **اخلاص** مستجاب الدعوة
شود و اندک عیال و خوش عیش کردد **فلق** دلیل آن باشد که بر وی سحر کنند و عاقبت
از ان خلاص یابد و از تمامت آفات ایمن کردد **الناس** همچنین از شر سحر... ایمن باشد

وهم یعلمون و انکه در آخر خوار شود لقوله تعالی **ولا تطع کل حلاف مهین** و اکر بیند که
سوکند بطلاق خورد از جهت خطاب دیوان مستغرق کثرت قروض شود و کویند
سوکند خوردن دلالت بر عز و رکند بدلیل **وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین فدلّیهما
بغرور** و کویند سوکند دروغ در خواب و بیداری دلالت بر خسرانی کند لقوله علیه الصلوة
والسلام **ان الیمین الغموس یدع الدیار بلاقع یعنی الیمین الکاذبة** و**حکایت**
کنند که یکی از نصاری بخواب دید که جمعی از معارف سوکند می خوردند یکی بخدای تعالی
و باقی هر یکی بچیزی و با اسقف کفت و تعبیر کرد انکس که سوکند بخدای یاد کرد صادقست
و دیکران کاذب چنانچه در انجیل آمده **سمعتم انه قیل للاولین لا تحنثوا فی یمینکم
ولکن اتموا الله یمینکم و انا اقول لکم لا تحلفوا بالسماء هی التی کرسی الرب و لا با
لارض و لا برأسکم لانکم لا تستطیعون ان یرید و افیه شعرة واحدة سودا و لا
بیضاء ولیکن کلامکم نعم نعم و لا و لا** **سوهان** بتاویل سخن درشت باشد
که در باب اصلاح کویند و اکر دید که آهن را می سود حل مشکلی کند و اکر دید که آنرا احتیاج
بسودن نبود بدان قدر زمانی کشد و اکر دید که آن آهن از ان دیکری بود زبان انکس را
باشد و کویند تعبیر سوهان بلسان باید کرد تا اصلاح و فساد آنرا باین جهت متعلق کنند
و حکم **سهیل** در تاویل ستارکان تقدیم یافته و در تاویل **سیب** اقوالست

بواحدة لا تحلفوا

اشارتی بدان رفته ولاجرم بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و تا نشر خورد نشن من کل
الوجوه بیش از دیدن بود و بعضی بر آنند که سیب دلالت بر کنیزک کند و درخت سیب
بتاویل مردی محتشم سبک روح لطیف سخن دلنواز باشد و گویند بیمنی مبذر بود و **حکایت**
کنند که هشام بن عبد الملک پیش از خلافت بخواب دید که نوزده سیب و یک نیمه سیبی بوی
دادند و معبری تعبیر کرد که نوزده سال و نیم خلیفه باشد و چنان شد و یکی از صلحای سیستان
پیش از خروج یعقوب بن لیث بخواب دید که در خانهٔ عبد الرحمن ابن الصفار درختی سیب بر
بودی و اصلی قوی و فرعی مرتفع داشتی و زر و نقره از آن باریدی و دران خانه یکی آنرا
قرا خواندی که وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و معبر گفت
ازان خانه مردی برخیزد که در شجاعت بمثابت آن درخت باشد و انشاع او
آن شاخها و تقطر ذهب و فضه دلیل اجتماع کنوز بود دران موضع و عاقبت
یعقوب خروج کرد و ازان نوع عروج نمود و از و نقل می کنند که **شعر**
ملکت خراسان و اطراف فارس — وما کنت عن ملک العراق بآیس
و حکم **سیری** در تأویل گرسنگی مشبع خواهد آمد و گفته اند سیری بتاویل تحصیل مال باشد
از کسب **سیر** بتاویل مال حرام باشد و مع ذلک شنیع بود بواسطه نتن و گفته
اند دلیل غیبت باشد یا ندامت یا غم یا گریه اما اگر پخته باشد و خورد از غیبت توبه کند

زنی بزرگ صاحب جمال بود و کشتن او بنا بر ازالة البکارة تعبیر کرده اند و اگر دید که از دست او
بپرید زن را طلاق دهد و گویند سیمرغ بتاویل بزرگی مبتدع باشد که مصاحبت با مردم
ننماید و اگر دید که بر وی نشست ملکی یابد که مثل آن در خیال نیاورده باشد بحسب حال
مرتبه جاهی یا فایده مالی بوی رسد و اگر دید که سیمرغ را صید کرد با ملکی بزرگوار مکر کند و اگر
دید که آنرا بغرو خست بر وی ظلم کند و اگر دید که بی حیلتی آنرا صید کرد او را پسری
ضعیف عقل آید و گفته اند تاویل سیمرغ مطلقا زن جمیله باشد اعم از آنکه ماده بود یا نر
سینه بتاویل حکمت و شریعت بود لقوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام
و بنا بر این فراخی سینه دلیل قوت ایمان باشد و بالعکس و گویند دلیل حلم بود و بالعکس
و اگر کسی که در بیداری موی بر سینه نداشته باشد و بر آنجا موی بیند وام دار شود و اگر
دید که سینهٔ او گرفته بود تنگ حال شود و باشد که در مضیق افتد و اگر دید که مجال تنفس نداشت
هلاک شود و اگر دید که سینهٔ او گرم تر از سایر اعضا بود بر خویشان مهربان شود
و **حکایت** کنند که یکی از ملوک هند بخواب دید که سینهٔ او تنگ شده بود و با برهمن
گفت و تعبیر کرد که اگر صاحب این رؤیا حلیم بود جزوع شود لیکن عمر دراز یابد
و همچنان شد و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که موی بسیار بر سینه داشتمی
و آنرا گره می زدم گفت امانت مردم داشته باشی و نیک باحتیاط محافظت نمای

وتأویل آن بمردم صاحب حسن نظر کرده اند وشانه که بران چهار پای خرند بتاویل خادم
باشد که خدمت خدام کند وشانه یا فند کان دلیل بر سفر باشد چه تأویل الفتن بسفر رفتنه
وشانه تراش مردی باشد که تفرج خواطر کند وبتفریح عموم قیام نماید وشانه آدمی بتاویل
زن بود وازینجا گفته اند شعر کتف مرد زن بود در خواب
دست باشد برادر واحباب وگویند همان حکم دارد که در دوش گفته شد وشانه
گاو وگوسفند دلالت بر کنیزک کند ووجود وعدم آنرا باین ضابطه تعبیر باید کرد واگر
دید که گوشت ازان باز کرد وخطها معهود ازان پیدا شد دران سال باران بسیار بارد
واگر ساده بیند بر خلاف این تعبیر باشد واگر دران سیاهی بیند دلالت بر فتنه کند و سرخی
دلیل بسیاری نعمت وامن بود واگر سرخی با سیاهی امیخته بیند نعمت بی قیاس بمردم
رسد ونرخها ارزان شود وزردی دلیل بیماری باشد واگر بر کناره آن خطوط زیاده
از معهود بیند دران سال مرگ بسیار واقع شود وتمام این احکام که تعداد رفت
دران سال باشد وحکم **شاهسپرم** در ریحان گفته شد وازان تخم وتأویل تخم کاشتن
تقدیم یافت **شاهین** وحشی بتأویل فرزند نامدار بود وغیر آنرا تأویل بوالی
ظالم بی وفا کرده اند وشکار او عطیه باشد که ازان والی رسد بقدر آنچه بیند واگر بیند که
خود شاهین شد ولایتی یابد وزود معزول شود وحکم **شاهین طیاره**

سخن مکروه بود واگر دیده که خویشتن

جمع آمدند واو را می گزیدند در زبان عوام افتد وگفته اند اگر شپش در پیراهن نو بیند دلالت
آن هم بر مال باشد وهم بر جاه بحسب حال شخص وازان پیراهن کهن اگر کسی بیند که مرضی
داشته باشد ممکن که زیادت شود واگر شپش بسیار بر زمین بیند دلالت بر خروج قومی ضعیف
کند واگر دید که پیرامون او می دویدند وازان تفرقه نداشت با ایشان اختلاط کند
واگر دید که در نظر او مکروه می نمود جمیع اعدا باشند که مضرتی بوی نتوانند رسانید واگر
دید که شپشی از اندام او بپرید غلامی یا شاگردی از وی بگریزد وگویند شپش بسیار ملوک را
لشکر باشد ووزرا را اتباع وشحنگان را اعوان وقضاة را ملازمان وعلما را تلامذه وتجار
را خدام وصناع را کارفرمایند کان ومرضی را طول مرض واگر دید که شپشی زنده را بندا
خت فعلی حرام کند وسرگردان شود چه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ازان نهی
فرموده واگر دید که حاشا ازان خورد غیبت کسی کند که شپش بوی منسوب بود وگویند
اگر دید که شپش اندک از اندام یا جامهٔ خود پاک کرد از غم فرج یابد وجاماسب گوید اگر دید
که شپش از جامه بر می گرفت در حق او دروغی گویند ودر **حکایت** آمده که شخصی با امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چنان دیدم که شپشی بر زهار من دویدی گفت ملاحظهٔ
احوال اهل خود واجب دان تا دیگری متعرض او نشود که ترا غمگین کرداند چه یک شبر را
یک شبر تمام بود والحر تکفیه الاشارة و**شپشه** که در پوستین وجامها صوف وابریشم

وعیش و مال واز ان ترش غم واندیشه بود واز ان تلخ چون نافع افتد دلیل صلاح
دین و دنیا شود و کفته اند هر شرابی که از بهر داروخورند صلاح دین باشد وانچه از بهر لذة
خورند مصلحت دنیا وآنچه با بل بطعی معین نشود دلالت بر ثنا و ذکر خیر بیننده کند وکویند
تأویل اشربه باعتبار رایحه اش قرابا شد بحسب عادة معهود اهل فقر نیست که در زمان صحبت
تأویل شرابی کنند مبنی برین مقدمه نسبت با ایشان دلیل مرض شود وحکم **شراب مسکر**
در حرف نون بلفظ نبید می آید وشرابی که عبارة ازین کوزه است بتأویل زن بود
یا مال یا کنیزک یا خادم خانه وحکم جامه **شرب** که در اصل لغة کتان رقیقست چون
انرا بحسب اصطلاح اعتبار می کنند در تأویل جامها بیان رفته واکر دید که **شربتی**
بامیری داد وبرخاست درویشی بر حرفتی دلالت کند که وجه معاش از ان بدست
آورد وانتعاش یابد و**شرکة** دلالت بر انصاف کند اکر دید که باکسی مشارکة
نمود وانصاف یکدیکر بدهند وشریک پیر بخت بیننده بود واز ان جوان دشمنی منصف
که بیننده از و خایف بود و حال انکه از یکدیکر مفارقت نمایند **شرم** داشتن بخواب حکم
بیداری دارد و دلالت بر کمال ایمان کند لقوله علیه الصلوة والسلم الحیاء من الایمان
خاصه چون بیند که خدا یرا کاری می کرد واز ان شرم می داشت مثل انکه یکی از اکابر بیند
که خدمت صلحا می کرد بلی اکر بیند که از کاری ناشایسته شرمکین بود تأویلش معکوس شود والله اعلم

منع کند وکویند شغال بتأویل دشمنی دانا بود از اقارب واکر دید که شغال با وی بازی
می کرد زنی بر وی عاشق شود واکر دید که شغال زوی می کریخت از جهت ضمانی غرامتی
کشند وشیر شغال بتأویل فرح بود از غمام غمها بحسب حال بیننده وکوشت او مال حرام باشد
وموی وپوست واستخوان او همین حکم دارد واکر خود را در **شغلی** بیند دختری کم
خواهد وازاله بکارتش کند لقوله تعالی ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل یعنی فی الاقتضاص
الابکار **شفاعة** بتأویل غش وخیانت باشد **شفتالو** همان حکم دارد که در زردالو
کفته شد وتعبیر آن به پسر وغلام نیز کرده اند وکفته اند شعر هر که بیند بخواب شفتالو
بر کنیزک دلیل خواهد بود واکر دید که شفتالو از درخت جمع می کرد از بازرکانی منفعتی
یابد وکویند درخت شفتالو بتأویل تاجر تیز دولت کرده اند که مال وجندانی نیابد وکویند درخت
شفتالو بزرکی دلیر ثابت قدم باشد که بر مردم انعام کند و در جوانی مالی جند بدست
آورد وهم در عهد شباب وفات یابد وکویند شفتالو در غیر وقت مرضی مخوف باشد
واکر دید که از درخت می چید از مراضی بقدر آن مال یابد وخوردن شفتالو شیرین یافتن
آرزو باشد واز ان ترش دلالت بر خوف کند وحکم درخت شفتالو نشاندن در تأویل
باغ بیان رفته وحکم **شفشه** حلاجان بلفظ جویه در قلم آمده **شقراق**
که انرا بپارسی کاسکینه کویند بتأویل زنی با مال وجاه باشد تأویل **شکار** کردن نکته
کند بقدر رغبت...

آن زیان بمالکش عاید شود و از انکستن چیزی که واجب بود مثلا چون آلات مناهی دلیل عمل صالح شود و گفته اند بیت **شکل** خوب و صورت نیکو دیدن باشد احوال او بکو دیدن **شکم** را بچهار وجه تاویل کرده اند علم و فرزند و خویش و مال و صلاح و فساد و صغر و ضخم آن بیکی ازین چهار جهت تعلق گیرد و تاویل آن بخزانه نیز کرده اند و اگر دید که گرمان آلت شکم او می خوردند عیال او مال او خورند و اگر دید که بشکم می رفت اعتماد بر مال کند و اگر شکم را بی گرسنگی خالی بیند دلیل قلت مال بود و بعضی از بن احکام در تاویل گرسنگی باید دید اگر دید که شکمش شکافته شد دلیل مصیبت بود و اگر دید که سوراخی در شکم داشت از همسر ایمن نباشد و اگر دید که والی شکم رعیت می شکافت خانه ایشان بکاود و مالشان بردارد و در شکم دلالت بر انفاق مال کند بوجه معصیت و ندامت از آن و توبه کردن و تتمه این حکم در تاویل در دشت افتاده و **حکایة** کنند که رای ملک هند بخواب دید که شکم او آماس گرفته بود و بهتر گشته و بابر همن گفت و تعبیر کرد که دلالت بر صحت بدن و قوت نفس و کمال عقل دارد و عما قریب آثار آن صفت ظهور یافت **شکنبه** آدمی تمام جانوران مال بود و حکم حل و حرمت آن بحسب گوشت باید کرد و حکم گیپا در کاف باید طلبید **شکنجه** بتاویل خواری و گرفتاری باشد **شکنه** نجار بتاویل شخصی باشد که با وجود او از غایت طمعی که داشته باشد هیچ مصلحت با آخر نرسد

بخود الحاق نکند **شلغم** بتاویل غم بود و خوردنش نیز از دیدن اما پخته به حال به از خام باشد و گویند شلغم زنی روشنایی بود و کشته زار آن دلالت بر فرزندان مخزون کند و حکم بلفظ عدد مذکور است **شمشیر** در نیام بتاویل زن بود چنانچه از لقمان حکیم علیه السلام مرویست که المرأة کالسیف الاثری ما احسن منظره واقبح اثره و گویند زن حامله باشد و حکم شمشیر بچه را بود و از آن نیام حامله را و صلاح و فساد آن با بیشان تعلق گیرد و اگر عزب بیند تاویلش بخود باز گردد و آن کلمة الحق باشد بحسب تیزی و براقی شمشیر یا سخن ناموجه باطل نمای باشد بحسب خلل شمشیر چه تاویل شمشیر بحجت و دلیل نیز کرده اند لقوله تعالی سلقوکم بالسنة حداد و تفسیر السنه درین آیت بسیوف کرده اند و ازین جهت گویند اگر بیند که در شهر مسلمانان شمشیر می زد با قبح وجوه زبان درازی کند و اگر دید که شمشیری جایی نهاده بود در آن مقام صاحب سیاستی خاموش مهیب باشد که الشجاع الساکت امهیب و اگر دید که آن را برگرفت بتندی طالب حقی شود و اگر دید که نیام بی شمشیر حمایل کرد متقلد امانتی شود و اگر متامل بیند که زنش را یا دیگری شمشیر برهنه بوی داد یا خود از نیام برکشید و را پسری آید و عز و فرمان روایی باشد یا آنک بقدر و حسب پایه خود مایه یابد و اگر دید که شمشیری در نیام بوی دادند و در معارضه باشد ظفر یابد و اگر دید که شمشیر برکشید و زنگ

ویکی منافق بترتیب جواهر جهار کانه که تعداد رفت وکویند اکر دید که شمشیر او جون آینه
می درخشید از بزرکی مرتبهٔ باید بحسب آن درخشیدن وشمشیر بازی دلیل مهابت بود
در ولایت داری یا فصاحت وبلاغت در سخن کزاری تاثا ویل شمشیر که کند بولایت
یا بتکلم واکر دید که شمشیری حمایل کرده بود واز درازی بر زمین می کشید یا قوة تحمل آن ندا
از ضبط ولایتی که بوی سپرده باشند یا کاری که در اهتمام او کرده عاجز ماند وعلی هذا
القیاس تعبیر باید کرد واکر دید که دوال یا بند شمشیرش بکسخت آن کار وبار از دست او برود
یا از زن بوجهی از وجوه مفارقت نماید وکویند اکر دید که کسی را بی جنک شمشیر زد نام آن مجروح
بوسیلهٔ وی مشهور کردد واکر دید که خون ازان روان بود بی کناهی بر وی ستم کند یا او را
بمالی حرام متهم کرداند واکر جامهٔ ضارب بدان ملطخ شود از مجروح مالی حرام یابد وکویند
شمشیر کرتاویل شخصی قوی حال فصیح مقال شود وموکد این معنی بل بیان این دعوی در نکتهٔ ادا
معبر از خواب حسن بصری وتعبیر ابن سیرین تقدیم یافته و**حکایة** کنند که هشام بن عبد
کفت جنان دیدم که شمشیری کشیده داشتم ویک طرف آن بر زمین نهادم بطریقهٔ
عصا کفت اهل حرم حملی دارند کفت بلی فرمود که ظاهرا والعلم عند الله پسری آورد وصاحب
شجاعتی از منوط بخواب دید که شمشیری را فرو برد وبا بر همین کفت وتعبیر کرد که زود باشد که
مال دشمن خوری وجنان شد وکفته اند اکر کسی بخواب بیند که شمشیری او را فرو برد مار زی الی

قیاس باید کرد تا بر وی دشخوار بوده یا آسان واکر دید که پشت شنا می کرد حاکم بر وی خشم
کیرد یا عمل بر وی مشوش شود واکر دید که بشنا برود خانه بکذشت تا بمقصدی رسید بخد
والی ظالم مشغول کردد واز وی مراد یابد واکر دید که از شنا می ترسید از حبسی یا مرضی که
بر وی دراز شود خایف باشد وخوف بحسب بعد از ساحل باشد واکر ظن برد که خلاص
نخواهد شد دلالت بر موت کند دران غصه واکر دید که در شنا بود وبیش ازان که بیدار شد
از آب بکذشت به ازان باشد که میانهٔ شنا بیدار شود وجاماسب کوید هر که بیند که شنا
می کرد در مخاصمتی مغلوب شود والله اعلم **شنکرف** همان حکم دارد که در سرخ کفته
آمد **شهرستان** بنا ویل دین محکم بود ودر دیکر احکام حکم حصار دارد وتاویل آن تواند که
ملک نیز کرده اند یا بزرک قوم وکفته اند اکر شهرستانی را از دور بیند تعبیر آن بمردی عالم
باید کرد وکویند شهرستانی که وطن شخص بود تاویل بند را باشد وازین جهت جون شخصی
بخواب دید که شهرستانی او بزلزله خراب شد ومعبر کفت پدرش تغل آورند وجنان شد
و**حکایت** کنند که وکیع با طایفهٔ ازدی متوجه خراسان شد وبخواب دید که شهر
شهرستانی فرو افتادی وا و اعاده کردی وبا معبر کفت وتعبیر کرد که جمعی اشراف از مرتبه
در افتند وتبدیر تو انتعاش یابند واکابر نیسابور بعد از تفرقه بوجود او استظهار یافتند
شهرها آنست که اکر بیند که از شهری بشهری منتقل شد زن را طلاق دهد واین خواب

رنج وبلا کشد وازان ارمنیه دلیل صحبت دون همت باشد وازان روم حاجت روایی
وکامکاری وازان فرنک انتظام امور دنیوی وضعف دین وازان شروان دلیل
شر باشد وتاویل شهرها مفرد بدین وجهست بغداد دلالت بر امن وسلامت احوال
دینی ودنیوی کند ویمن ایمن شدن از خوف وطایف سفر بسیار وبصره وکوفه نصیب
یافتن از علوم وواسط دینداری وپرهیزکاری وحلوان عیش خوش واصفهان
صحبت یکی از اکابر وکرمان مراد وحلب همین معنی وشاید که از مر پادشاهی یا بزرگی بزرگ
باشد وانطاکیه فایده از بزرگواری واگر خود را در جزیره بیند در امور دنیوی سرگشتگی
یابد واگر خود را در مصر بیند عزیز شود واگر در عموریه بیند آبادان شود وقسطنطنیه
دلیل ضعف دین بود وقیصریه دلیل نفع از پادشاه واخلاط آشفتگی کار ودربند بستگی
کارها وتفلیس نقصان مال وگنجه عکس آن ومراغه راحت وتبریز شفا وزنجان اندوه
وهمدان جاه ومال وقزوین صحبت اکابر وری سوگند خوردن از بهر کاری وگرگان
داوری وخصومت ودهستان غم واندیشه وآمل خیر وخرمی وبسطام وبادغیس ظفر
وشادمانی وساوه زیان مالی ومرو خیر ومنفعت وبلخ بشارة وغزنین نفع از تجارة
وسکندریه ندامت سرانجام وسقلاب زیان مالی وشیراز عافیت وپارسایی وحکم

شوا

بلفظ بریان کن تقدیم یافته وتاویل شوایی ازان مستفاد شود

دلیل بد شود واگر دید که چهارپایی می دوشید وبجای شیر خون می آمد با پادشاه
خلاف کند واگر بیند که زهر می آمد مال حرام یابد وحکمی ازین احکام بر سبیل استطراد
در تاویل آب ناخن تقدیم یافته واگر دید که شیر از زمین بر می آمد در آن دیار ظلم رود
وشیر فیل عداوة بزرگان باشد وشرب آن مالی که بجهد حاصل شود وشاید که از قبل
دیوان باشد وشیر یوز وخوک مال حرام یا تغیر عقل وگویند اندک مالی حلال بود لقوله
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه الآیت وکان که اندک آن مرخصت واگر دید
که کودکی را شیر می داد زنش بوقت زادن ملال یابد وشیر شیر تاویل خصومت بود با خویشان
یا خوفی عظیم یا مال ظالم وشیر گاو وگوسپند مرضی باشد که زود بصحت انجامد وگویند
ازان روباه همین حکم داشته باشد وگویند اندک رزقی باشد که از معاملی حاصل شود
وخوردن شیر گاو بنده را آزادی بود ودرویش را توانگری وشیر هرچه آنرا شیر تاویل باشد
دلیل یافتن آرزو باشد بلی شیر گزندگان دلیل مصالحت میان او واعدا بود وگویند
اگر دید که شیر مار خورد کاری کند که مرضی حق تعالی باشد یا از بلاها نجات یابد وشیر کبوتر
اندک مرضی باشد وازان گربه همین حکم دارد اما با اندک خصومتی باشد
گویند شیر پلنگ وببر وشیر تاویل مالی بود که بسبب عداوة ظاهر شود وگفته اند
قاعده کلی در حکم شیر انست که ازان ماکول اللحم مال حلال بود وبالعکس حرام

میشی یا نعجة الله اکبر و اعلم بر در خانهٔ او می کذشت و شیر بر وی عرضه می کرد و او رغبت
نمی نمود و این صورة چند نوبت میان ایشان مکرر شد تا آخر الامر در محل قبول آورد و با ابن
سیرین کفت و تعبیر کرد که این خواب دلالت بر رشوة دارد که در اول مردود شود و بعد
از آن قبول کند و او تصدیق نمود و بعضی از احکام شیر در تأویل پستان تقدیم یافته
شیر ازکاو همان حکم دارد که در ترف کفته شد و حکم **شیره** در تأویل انکور سابق رفته
مطلقا بتأویل علم باشد یا ثنا یا روزی حلال چنانچه در نکتهٔ قانون التعبیر اشارتی بدان رفته
و کویند شادی باشد با کنیزک خوب و یک لقمه از آن دلالت بر سخنی لطیف کند چنانچه در
تأویل حلوا کفته شد و صاحب منظومه کوید شعر هرچه شیرین نشاط و راحت دان
کر ترش شد بلا و رنج و زیان **شیر** بتأویل پادشاهی مهیب باشد و ملاطفه
و مخالفهٔ او را بدین دستور تعبیر باید کرد و کویند نسبت با ملازمان پادشاه و لشکری
بود و نسبت با رعایا والی و نسبت با مملوک مالک و از این بیر تابعی نسبت با متبوع او تأویل کرد
و کفته اند شعر شیر را دشمنی مسلط دان و اکر بر وی نشست شد سلطان
و اکر دید که در حالت رکوب از شیر می ترسید بلا مبتلا شود و اکر دید که او شیر را می دید
و لا ینعکس و از وی بکریخت بر دشمن ظفر یابد و از تخاوف ایمن شود و اکر دید که ملاقی شیر شد و از شیر
بکریخت از شدتی مثل خطاب پادشاهی یا مرضی مخوف فرج یابد و اکر دید که با شیر خفته بود

و بعضی تأویل رؤیت شیر بباری تعالی کرده اند و عبادة و موجبات تقرب بحضرت عزت
بدلیل نقل بر سیما علیه السلام که منقول شده و کفته اند تأویل آن سفری باشد در طلب علم
و اکر دید که خود شیری شد ریاستی یا بحسب حال قوتی یابد و کویند اکر دید که کوشت
شیر خورد سخنی مکروه شنود یا در حق او افترایی کنند و کویند کوشت تمامت سباع را این
حکم است و اکر دید که شیر او را بخورد آزاد شود و در **حکایة** آمده که یزید ابن
المهلب در حالت خروج یزید بن عبد الملک بخواب دید که بر شیری نشسته بود و این خواب
بر عجوزه که در آن عهد تعبیر رؤیا می کرد عرض کردند و کفت مرتکب امری عظیم شود و ظفر
و نصرة یابد و چنان شد **شیر خشت** بتأویل رزق حلال بود با آن قدر که بیند که
و اکر دید که در صحرایی جمع می کرد آن رزق از سفر حاصل کند و اکر دید که می خورد مرجه بر عیال
نفقه کند عوض باز یابد لقوله تعالی وما انفقتم من شیء فهو یخلفه **شیشه** بتأویل زن بود
یا خادمی که خدمت زنان کند و اکر سفید و شفاف بیند دلیل تعبد و پارسایی زن باشد
و غیر آن یا زن ناسازکار یا کنیزک زشت بود و تتمهٔ این حکم در تأویل آبکینه بیان رفته
و الله اعلم

حرف الصاد

صابون خوردن بتأویل چیزی حرام یا مکروه باشد
و اکر دید که جامه بدان می شست توبه کند و اکر دید که جامهٔ دیکری را بصابون می شست
او را نصیحت کند و اکر دید که صابون بسیار داشت و نه جامهٔ خود بدان می شست زنان از آن

صباح که نقیض مساست بتأویل بهشتی باشد مشغول شود بدنیا و صبح صادق که عبارتست از طلوع فجر اگر دید که بدمید و عالم از ان منور شد اهل آن دیار را امن و راحت رسد و گفته اند بشارة بنجاة باشد از غموم و هموم بحسب حال بیننده لقوله تعالی الا ال لوط نجیناهم بسحر و اگر دید که گم کرده را بنور صبح باز یافت وجهی بر منکری داشته باشد و گواهی بر وی گواهی دهد لقوله تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا صبر بتأویل عالی حال کوی باشد که بدان سبب جذب منافع دنیوی کند و اگر دید که خورد از جهان عالی نعلم نماید و گفته اند غمگین شود بنابر تلخی و اگر دید که بر مکروهی صبر کرد در دنیا ظفر یابد که من صبر ظفر و در آخرة از جمله بهشتیان باشد که اولیک یجزون الغرفة بما صبروا و تاویل رویت صحابه در آخر تعبیر انبیا علیهم السلام رفته صحاف بتأویل شخصی باشد که مردم را بر طریق عقل و علم دلالت کند جنانجه علت از تاویل کتاب معلوم شود صحبت مصلح بتأویل صلاح بود و بالعکس عکس و اگر مریض بیند که مصاحب صحیح مزاجی بود صحت یابد صحرا بتأویل شادی و بسط بود از جهت پادشاه بقدر فسحت صحرا و اگر دید که در صحرائی می گشت بپادشاهی عادل یا عالمی عامل نزدیک شود و از وی منفعت یابد بصحبت زنی بزرگ بلکه دار رسید و اگر دید که صحف ابرهیم علیه السلام از کتاب می خواند قومی را از خطا بصواب آورد و اگر دید که یاد داشت و می خواند صحبت با مردم منافق دارد

تمام

صحت

باشد و اگر دید که صلوات بر رسول علیه الصلواة و السلام فرستاد حاجتش روا شود و خاتمتش بخیر باشد و گفته اند حج گزارد و گویند پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب ببیند و گفته اند کیف ما کان آمرزیده شود لقوله علیه الصلوة و السلام من صلی علی صلوة صلی الله علیه عشرا و الصلوة من الله مغفرة صلیب بتأویل بدعت بود و اگر دید که در گردن داشت میلش بترسائی بود و وجود و عدمش را بدین دستور تعبیر باید کرد صمغ بر درختی چنانست که فضله مال کسی اگر دید که صمغ درختی می خورد اندک منفعتی از ان کس که درخت بوی منسوب باشد بوی رسد و گفته اند کثیرا نفعی بود که بعد از مشقتی رسد و صمغ عربی منفعتی بود که از مرد فتانی بد فعل عاید شود و از ان جهت که صمغ مغیلانست و آن درخت را خار بسیار می باشد و گویند صمغ بتاویل شخصی ادیب صاحب تجربه بود که میان مردم الفت افکند صنج همان حکم دارد که در آلات مناهی گفته شد و گویند آواز ان روئین دلالت بر شاع خانه کند یا اندیشه که از جهت جمع کردن مالی بخاطر در آید و گفته اند صنج دنیا داری بخیل باشد اما مدح و ثنا دوست دارد و اگر دید که در خانه او صنج با طبل زدند ولایتی در عجم یابد و بهر حال از مرتبه خالی نباشد و صنج دف دلالت بر خصومت کند و سخنی که از سر استهزا گویند صندل بتاویل ثنا بود و بسبب آنکه چوبست از بد اهنه خالی نماند و بهر حالی سعید

بتأویل

بکار رزا قرب دهد وازان سایر طیور رنا جری باشد که اکابر را فریبد وصیاد وحش
دلالت بر شخصی کند که با اهل عجم مکر کند وایشانرا معتقد خود کرداند **صیقل** بتاویل پادشا
بزرک عالم عادل بود یا وزیری که مظهر علم وعقل او باشد واکر دید که صیقل می ساخت
سلطنت یابد یا وزارة وبحسب استعداد واستحقاق بمرتبه رسد والحق از باطل
ممتاز کرداند **صینی** آلت بتاویل خادمه حوایج دار باشد وهرچند صفا زیاده تر خوبی آن
زن بیشتر

حرف الضّاد

ضرّاب بتاویل مردی سخن آرای بود
که بسخن آرایی مشهور باشد واکرچه مکرّر شود مفاخرة نماید واکر دید ضرب بزر درم مغشوش
می زد سخنهای نامطبوع را آرایش دهد وبنعکس بالعکس وکویند آن کلام از حیله خالی نباشد بحسب
کتابت چه تاویل کتابت بحیله رفته وکفته اند ضراب لطیفی زنک محض بود واکر دید که باجرة آن
کار می کرد ودلیل آن شود که در دین مرایی باشد وابن سیرین کوید نمامی غیبت کن باشد
واکر دید که درم می زد اداء امانت کند **ضعف** عضوی دلالت بر نقصان حال کسی کند
یا جهتی که آن عضو با او منسوب باشد چنانچه در تاویل اندام وجهات مذکور شده تا ضعف سر
بجاه باز کردد وازان بینی بدن وازان کوش بیماری زن یا دختر وازان زبان دلیل سخنها
بد باشد وازان کردن تقصیر در اداء امانت بود وازان معقد بیماری قبیله وازان دو
بیماری برادر یا خواهر یا فرزند وازان ساعد بیماری یار یا شریک وازان دست چنین سبیل

وپیش ما درآمد وپرسید کفت اول کنیزک بزید بودم وبعد ازان بپدر تو منتقل شدم
طاوس نر بتاویل پادشاهی خوش صورة باشد با تجمل تمام از عجم وازان ماده زنی با مال
وجمال وخدم وحشم چنانچه در نکتة قانون التعبیر اشارة بدان رفته وکفته اند مفسد طبع تو
وعبارة منظومه اینست شعر مست طاوس جاه ونام بلند ماده باشد زن وبچه فرزند
واکر دید که کبوتر را با طاوس هم جفت کردانید حاشا دلیل قیادة باشد وکفته اند اکر
دید که طاوس ماده را بجفت ازالة بکارتی کند واکر دید که از دست او بپرید زنرا طلاق
دهد وبچه طاوس یک قول عزب را دلیل مال بود وطاوس بسیار دلالت بر قوتی تازه روی
خندان کند ودر **حکایت** آمده که کسی با ابن سیرین کفت چنان دیدم که همسرم مرا طاوسی
ماده دادی کفت اکر راست می کویی همسرت کنیزکی بهفتاد وشش درم بخرد وترا ملزم
باید شد که بها باد ارسانی کفت این قضیه دی روز بعینه واقع شده وچون علت تعبیر ازو
سوال کردند کفت در تاویل طاوس ماده کنیزک هیچ قیلی نیست وچون معهود آنست که
شوهر کنیزک بزن بخشند واینجا بر عکس افتاده تاویل بخشش باشترا اولی نمود وچون تعبیر بیع
بیع زود دهر آینه اداء ثمن لازم آید وطاوس بحساب ابجد هفتاد وشش بود **طبّاخ**
بتاویل شخصی حریص بود وطباخی نشانه حرص باشد وکفته اند دلالت بر سخن بی فایده کند وکا
با رنج وارطامیده ورس کویند طباخ بتاویل طالب تزوج بود وکویند اکر دید که طباخی در خانه

کند و دارو که از وی ستانند دلیل سخن شافی باشد و گفته اند اگر صالحی بیند که طبیبی می کرد
دلیل صلاح دین وی باشد و غیر او را دلالت بر صحت بدن و کسب معاش بود و گفته اند
طبیب بتاویل فقیه بود چنانچه فقیه طبیب باشد چه طبیب مصلح ابدانست و فقیه مصلح
ادیان و حاصل آنکه این نیز از جمله خوابهای مقلوبست و **حکایت** کنند که مسیح علیه
السلام از پیش پیرزنی بیرون آمد و کسی با وی گفت یا روح الله بر مثل چنین کسی تردد می
فرمایی فرمود که طبیب همه جا متردد باشد چنانچه فقیه را جواب فتوی همه کس باید گفت
و ارطامیدورس گوید هر که در مخاصمتی باشد اگر طبیب بیند خصم او بود و اگر بیمار باشد و خصم
را بیند دلالت بر طبیب کند و اگر دید که طبیبی با وی سخن از طب گفت تاویل آن بصاحب
رؤیا باز گردد تا چگونه باشد بحسب آن تعبیر باید کرد چه اطبا اهل منفعت و شفقت اند
و اگر بیند که سخن از نجوم با وی گفت تاویل آن بقابل عاید شود چه منجم دعوی امری میکند که مسلم
نیست مثلا اگر طبیب در خواب با کسی گوید فلان زن مخواه اگر بخواهد ضرری از آن بوی رسد
یا اگر گوید فلان چیزی مخور اگر بخورد ممکن که ضرری یابد و گویند طبیب بتاویل پدر باشد یا استاد
چنانچه استاد و پدر طبیب باشد **طراح** که بخلاف نص ولا تمنن تستکثر بنا بر توقع بیشتر کار
بمردم دهد بتاویل شخصی باشد که تخاسی کند و **طشت** بتاویل خادمه باشد یا کنیزک اگر سیمین
بود دختر ک باشد چه مس از کنیزکان نقل می کنند و از آن سیمین دوشیزه عاقله بود و از آن

ازسطوة

از سطوة باری تعالی بر حذر باش و عقوبت آنکه او زنا کند چه در انجیل آمده که من
طلق امراته علی غیر کلمة الزنا فقد صیرها زانیه **طلق** اندک بتاویل سخن نیکو سلطان
بود و بسیار آن مال باشد که از سفر حاصل کند و اگر دید که طلق کرده در اندام مالید و در
رفت و گزندی با و نرسید شر خطاب دیوان بحیله از خود دفع کند و گفته اند مرضی صعب
را بخود علاج کند **طنبور** بتاویل همانست که در بربط گفته شد بلی این قدر گفته اند که اگر آواز
طنبور بشنود و آنرا نپسند آوازه متواضعی خوش خوی بوی رسد و در نکته آداب معبر
نیز اشارتی بدان رفته و گفته اند طنبور رئیس ارباب اباطیل باشد که خود را در میان
فقرا گنجاند و حکم **طوبی** و دیگر درختهای بهشتی در تاویل بهشت تقدیم یافته و گویند
بیت آنکه بیند که بود بر طوبی کام یابد بدنیا و عقبی **طوطی**
بتاویل غلام زاده بود که آنرا فروشند و اگر دید که طوطی از دست او بپرید و هوا گرفت
فرزند یا غلامش بسفر روند و اگر دید که طوطی با وی سخن گفت کاری کند که مردم از آن
متعجب شوند و گفته اند طوطی نر بتاویل مردی پاک دین شاکر پارسا بود و طوطی ماده دختر
بکر باشد و اگر دید که او را بکشت ازالت بکارتی کند و اگر دید که طوطی از دهان یا مقعد او برون
آمد او را فرزندی آید که در روی او سخنهای زشت گوید و گویند طوطی عابدی بود که بر
راه راسخ بود و گویند مردی نخاس کذاب بود و گویند طوطی بتاویل مردی فیلسوف بود و بچه او

و کویند طوق زرین منصب باشد وازان سیمین ولایت یاکنیزک وازان آهنین وسیمین
خصومت یا ولایتی باشوکت تا صاحب رویا درجه درجه باشد و کویند اکر طوق بسیار
برکردن بیند فنون علوم را تعلم کند و کفته اند تاویل طوق مطلقا بفرزندست وبعضی
طوق زرین بعقل شخص مخصوص کرده اند بدلیل مصرع العلم تاج للفتی والعقل طوق من ذهب
واین حکایت نیز نقل می کنند که شخصی باابن سیرین کفت چنان دیدم که فلان مست چندین
طوق درکردن داشت کفت عجب اکر حقوق عهود ومواثیق درکردن ندارد واز
حاضران مجلس یکی کفت بلی سوکندها درکردن دارد واز جمله روزهٔ دو رمضان در کردن
اوست **طیاره** بتاویل وزیر بود یا قاضی القضاة بقدر بزرکی وکوچکی کفته ودر تاویل
تراز واشارتی بدان رفته **طیلسان** بتأویل شرف ومروة شخص بود یا مالی بقدر قیمت
آن واکر بیند ازارباب شوکت باشد که امیر لشکر شود وکیف ماکان بحسب حال جاه
ومال یابد وکفته اند طیلسان دلالت برحرفتی شریف کند که صاحب آن حرفت را از تمام غمها
فرج بخشند چنانکه جامه که دفع سرما وکرما کند ودر نکتهٔ آداب معبر اشارتی بدان رفته وکویند
قضاء دین باشد وسفری خیر وتاویل آن بفرزند نیز کرده اند ودر **حکایت** آمده که میلاس
نصرانی که از اکابر نصاری بود وعارف بعلم توریة وزبور وانجیل بخواب دید که طیلسانی
سرخ درکردن داشت وازا از وی برکشیدند وطیلسانی سفید پاک درکردن او انداختند وصورة

دشمن وی باشد چنانچه مشهور باشد که شعر ولیکن مواجون بغایت رسید
بود دوستی سربسر دشمنی واکر دید که عشق چیزی داشت که شرعا جایز بود دلیل
خیر باشد وینعکس بالعکس واکر دید که از معشوق کام یافت از وی منفعت یابد بلی اکر
دید که بر بیرجه عاشق شد دریافت دلالت بران کند که دلش مرده باشد لقوله علیه الصلوة
والسلام کثرة الشهوات تمیت القلب وروز **عاشورا** دیدن دلیل کمال
حال شخص باشد چه آیت الیوم اکملت لکم دینکم درین روز نزول یافت بلی اکر این خواب
سیدی بیند از مکروهی خالی نباشد واکر جاهلی بیند که **عالم** شد وسخن عالمانه می کفت
بحقارة درزبان مردم افتد بلی عالم را بغایت نیک بود وعکس این معنی شود واکر دید که
عالمی زنده یا مرده جایی بکذشت واهل آن موضع را خوفی باشد ایمن شوند ومطلق **عبادة**
دلالت برسعادت کند چه حکم انواع آن بحسب حرف تأکید یافته واکر دید که در بقعهٔ
خیر بعبادة مشغول بود دلیل عدل باشد لان العدل وضع الشیٔ فی موضعه واکر دید
کجایی عبادة می کرد که شرعا مکروه بود دلالت برنفاق بیننده کند **عتاب** کردن
بانفس خود بتاویل کاری باشد که ازان منکر خود شود وفضیحت یابد لقوله تعالی
یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها وتوفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون وعتاب
با دیکری کردن اکرچه حق بود دلیل خیر بود وینعکس کل ذلک بالعکس **عجب**

صابرون یغلبوا مائتین وسی دلالة بران کند که در داوری افتد که وحمله وفصاله
ثلثون شهرا وچهل دلیل آن شود که کار بروی بسته گردد که محرمة علیهم اربعین سنة
وپنجاه دلالت بر مشغولی خاطر کند که الف سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان و شصت
دلیل آن شود که او را جهت کفارهٔ سوگندی دو ماه روزه باید داشت یا شصت
مسکین را طعام باید داد که فصیام شهرین متتابعین یا فاطعام ستین مسکینا ذلک
لتؤمنوا بالله ورسوله وهفتاد دلالت بران کند که حاجت او چند روز موقوف ماند
وبرتقدیری که روا شود از پادشاهی خوفی یابد که فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا
وهشتاد بیم خطا باشد که فاجلدوهم ثمانین جلدة وحاصل آنکه چنانچه در هفت و هشت
گفته شد هفتاد و هشتاد نیز مکروه بود ونود ونه دلیل آن شود که زنان متعاقب خواهد
که تسع وتسعون نعجة وصد دلیل ظفر باشد چنانچه در مقدمه اشارتی بدان رفته
وان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین بلی اگر صد و دو صد چیزی مکروه بود تعبیر
از کراهتی خالی نماید که فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة وبعکس بالعکس که فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ودویست نیز همین حکم دارد که یغلبوا مائتین
وسیصد دلیل آن شود که مقصودش بمدتی برآید که ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین
وچهارصد بهترین اعداد بود لقوله علیه الصلوة والسلام خیر السرایا اربعمایه وخیر الجیوش

آن بیش بود که داول اعدا دست که العدد نصف حاشیتیه واین حد او لا بر دو صادق است
وچهار دانک همچنین حکم سه دارد وپنج دانک حکم پانزده دارد وحکم یک در مقدمه ایراد
رفته واگر دید که اقچه مسکوک یا بسم باری تعالی می شمرد دلالت بران کند که بتسبیح
مشغول باشد واگر این خواب نسبت با طلا بیند علم آموزد واگر آن درم یا دینار
بصورتی مصور بیند دلیل آن شود که بکاری باطل مشغولست یا بشود واگر بیند که
لولو می شمرد قرآن خواند یا یاد گیرد وازان سایر جواهر دلیل مذاکرهٔ علوم بود
واگر دید که گاوان فربه را می شمرد سالها در نعمت وجمعیت گذراند وازان شتر و
مرغ یاران باشد ووالی را مال دشمن ودیگر اشیا را بحسب جواهر آن چیز تعبیر باید
کرد چنانچه در هرجا اشارة بدان رفته وگفته اند اگر بیند که گاورس می شمرد وجه معاش
بروی تنگ شود وحکم حساب علی حده تقدیم یافته در تأویل **عدس** اختلافست
بعضی نیک نهاده اند وبعضی آنرا مکروه می نهند باعتبار آنکه اهل تیه در عوض من وسلوی
عدس وشیر خواسته اند وبدان معاتب شده اند که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی
هو خیر واز اینجا گفته اند شعر عدس وباقلا وماش ونخود وانکه در دیگها بکار رود
سست بکسر دلیل اند وغم لوبیا زرشک وفرخ هم وقول اصح آنست که عدس
پخته مالی بود که از چند زبان حاصل شود بکد ورنج بقدر آنکه بیند وازان خام یا غم باشد یا
مکروهی

عرفه است اکر غایبی داشته باشد بسلامت مراجعت نماید واکر کسی قطع رحم
از وکرده باشد صله کند واکر باکسی در خصومت بود بصلح پیش آید چنانچه در قصه آدم
و حوا علیهما السلام مذکورست ومجملی ازین احکام در تاویل حج تنزبان رفته واکر بیند
که در زمین **عرفات** بود همین حکم داشته باشد وهم دران ولا اشارتی بدان
رفته **عرق** بتاویل مال بود واکر دیدکه ازوی می رفت بقدر آن زیانی کشد خصوص
چون بیند که بر زمین می چکید واکر دید که جامه اش بآن تر می شد بقدر آن مال بر عیال
نفقه کند واکر دید که می خورد بقدر آن مال خود خورد واکر سفید و خوش بوی بیند
آن مال حلال باشد وبعکس بالعکس واکر بیمار بیند که عرق کرد شفا یابد وجاماسب
کوید اکر بیند که عرق از وی مترشح می شد حاجتی بر خدای تعالی عرض کند و روا فرماید
و حکم **عروسی** در احکام زن رفته **عروض** خواندن دلالت بر علم اقلیدس
کند چنانچه علم اقلیدس دلیل عروض خواندن بود چه یکی هندسیه صوریست و یکی معنوی
وکویند عروضی بتاویل وزان عروضی بود وازان **عزا** بلفظ ماتم تعبیر خواهد یافت
و حکم **عزل** آنست که اکر بیند که پیری مجهول یا جوانی معروف را از کاری معزول
کردند بزرکی یابد وازان جوان مجهول تعبیرش معکوس شود واکر دید که اورا
از شغلی دنیوی عزل کردند متضمن صلاح دنیا او باشد وکویند زن را طلاق دهد

بعضی بیشتر و بعضی کمتر و صدیق فرمود که یا رسول الله اجازه فرمای تا من تعبیر کنم فرمود
که بکو کفت آن ظرف قرآنست که بعضی مطاوعت آن بیش می کنند و بعضی کم
فرمود که راستست وقال علیه الصلوة والسلام رایت کانی فی قبة من
حدید واذا عسل نزل من السماء فیلعق الرجل اللعقة واللعقتین ویلعق الرجل
اکثر من ذلک ومنهم من یحشوا فقال ابو بکر الاعبرها لک یا رسول الله فامره
ان یعبرها فقال اما قبة الحدید فانه الاسلام واما العسل الذی ینزل من السماء
فالقرآن واما الذی یلعق اللعقة واللعقتین فالرجل یتعلم السورة والسورتین
واما الذین یحشونه فالذین یجمعونه فقال صلی الله علیه وسلم صدقت وقال عبد الله عمر
یا رسول الله انی رایت اصبعی بهذه فی المنام تقطر سمنا وبهذه تقطر عسلا وانی العقهما
فقال علیه الصلوة والسلام تقرا الکتابین حکم **عشق** در تاویل عاشق بیان
رفته وحکم **عشقه** بلفظ میوه مذکور شود انشاء الله چه اشهرست
عصّار بتاویل مردی متمول بود که بروی ثنا کویند واکر بیند که عصاری
می کرد دلیل آن شود که بکاری اشتغال نماید که بدان واسطه مستحق ستایش باشد
و حکمی ازین احکام در تاویل پیشه تقدیم یافته **عصا** بتاویل جاه بود یا خداوند
جاهی بقدر جنس عصا و قیمت آن واکر بیند که عصا در دست داشت از جان

در احکام بحور بیان رفته و حکم **عطارد** در تأویل ستارگان تقدیم یافته **عطسه**
تأویلات دارد اگر صحیح مزاج بیند که عطسه کرد و شکر گزارد مریضی را دوا کند و بر وی
منت نهد و اگر این خواب مریض بیند بطبیب محتاج شود و هر که بیند که سه بار عطسه کرد
حاجتش روا گردد و واضع اقوال آن چنین نهند که اگر دید که عطسه کرد در کاری که متردد
خاطر باشد متیقن شود و گفته اند اگر دید که عطسه کرد سخنی از وی صادر شود بی اختیار
یا بیمار گردد و گفته اند عطسه دادن مالی باشد که بدان غنی شود و اگر آن عطسه باسانی
دست دهد آن مال باسانی دست دهد و ینعکس بالعکس و عبارة منظومه اینست شعر
عطسه در خواب خرمی باشد / باقی عمر بی غمی باشد و **حکایة**
کنند که رای بخواب دید که بشدتی هر چه تمامتر عطسه کرد و با برهمن گفت و تعبیر
کرد که برحذر باش از دشمنی که در معرض آید که هم باشد که غالب شود و در این نزدیکی معارضی
برخاست و ملک از دست او انتزاع کرد و او را بقتل آورد و **عفو**
در بیداری و خواب یک حکم دارد یعنی اگر حاکم بیند که حد واجبه عفو کرد دلیل غرور باشد
و اگر دید که چیزی بر آن زیاده کرد دانند عقلش مغلوب هوا بود باید که انتباه یابد و گویند
دلیل ظلم بود لقوله تعالی ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون و اگر دید که وی را
عفو کردند عمرش طویل و ذکرش جمیل باشد و **حکایة** کنند که یکی از انصار در خواب

در علم وزنا دقة یا کبری مذکور بود و قوة که مردم بایشان اقتدا کنند و علامات
و بالنجم هم یهتدون و گویند زن را شوهر بود و مرد را جاه و مرتبه و گویند علم تأویل
علویه باشد اگر بیند که علمی یافت علویه خواهد و گویند هر که بخواب علمی یابد امری
بر وی ملتبس شود و راه بصلاح آن نبرد و عکس این تأویل نیز منقولست و
جاماسب گوید هر که علمی بیند در آن دیار بخیر شهره یابد و علم رنگین دلیل بشارة بود و از
زرد وبا و از سبز سفر خیر و از سفید باران و از سیاه نعوذ بالله
قحط و گویند خلیفه و قاضی و خطیب و امثال و اقارب ایشان را مزید قوة و شوکت
باشد چنانچه در تأویل جامه اشارتی بدان رفته و گویند علم مطلقا دلالة بر سفر کند
و در حکایت آمده که زنی شریفه با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که سر علم در خاک
پنهان کردم و تعبیر فرمود که سر شوهر بزرگ را بر سر تو بقتل آورند و چنان شد و علم
دو شاخ باتفاق دلیل جاه باشد یا فرزند مقبل یا سفر حجاز چنانچه در تأویل جامه گفته شد
و تأویل **عم** در حکم پدر تقدیم یافته و از آن **عمارة** در تأویل آبادانی و بنیاد نهادن
بیان رفته و اگر بیند که بر **عماری** نشسته بود بر مراکب معهود بحسب حال خود منزلتی
یابد و اگر دید که دیگری او را بر نشاند بوسیله آنکس بزرگی پیوندد و از همه او بزرگی بیند
و حکم **عمامه** در تأویل دستار گفته شد **عمود** بتأویل سخن راست بود یا مرد

عود که زنند نسبت با بربط از الفاظ مترادفست و کم آن تقدیم افتاده

عود که سوزانند بتأویل مرد خوش خوی خوب روی بود اما بواسطهٔ آنکه بست
از اندک مدتی خالی نماند و بوی عود شاید چنانچه در تأویل بخور مقرر شده و در تأویل
بوی مکرر گشته و گویند نفعی بود که از منافقی رسد و عود خام صلهٔ پادشاه بود و اگر دید که
عود خورد مال خود را بر عیال نفقه کند و گویند چوب عود صلب دلالت بر پادشاه
عادل کند و گفته اند بیت بر توانایی و ستایش وجود شد دلیل از بخواب بیند عود
عودسوز بتأویل عقل مردم بود یا غلام ادیب یا کنیزک محتشم و از اینجا گفته اند نظم
مجمره بنده البیت شایسته خوب و خدمتگزار و بایسته و اگر زرین بود نسلشان
از ملوک بود و اگر سفید روی بود نسلشان از ترسایان باشد و اگر مسین بود از جهود
باشد و آهنین از کنیزکان و **حکایة** کنند که سام نریمان بخواب دید که عودسوزی
چند در ملک او نهاده بودی و بی آتش بوی خوش از آن بمشام رسیدی نخجها
در زمین بخشیدی و سه تاج بر سر داشتی و با معبر گفت و تعبیر کرد که سه سال یا سی سال
یا سیصد سال پادشاه شوی و در عهد پادشاهی تو نباتات و ثمرات زیاده از معهود
باشد و رباحین بیخ نبین و مردم بر ستایش تو مطلق اللسان باشند و سی سال پادشاهی
کرد و عهد او بران نوع گذشت که معبر گفت و کم کشف **عوزة** که عبارتست از

عید در خواب شادی و ظفرست لیک بستده راتمامترست و گویند
عید دلالت بر آن کند که سرور گذشته باز عاید شود **الغین**
غار بتأویل گور بود یا زندان یا مرض یا کاری صعب ولی اگر بیند که آنجا مقیم شد
تأویلش بگور اختصاص یابد و مدت امتحان بحسب توقف غار باشد و گفته اند اگر دید که
از خوف در غاری مخفی شد در شدتی خوف افتد و بعد از آن بوجه عافیت فرج یابد
بحکم قصهٔ نبی علیه الصلوة والسلام و توجه او بغار که بثور اطحل مشهور باشد و اطحل
کوهیست در مکه و تتمهٔ این احکام در تأویل کوه اثبات رود ان شاء الله **غارت**
عام بتأویل ارزانی نرخها بود و گفته اند دلالت بر جنگ کند و اگر دید که او کسی را
غارت کرد و مال آنکس را بوجهی حرام بستاند و نیعکس بالعکس و مال غارت بنده را دید
رنج و خواب یک حکمست اما تأویل غنیمت مال حلال بود و غیر آن حرام و اگر دید که
چیزی محبوب غارتید خیری بوی رسد و بالعکس و هیچ کدام از خیر و شر ثبات نیابد
چه مال غارت را بقایی چندان نباشد **غاشیه** مال بود یا زن یا خادم و دلالت
و دلالت بر شرف و مرتبه نیز کند **غالیه** بتأویل ابن سیرین ثنا و فرهنگ
باشد یا مال یا داجج و اگر دید که غالیه را بر بناگوش کسی مالید در حق آنکس متهم شود و فی الواقع
محق باشد و اگر دید که آن غالیه بوی نداشت آن تهمت بی بنیاد باشد و اگر بیند که

واگر دید که در غرفه بود زنی خواهد بحسب رتبت و زینت آن غرفه و اگر غرفها
متعدد بیند دلالت بر امن کند لقوله تعالی وهم فی الغرفات آمنون و اگر دید که غرفه
بالا بر غرفه زیر افتاد و هیچ خرابی بدان نرساند غایبش مراجعت نماید و اگر دید که غبار از آن
بر خاست آن غایب مال در یابد و گفته اند شعر دیدن غرفها و حور و قصور
عیش خوش باشد و نشاط و سرور غزا بتأویل سعت رزق باشد لقوله تعالی ومن یهاجر
فی سبیل الله یجد فی الارض وبان اعتبار گفته اند شعر هر که بیند که از برای خدای
در غزا ایستاده بود بر پای تو مر او را فراخ روزی دان
بلکه وی را فراخ روزی خوان بخت مقبل قرین او گردد
حال خویشان او نکو گردد و گویند بکسب حلال نفقهٔ عیال حاصل کند لقوله علیه الصلوة
والسلام الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله و اگر دید که متوجه غزا گشته بود مطالب
دینی و دنیوی یابد لقوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه
و از ینجا گفته اند شعر هر که بیند که رفت سوی جهاد فضل یزدان رساندش مراد
و اگر دید که جمعی بغزا می رفتند این تأویلات ایشانرا بود و اگر ندانست که چه طایفه اند
دلالت بر قوة اسلام کند و اگر دید که از غزا روی گردان شد ند قضیه بعکس شود
و آنکه ظلم جایز دارد و قطع رحم کند و از خویشان معرض شود لقوله تعالی فهل عسیتم

نا خوش طعم بود و گویند غسل بآب سرد دلیل ثروة باشد لقوله تعالی هذا مغتسل بارد
و شراب و بآب گرم عازم سفر را دلالت بر فسخ عزیمت بود بلی طالب جامه را
باشد لقوله تعالی وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر دید که جایی پنهانی غسل کرد
دلالت بران کند که دزد دیده را باز یابد و تتمهٔ حکم غسل در اثنا تأویل گرمابه باید طلبید و از
غرایب تأویلات آنست که در حکایت آمده که رای بخواب دید که غسل کرد
و با برهمن گفت و تعبیر کرد که یکی از ملوک ترا پیلی بهدیه فرستد و چنان شد و عبارت
منظومه اینست نظم سر و تن هر که شوید اندر خواب حال او نیک گردد از همه باب
گر بود ظلم دیده یابد داد ور بود بنده شود آزاد گر گدا یست با نوا گردد
ور امیر است پادشا گردد و آنکه بیند که سر تنها شست دیر یابد هر آنچه خواهد جست
غضا بری بتأویل کسی باشد که قبض مال مردم کند و حکم صینی آلات در حرف
صاد تقدیم یافته غطیط یعنی آوازی که در خواب از بینی شخص آید بتأویل غفلت بود
و اگر دید که دیگری غطیط داشت آنکس غافلی باشد که مردم او را فریب دهند حکم
غل در گردن در نهادن بتأویل بند پای رفته و از آن دست دلیل بخل باشد لقوله
تعالی وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و گفته اند اگر دید که در غل بود و مسلمان
باشد از معصیت بطاعت گراید و اگر کافر باشد از کفر باسلام آید و اگر دید که دستش

بلی اگر دو پستانرا مغموم ببیند در مضیقی افتد وگویند اگر خود در غایت غمناکی ببیند خزینه از خزاین
ملوک بل کنجی یابد و اگر دید که **غمازی** کرد بکاری شاد شود و بعد از ان غمگین گردد
و تاویل **غنیمت** از زان شدن نرخها باشد چنانکه در غاره گفته شد و تعبیر
غواصی در تاویل دریابان رفته و غواص تاویل مشیر باشد یا وزیر یا معید بحکم
آنکه تاویل دریا پادشاه رفته یا عالم متبحر و وزیر و مشیر باشد که محرم پادشاه شوند و بغور
احوال او رسند و معید بود که بکنه علم مدرس تواند رسید **غوره** بگون
پخته در تاویل منفعت باشد اما از ان خام بحسب ترشی غم بود و خوردنش بتر از دیدن
باشد خصوص چون بی وقت ببیند و حکم **غوچ** کوهی در تاویل بز کوهی بیابان رفته
و از ان غوچ اهلی در تعبیر گوسفند اثبات رود ان شاء الله **غول** حکم ابلیس دارد و از اینجا
گفته اند *شعر* هر گرا غول راهبر گردد یار اهل فساد و شر گردد
حق تعالی مرادشان ندهد جز جزای فسادشان ندهد و اگر دید که
کسی گرد هر عیب که بدان غیبت کرده باشد به بیند باز گردد و بالعکس عکس و تاویل
غیرة بلفظ رشک رفته و علی الجمله غیور در تاویل حریص بود والله اعلم **حرف الفاء**
فاخته تاویل زن کدبانو با مروة باشد وگویند زن بدمهر ناسازگار بود و بچه او دلالت
بر فرزندی کند که از وی ملالت رسد وگویند فاخته فرزند کذاب باشد و اگر دید که

فرج

زنش از قفا بود میلش بطریق نامشروع بود وگویند میان ایشان بعداوتی دراز کشد و اگر
زنی ببیند که از فرج او نان بیرون آمد درویش شود و اگر ببیند که آتش بیرون آمد فرزندی
ظالم آورد و اگر ببیند که آنرا می مکید از وی بانکس منفعتی اندک رسد و اگر ببیند که موی بسیار بران بود
بسبب فرزندی غمگین شود و اگر ببیند که آبی زرد بیرون آمد فرزندی معلول آورد و آب
سرخ فرزندی کوتاه عمر بود دلیل از ان سیاه فرزندی بود که بزرگ قبیله شود و گفته
اند در اکثر آنچه ببیند که از فرج بیرون آمد با احکام که در ذکر ذکر کرده شد مطابقه توان
طلبید بنابرین باید که رجوع کند و اگر مردی ببیند که بغیر ذکر از چیزی معالجت فرج زن
می کرد از قبل او فرجی باید که از نقصی خالی نباشد و اگر فرج را کوچک ببیند بر دشمن
غالب شود و از شر او ایمن گردد بخلاف ذکر که اینجا عکس این مذکور شده و اگر دید که
فرج زن خود را بنظر شهوة می نگریست مکروه کند و باقی این احکام در تاویلات ذکر و زنا
بحسب اقتضاء مقام تقدیم یافته **فرجی** حکم دراعه دارد *نظم*
و آنکه ببیند که **فرش** می گسترد عمر او شد دراز و از غم فرد
ور بناشد بموضعی معتاد فرش گسترد نسبتهم بعذاب حکم آن فرشها که مشهور است
فرش گاو و گوسفند بتاویل ابی عز بزلند باشد *شعر* در **فرشته** شود بجواب اندر
شاید از خوانیش فرشته سیر چنانچه تتمه احکام این در تاویل ملایک اشارت رفته

ذکر قابیل حرف القاف

دید که سنگ **فلاخن** بکسی انداخت بروی دعاء بد کند یا سخنی سخت گوید واگر دید که
زنی می انداخت سحر کند یا مکری اندیشد و حکم این معنی در تاویل عراده همان رفته نیک فر
یافت **فلفل** مکان اختلافست بعضی گویند مالی شریف بود و بعضی گویند خوردنش
دلالت بران کند که اورا زهر دهند یا آنک در غمی سخت افتد **فلوس** اندک تاویل قال و قیل بود
وازان بسیار غم واگر آنرا در لفافه بیند دلیل قضاء حاجت شود واگر دید که درمی درد
وفلسی برون آورد زندیق باشد واگر دید که فلسی یافت مسکوک باسم باری تعالی
بسماع و شعر مایل باشد چنانکه بقرآن مایل بود واگر دید که دیناری فرو برد و فلسی
ازوی جدا شد مرگ او نعوذ بالله بر کفر باشد چه دینار دینست و فلس غش اعنی کفر و فلوس
فروش اگر تاویل فلوس تخیر کنند چنانچه در نوع لفافه بجده گفته شد شخصی باشد که اندک فایده
ازوی متوقع بود واگر تاویل آن بشر رود مردی مفلس بود چنانچه اسم او مسمی او باشد
دیدن **فندق** بتاویل منفعت باشد و داشتن آن داوری و خوردن آن فایده
که از بخیلی رسد و در باقی احکام مشابه بادامست وازان درخت همچنین و گفته اند
فندق بتاویل مردی غریب توانگر سخی باشد که میان مردم تالیف افکند و گفته اند مالی باشد
که برنج حاصل شود و گویند دلیل حزن و خشم بود **فنك** حکم سنجاب دارد **فوا**
بتاویل خشم گرفتن و دشنام دادن باشد واگر دید که اورا در اثناء مواکله فواق

ق

واگر بیماری بیند که قاضی شد صحت یابد لأن الحاکم لا یقضی علی نفسه ولا لها واگر
دید که قاضی حکم نامشروع می کرد روزگار بر اهل آن موضع مشوش شود واگر دید که
آن خصمی با و مخصوص بود تفرقه بوی اختصاص یابد **قالب** کفش و موزه تاویل
همسر باشد چنانچه در غلاف گفته شد یا خادم و بسیار آن مال بود که از خادمان
حاصل آید و خاصه چون کفش دوز یا موزه دوز بیند و گفته اند قالب خشت
همین حکم دارد و گفته اند دلالت بر آلت کسب مال دارد واگر دید که **قامت**
فی کفت بستی قیام نماید و گویند صالح را صلاح باشد و طالح را فساد چنانچه در تاویل بانگ
گفته شد این قدر هست که تاثیر بانگ بیش بود **قبا** تاویلش تنها شخص باشد یا قوه
یا سفر یا فرح یا زن و بعضی آنرا از قبیل سلاح نهاده اند و حکم جنس و رنگ آن در احکام
جامه مذکور شده و صاحب منظومه گفته که نظم آنک بیند که او قبا پوشید
در صف جنگ با عدو کوشید   در عبارة دلیل بر ظفرست   نو و کهنه بیان خیر و شرست
قباله شرعی دلیل ولایت و منفعت و استحکام کار باشد و بنعکس العکس و گویند اگر
دید که والی قبالهٔ شرعی بوی داد دلالت بر ولایت یا ریاست کند واگر دید که
از قاضی یافت تمسکی شرعی یابد یا مسئله علمی آموزد و گویند قباله تاویل مثبتی باشد که حق
او ثابت گرداند واگر دید که چیزی بر پشت قباله نوشته بود و او می خواند

بخیر واحسان مشغول شود واکر دید که از مریم تا ص خواند که ربع سوٴست زنی بزرک
بارسا یا منفعت خواهد واکر دید که سور مفصّل خواند که عبارة از ربع آخرست بتمام
مرادات رسد و هر مقدار ازین ربعها که خواند از زیاده ونقصان بحسب آن از آن
تأویلات اثری یابد شعر و از نظر خواند نسبت نیکوتر تا ثوابش رسد بسمع وبصر
وآیت رحمت دلیل خیر باشد وبالعکس و حکم سور تنها مفرد تقدیم یافته واکر دید که
ختم کرد تمام مقاصد دینی ودنیوی او بحصول پیوندد واکر دید که قرآن می شنید قوی
حجت کردد وخاتمت او بخیر بود واکر دید که قران در زمان ومکانی می خواند که هنا تسبب
تلاوة نبود دلیل کند که تفسیر برای خود کوید وقال علیه الصلوة والسلام من فسّر برأیه
فقد کفر واین تأویلات نسبت با حافظ یا ناظر بود اما آنکس که خود اصلا قرآن
نداند اکر بیند که از نظر قرآن می خواند باید که بیدار شود وبعد از توبه در کار آید بلی اکر بیند
که حافظ شده مرتبهٴ عالی یابد لقوله تعالی اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
واکر مفسر بیند که قرآن بروی می خوانند وفهم نمی کرد غمی سخت یابد امّنی عظیم
بوی رسد لقوله تعالی لو کنّا نسمع او نعقل ما کنّا فی اصحاب السّعیر واکر
دید که قران بر زمین می نوشت دلیل الحاد شود واکر حافظی بیند که بر منبر
قرآن می خواند خرج او از جهت قرآن باشد وکویند صاحب هوا بود واکر دید

قربان
وکویند اکر بیمار بیند که قربان کرد دلیل موت باشد بواسطهٴ اراقهٴ خون وکفته اند قربان
کردن در ظاهر از بلا باشد بلی اکر دید که جمعی بعزم قربان کردن بصحرا رفته بودند از
مکروهی که داشته باشند خلاص شوند وحکم قسمت قربانی در تأویل شتر بیان رفته
وطایفهٴ از قدمای تعبیر قربان کردن ببشارة وظفر مخصوص کردانیده اند وآنکه اکر
حامله این خواب بیند پسری با رسا آورد ودر حکایت آمده که شخصی بخواب
دید که زن خود را می برد که قربان کند بهر دم فرو شد وارطا بیندو رس تعبیر کرد که
بواسطهٴ فعلی قبیح میان ایشان فراق افتد وچنان شد حکم قرض بلفظ وام مذکور
خواهد شد که مشهورترست اکر دید که قرعه بر خصم افتاد بیننده زبان زده
وغمکین شود وبنعکس بالعکس اما از ان بیننده نیز بنجاة انجامد لقوله تعالی فساهم فکان
من المدحضین وبدیدن تأویل شنا باشد باعتبار بوی خوش بلی خوردنش بمباض اصحیح
مضرة باشد باعتبار تیزی چنانچه در تأویل فلفل اشارتی بدان رفته قزازه
بتأویل حرفة وصنعت بود واکر دید که قزازه کرد نافع آمد از کاری یا تدبیری منفعتی
یابد وبنعکس بالعکس وحکم کرم قز ابته بانفراد در احکام کرمان خواهد آمد و قزاکند
بتأویل مرد راطفر باشد یا منفعت وزن را شوهری هم بان صفت وحکم قز وقزینه
بتأویل ابریشم وابریشمینه نیز دکیست این قدر هست که تأثیر آن بیش باشد بحسب قیمت

کرداند خاصه چون قصه خیر باشد وبعکس بالعکس وگویند **شعر**
گر کند قصه یا خبر گوید زود یابد مراد که می جوید و قصه خوان بتاویل مردی
نیک بخت بود وحکم **قضا** درتاویل قاضی رفته وازان **قضا حاجات** درتاویل
سرگین تقدیم افتاده و **قطایف** بتاویل منافع باشد یا لطایف وحکم برگ قطایف
علی حده تقدیم یافته **قفص** بتاویل زندان بود نسبت با آزاد یا بستگی کار یا از
و نسبت با بنده نخاس خانه بود یا امانت داری واگر در انجا مرغ بیند تعبیر شن بالعکس
بازکرد که با آن مرغ منسوب باشد وگویند قفص بزرگ بتاویل خانه باشد وظاهرا
ازان سرا جا است که مرغ خانگی در زیر آن می دارند واگر دید که آنرا با مرغ خرید
خانه خرد وزن از اهل آنجا کند واگر دید که بسر فرو کرده بود و در بازاری گذشت خانه
رابفروشد وجمعی بر خود گواه گرداند وگویند اگر دید که مرغان بسیار در قفص بود
و آواز می کردند قومی از هر جنس در اهتمام او باشند واگر دید که ملتفت ایشان می شد
التفاتی بحال ایشان داشته باشد وبالعکس واگر دید که آواز نمی داشتند طایفه
زندانیان ضعیف حال بی کس باشند **نظم** **قفل** باشد دلیل کام و مراد
کارها ساختن با استبداد وگفته اند اگر دید که قفلی بگشاد کار بسته او گشاده شود
خاصه چون بیند که زود گشاده شد وشاید که حج گزارد وگفته اند **نظم**

وگفته اند دلالت بر فرزند کند بنابرین تعبیر قلم بحسب حال بیننده باید کرد واگر دید که قلمی
یافت زنی خواهد بلی حریص پاک دین بود یا او را پسری آید که عالم شود لقوله تعالی
علم بالقلم یا بصحبت عالمی افتد واز و فایده بیند فکیف که بیننده امی باشد واگر دید که
قلمی بتراشید یا بخرید همین تاویل داشته باشد واگر دید که سر قلمش بشکافت کسی
بزبان او در افتد و غلبه یابد وگفته اند قلم بتاویل قیم شخصی بود که کفالت احوال مردم
کند لقوله تعالی **اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم** و قلم ناتراشیده حکم نی داشته باشد
که تاویل آن بمال اندکست باعتبار تجویف و مقط را تاویل باستاد و فرزند باید کرد
ما دام که تاویل قلم بفرزند بود و کارد قلم دلالت بر مربی فرزند کند وگویند معلمی باشد
که تعلیم فرزندان دهد واگر دید که ناگاه قلمی یافت و بدان چیزی نوشت غایبش می آید جمعی
نماید یا فایده یابد اما از عمل معزول شود و موکد قول اول بر طریق حکایت نقلی خواهد
رفت واگر دید که چیزی نوشت که دلالت بر خیر داشت خیر باشد وبعکس بالعکس
واگر دید که آنچه می نوشت از شمار چهارپای یا مرغ بود دلالت بر قوت نویسنده کند
واگر امی بیند که چیزی نوشت مالی بمکر حاصل کند یا بکاری ناشایست اقدام نماید لقوله
تعالی **ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون** واگر نویسنده بیند که از بهر مردم
چیزی می نوشت خاطر مردم را بحیله جذب کند واز این جهت تاویل نویسنده بجمیل کنند

قلمی دیگر یافتم توانستم نیز بر داشتم و بهر دو کتابت می کردم پرسید که هیچ غاشیه داری گفت بلی گفت عن قریب بتو رسد و هم دران روز برسید **قلمدان** بتاویل مدرسه باشد بران تقدیر که تاویل قلم بعلم یا عالم رود و اگر تاویل قلم بفرزند کنند تاویل قلمدان مرایشه بمکتب باید کرد و گفته اند تعبیر قلم دان بمجمعی که مورد حکام و مصدر احکام باشد اولی بود **قلیا** همان تاویل دارد که دراشنان گفته شد بحسب آنکه اصلش اشنانست و اگر دید که ابریشم بقلیا پخته می کرد مرتب حال زنان یا مصلح کار ایشان شود و ایشانرا بصورة یا بمعنی کیف ما کان تربیتی کند و در اعتبار و اشتهار ایشان افزاید **قلیه** بتاویل به از گوشت با آب پخته باشد و علی الجمله دلالت بر منفعت کند و از ینجا گفته اند شعر قلیه خوش بخواب راحت دان شور و شیرین دلیل سود زیان بلی اگر از گوشت مرغ بیند امر بعید از جهت زنان بمکر حاصل کند **قمار** باختن بکعب و غیره دلالت بران کند که بدلیلی باطل در معرض خصمی رود و ظفر بحسب برد باشد و گویند بتاحق چیزی بستاند و بالعکس و قمار بکعبتین دلیل خصومتی با حیلت بود یا اشتغال بکاری باطل و گفته اند اگر مریضی بیند که سه دره یا بیست و چهار دریا دو و دو در بروی بکرفتند دلالت بران کند که او را دو علت طاری شود که اگر از یکی صحت یابد از ان یکی دیگر خلاص نتواند شد و اگر در جنگی باشد میان دو خصم مضطر بماند

بدان رجوع باید کرد که بحسب حال بینند و تعبیر کند **قندیل** همان حکم دارد که در چراغ گفته شد بلی تاثیر این بیشتر بود بحسب بزرگی و در **حکایة** آمده که حذیفه با رسول علیه السلام گفت چنان دیدم که در خانهٔ من قندیلی افروخته بودی فرمود که مگر مثال گفت نه فرمود که زنی پارسا خواهی که مال و جمال بحد کمال داشته باشد و هم دران سال زنی باین صفت خواست و ابو عیینه بخواب دید که قندیل مسجد فرو نشستی و شعر این کرام دران نزدیکی وفات یافت **قنوت** خواندن دلالت بران کند که بیش بزرگی ثنا او گویند و حاجتش روا شود از خالق یا مخلوق **قنینه** بتاویل خادمی باشد که کلید خانه بوی بسپارند و حکم مظروف در تاویل قرابه بیان رفته **قوت** صوری و معنوی دلیل صلاح دینی و دنیوی باشد و گویند دلالت بر ضعف کند لقوله تعالی من بعد قوة ضعفا **قوس و قزح** اگر سبز بیند تاویل فراخی نعمت بود و امن از خوف و بسیاری کسب و کثرة و تزویج و تزوج و حکم باقی رنگها همانست که در تاویل اسمان اشارة بدان رفته و گفته اند اگر سیاه بیند دلیل عذاب شود و ارطاوس گوید اگر قوس و قزح بر طرف یمین بیند دلالت بر خیر کند و بالعکس عکس شعر هست **قولنج** اثر ضیق مجال صرفه کردن بخرج اهل و عیال شومی شومی آن بوی رسد آخر زر دزد گردد چو باطنش ظاهر **قیادت** بی آنکه زانیه

اولیست و تایب شد **قیر** بتأویل مال بود بقدر آنچه بیند وگویند مال حرام
بود بحسب سودا وگویند خوردنش غم بود واگر دید که چیزی را در قیر گرفت آنکس
را که بدان چیز منسوب بود محافظت نماید و رعایت حال کند **قی** کردن بتأویل توبه
باشد وازینجا گفته اند شعر توبه کردن بود قی اندر خواب ... بازگشت از ره خطا بصواب
واگر دید که بآسانی قی نتوانست از توبه بازگردد واگر دید که بطعم ناخوش بود توبه
بشکند واگر دید که اصلا نتوانست کرد بیمار شود واگر دید که شیر خورد و شیر وعسل قی
کرد همچنین دلالت بر توبه کند واگر دید که خون خورد و شیر وعسل قی کرد توبه او از
ظلم باشد ورد مظالم کند وارطامیدورس گویند اگر بیند که طعامی یا خلطی یا خونی صافی
بی تغیر قی کرد دلیل خیر و برکت بود بلی منجمانرا از مضرتی خالی نماند و درویشانرا خون
صافی بغایت نیک باشد وشاید که اورا فرزندی آید یا غایبی مراجعت نماید واگر دید که آن
خون بر زمین رفت تأویلش برعکس شود واگر بیند که گوهری فرو برد و عسل قی کرد تعلیم
تفسیر کند واگر دید که شیر قی کرد مرتد شود واگر دید که طعامی دیگر قی کرد از کسی
عطائی خواهد واگر دید که شراب خورد و پیش از مستی قی کرد مالی حرام از کسی
بستاند و بخداوند رساند واگر دید که مست شد وبعد ازان قی کرد دلیل بخل باشد
وانکه علی الخصوص نفقه بر عیال تنگ دارد وازان قدر نیز که کند نادم باشد وللهذا

باشند وشرح مفصلات آن بحسب حروف مذکورست وحکم کارفرمای اهل حرفه
در تأویل پیشتر رفته واگر دید که **کاریز** می راند وآب بیرون نیامد با خویشان و
متعلقان خود حیلتی کند واگر جایی مجهول بیند حیلتش با بیگانگان باشد واگر بیند که آب
ازان بیرون آمد زن خواهد یا کنیزک خرد واگر دید که آب ازان برگرفت مالی
بحیله جمع آورد خاصه چون بیند که کاریز خود بریده است وگفته اند شعر
هرکه کاریز راند اندر خواب ... برهد از بلا و رنج و عذاب ... وجاماسب
گوید هرکه کاریز بیند از اهل خانه ملالتی کشد و حکم کاریزکن در تأویل پیشتر نقل کرده شد
کان بتأویل فرزندی باشد که میان مردم اصلاح کند اما پاره سخت سخن باشد
وجذاب نیز بود **کازری** از بهر خود بتأویل توبه باشد چنانچه در تعبیر جامه اشارتی
بدان رفته و تطهیر نفس ونجات از غم لقوله تعالی وثیابک فطهر واگر دید که جامه
دیگری می شست آنکس را توبه دهد واز مضرت خلاص گرداند چنانچه در تأویل صابون
اشارتی بدان رفته واگر دید که جامه را از آب منی بشست از زنا خوردن توبه کند
واگر دید که از فضله آدمی شست کفارۀ مالی دهد که بظلم حاصل کرده باشد واگر دید که
از خون شست کفارۀ از جهت قتل خطا دهد وحکم کدن بانفراد خواهد آمد واگر دید که
جامه را در تن بدرید توبه بشکند واگر دید که باز دوخت باز توبه کند و هرچند جامه سفیدتر

دولت

شد و دلیل آن باشد که بر معصیت اصرار نماید یا آنکه بخدمت ظالمی مشغول شود و گویند
کافر بتاویل شخصی باشد مغرور بدنیا لقوله علیه الصلوة والسلام الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر و گویند کفر بتاویل توانگری باشد و گفته اند مرضی بی دوا بود چنانچه مرض فساد
دین باشد و اگر کافر پیری بیند دشمنی ظاهر العداوة باشد که از قدیم باز دشمن بوده باشد
و اگر دید که دین او فاسد شد سفیه گردد و اذیت بمردم رساند چنانچه اگر دید که سفیه
دین او تمام بود که انه کان یقول سفیهنا علی الله شططا و اگر دید که در ضلالت بود
در خطایی افتد چنانچه اگر بیند که در خطایی افتاد گمراه شود و اگر دید که جماعتی بر فساد
او قایل بودند گواهی بدروغ دهد و اگر دید که نداند که چه مذهب دارد در امور
دین و دنیا متحیر گردد **کافور** اندک بتاویل ثنا باشد یا علم یا بشارة یا نزاهت
عرض با طهارة نفس یا زن با زینت یا کنیزک خوب یا دوست صادق و بسیار
مال بود بقدر آن و حاصل آنکه بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد و ربا جینی هست کافور نام و همین تاویل دارد **کان** زر و نقره در احکام زر و سیم بر سبیل
استطراد در قلم آمده اما قول اشهر آنست که کان زر صالح را دلالت بر زیادت
و درایت کند و غیر او را ریاست و ولایت باشد و از آن نقره زن اصیل یا فرزند مقبل
یا دولت یا امن از جمیع محذورات و از آن مس دلیل آن شود که با بزرگی بد باشد و از آن

بر جای سر و بود آن عمال در عمل بی قاعده کار کند و اگر دید که یکی از آن گاوان را
بکشند و گوشت او قسمت کردند عاملی را بکشند و مال او ببرند چنانچه در تاویل اشتر گفته شد
و اگر دید که گاوان نر و ماده بسیار با رنگهای مختلف در یکدیگر مختلط بودند و آمد شدی
می کردند در آن موضع بیماری پدید آید فکیف که گاوان لاغر بیند یا اگر گاوان فربه
بیند دلیل مبارکی سال و فراخی نعمت و ارزانی نرخها باشد و یک گاو ماده را همین حکم
بود و اگر دید که روی از وی بگردانید یا از وی در افتاد این تاویل بر عکس شود و اگر دید
که با وی سخن گفت معاش بر وی فراخ گردد و اگر بیند که از آن اوست تاثیرش بکار
او زیاده باشد و پوست گاو ماده دلالت بر ذخیره کند و ابن سیرین در ترجیح رؤیه گاوان
فربه بر گاوان لاغر باین آیت استدلال کرده انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن
سبع عجاف و باین اعتبار گفته اند نظم گاو فربه بخواب نعمت دان
و آن لاغر عنا و قحط و زیان و گویند گاو فربه زن توانگر بود و از آن لاغر
درویش و ظاهر این حکم بماده گاو مخصوص باشد و اگر دید که بگاو زمین می شکافت
نعمت فراوان بدست آورد و گویند تاجر را بد بود و دیگران را نیک باشد و اگر دید
با گاو نر جنگ کرد با بزرگی مقاومت نماید و ظفر بحسب غلبه بود و از آن ماده گاو
خصومتی باشد یا زنی سلیطه و اگر دید که آن ماده گاو او را بگزید یا لگد زد بهمسر یا او خیانت

باشد و کبر بیر دلالت بر دشمنی کند که در قصد هلاک خصم مبالغه نماید و **کبر**
که در سرکه می نهند خوردن آن غم باشد و دیدنش زیان اهلی اگر بیند که از بهر مداواة
خورد و نافع آمد حکم دارو داشته باشد بتاویل آن رجوع باید کرد و حکم
کبریت در تاویل گوگردی آمد **کبک** نر بتاویل پسر باشد فکیف که بیند که آنرا
بشکار گرفت یا کسی بوی داد و گویند جنگجویی طیاش بود و ازان ماده زن خوب
شریف متمول یا کنیزک صاحب جمال و گفته اند تاویل کبک دوست عزیز بود
یا حصول مراد یا وصول بشارة یا مال و اگر دید که کبک ماده بجست ازاله بکارتی کند
و اگر دید که گوشت او خورد جامه تو یابد **کبوتر** تاویل حکم کبک دارد ولی اگر
دید که گوشت کبوتر خورد مال زنی خورد و اگر دید که کبوتری را بسنگ بزد زنی را
بسبب سخنی مکروه رها کند و اگر دید که بتیر زد زنی را دشنام دهد چنانچه در تاویل
تیر اشارتی بدان رفته و کبوتر بچه دلالت بر فایدهٔ مالی داشته باشد یا زنان
آزاد و اگر دید که کبوتری یافت غایبش مراجعت نماید یا نامه یا خبری ازو برسد
یا او را از کنیزکی فرزندی آید و گویند هر که بیند که کبوتری در وی جست بغایت خرم
شود و جاماسب گوید اگر دید که کبوتری شد مال دشمنان بخورد و کبوتر برج دلالت
بر غریبی اعتبار کند و گویند اگر او را بیند خبری یا رسولی بوی رسد چه نوح را علیه السلام

دلیل خصومت شود و اگر دید که گاوی نر گرگی شد عاملی که تا غایت عدل کرده باشد اساس
ظلم نهد و حکم تبدیل دیگر حیوانات را با آدمی بدین قاعده باید کرد و اگر دید که گاوی او را
بسر زد وفات یابد یا خدای تعالی بروی خشم گیرد **حکایة** کنند که شخصی بخواب
دید که بر گاوی نشست و گاو او را می گزید و روز دیگر در کشتی نشست و در غرقابی افتاد
و بیم هلاک بود و عاقبت نجات یافت و گویند اگر دید که گوشت ماده گاوی فربه خرید در ان
سال زنی خواهد و گویند دیدن گوشت گاو بیماریست یا تنگ عیشی و اندوه و خواریست
و اگر دید که بریان کرده می خورد از خوف ایمن شود و اگر امید فرزندی داشته باشد او را
پسری رشید آید لقوله تعالی **فما لبث ان جاء بعجل حنیذ** و اگر دید که گوشت گاو
پخته می خورد فضلی از باری تعالی بوی رسد که شکر آن بروی واجب آید بدلیل **وجفان کالجواب وقدور راسیات** چه در تفسیر آمده که مطبوخ آن دیگها گوشت گاو بوده و گویند
اگر دید که گوشت گاوی خورد او را بمحکمه یا دیوانی رجوع افتد مبنی برین بحسب حال شخص تاویل
باید کرد و نر گاو دشتی بتاویل توانگری بسیار طاعت حلال خوار باشد گوشه نشین بی آزار
اما مخالفت اهل سنت و جماعت کند و اگر ماده بود تعبیرش بزنی باید کرد که این صفات
داشته باشد و اگر سرودار بود دلالت بر شرف و شوکت خاندان آنکس کند و بچهٔ آن
دلیل فرزندی رشید باشد و گویند اگر بیند که گاوی دشتی را بگرفت یا بخرید غنیمتی یابد و گا

کنند و کبوتر برجی و خانگی و غیر ان یک حکم دارد **نظم** وانکه در خواب شد کبوتر باز
یا بران مرغ کو کند پرواز وانکه بر باطلست بیچاره در پی ناحقست همواره
و کبوتر خانه بنا و بجای زنان باشد **کتاب** تفسیر بنا و بل زهد باشد و کشایش
و خرمی و ازان حدیث بزرگ شدن بقربت سلاطین و ازان اصول کلام میل بجدل
و ازان اصول فقه تقریر علمها غریب یا فواید دینی و ازان فقه توبه از خطا و اختیار
صواب و ازان قصص و اخبار انبیا و اولیا و صلحا حرص بکار خیر و ازان تاریخ ملوک
کاری حاصل و ازان حکمت رغبت بمصحف چنانچه در خوابها مقلوب ذکر رفته و ازان
نحو و صرف و سایر ادبیات شغل دنیوی بداعیهٔ ثنا معانی و بیان بخصوصیت فتح الباب
صوری و معنوی و ازان رسایل توقع انشا دیوان و ازان طب اشتغال باصلاح امور
و ازان طبیعی شناختن امور دنیوی و ازان ریاضی تخصیص نجوم طلب صلاح این جهانی
و ازان شعر محبت ریا و ازان تعبیر منت نهادن بزرگی بر وی بجاه و مال و ازان
هندسه علم بی منفعت و ازان مساحت سفر بی نفع و ازان حساب غمگین شدن
و ازان افسانه و مضاحک فضیحت یافتن از کاری و انچه مذکور نشده هر ابنیه از منشعبات
این اقسام تواند بود و بحسب مناسبت بر انها قیاس باید کرد و گویند دفتر مطلقا دلالت
بر تدبیر معاش کند چه مردم از مطالعهٔ آن استفادهٔ عقل می کنند و بر احوال اوایل

هر که ببند کدو بخانهٔ خود امن یابد هر چه باشد بد بد شود کر مثل بود بیمار
ور بود کافری شود دین دار ور حقیرست جفت ناز آید ور مسافر بخانه باز آید
و کدوی پخته خوردن دلالت بر رواشدن حاجت کند و گویند اگر دید که آش کدو
خورد امری دنیوی یا دینی که از و فوت شده باشد تدارک کند چه بعضی از انبیا را خسارتی
افتاد و بطریق مناجات شکایتی کردند و باری تعالی با ایشان وحی فرستاد که کدو خورند و
وانچه از ایشان فوت شده بود با ایشان عاید گشت و خوردن کدوی خام فزعی باشد
که از جن رسد یا خصومتی که میان او و ابنای جنس واقع شود و اگر دید که در سایهٔ درخت
کدو نشست از وحشت بانس رسد چنانچه در قصهٔ یونس علیه السلام مروی است
قال تعالی وانبتنا علیه شجرة من یقطین واگر دید که از خربزه زاری کدو چید
بوسیلهٔ دعایی از مرض نجات یابد هم بدلیل قصهٔ یونس علیه السلام و آیت مستشهد
و گویند اگر دید که کدو یافت یا کسی بوی بخشید از زنی پارسا منفعت یابد و گویند [illegible]
کدو تناول مردی سبک روح خوش حضور بود یا عالم یا طبیب و ازینجا گفته اند **نظم**
شاخ و برگ کدو بخواب نکوست عالمی خوش حکایت خوش خوست
و گفته اند مردی درویش باشد **کذن** که زران تناول شریک بود چه عمل و باوجود
سنگ نمی تواند بود و از شرکت او جمال و کمال افزاید **کر**[illegible] تناول درویش را توانگر

بچه گربه دیدن اندر خواب ها سخن نا خوشست در هر باب ها واگر گربهٔ صحرایی
بیند این جمله که گفته شد صعبتر باشد وگویند گربه مردم خانه باشند یا خادم شخص
واگر غلامی بیند که گربه را بدوشید وشیر او باز خورد آزاد شود وزنی از خانه آزاد
کننده بخواهد واگر این خواب آزادی بیند در خصومت افتد وگویند گربه بتاویل غماز
باشد یا زنی شفیق یا خادمی حارس یا قرضخواه وگفته اند گربه دست آموز بتاویل تنعمی
با راحت باشد وازان وحشی سال پر تعب ووحشت وار طامعی و رسپرگویند
گربهٔ ماده زن بد فریبنده با حیلت باشد ودر حکایة آمده که یکی از امرا سیستان
بخواب دید که گربهٔ سیاه در خوان از یک کاسه با حرم او چیزی می خورد و شکم
گربه را بدرید وخواست که زن را بقتل آورد ناگاه جوانی خوش شکل پیش او آمد و گفت
مهلا یا امیر المومنین فامساک بمعروف او تسریح باحسان وچون بیدار شد اظهار نکرد
ومتجسس بود تا غلامی حبشی را در حرم یافت واو را بکشت وقصد زن خواست
کرد واو تضرع نمود وامیر آن آیت را متذکر شد وزن را طلاق داد وزنی پیش این
سیرین رفت وگفت بخواب دیدم گربهٔ سیاه سر در شکم شوهرش برد و چیزی
بیرون آورد و بخورد گفت دزدی زنگی از دکان شوهرت سیصد وشانزده درم
ببرد وچنان شد ودر جوار او سیاهی حمامی بود ووجه از وی مطالبت نمودند

کند واگر باری بر گردن بندی انکه او را زحمتی رسد عمر دراز یابد وبعضی از ین احکام
در تاویل از تقدیم یافته واگر دید که کسی او را بر گردن گرفت حاجتش روا شود وگویند
تکفل مؤونت او نماید واگر دید که ماری در گردن او حلقه شد دلیل آن شود که در اداء
زکوة مقصر باشد لقوله تعالی سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة وگویند
واگر دید که موی بر گردن او بود امانتها قبول کند یا قرض بروی جمع آید واگر بیند
که بستر د امانتها باز سپارد وقرض ادا رساند واگر دید که گوشت از گردنش
فرو ریخت امانتی پیش او ضایع شود واگر دید که گوشت گردن کسی می خورد در حق
او دروغ گوید وسخن بالعکس ودست در گردن زنده کردن دلیل اختلاط
وخیتی باشد که باقی ماند مدتی واگر دید که بعد از معانقه سر در کنار یکدیگر نهادند
راس المال بطریق مشارکت در میان آورند واگر دید که کسی سر بر کنار دیگری
نهاد مال خود بآنکس بسپارد واگر دید که دست در گردن مرده کرد عمرش
دراز باشد بلی اگر دید که مرده او را بر گرفت این تعبیر معکوس شود وحکم گردن بند
بطوق تو دیگست و گردن زدن در تاویل بغایت نیکست چه عیر حاجی
را حج بود وخایف را امن وبنده را آزادی وکافر را اسلام وباقی این احکام
در حکم سر از تن جدا کردن بپایان رفته بلی اگر بیند که در گردن زدن سرش از تن جدا

راه زدن یا در جنگ یا غیر آن او را پدر و یا فرباقی باشد یا او را فرزند بود و ایشان را بدباشد
چه تأویل سر بوالدین کرده اند چنانچه در تأویل سر گفته شد که سرور قوم باشد از اقارب
یا اجانب و الدین از آن جهت که سبب حیوة اند و فرزند از آن جهت که صورة
پدر در روی می نماید و روی بواسطهٔ سر آن صورة می تواند نمود و مؤکد این معنی در
حکایت آمده که یکی از حکماء یونانی بخواب دید که گردن او بزدند و حکیمی دیگر تعبیر کرد که
پدرش وفات یابد و عنقریب چنان شد و دیگری بخواب دید که گردن قومی زده بودند
و معبر گفت از زن و فرزند جدا باشند و همچنان بود و شخصی چنان دید که سرش از گردن
جدا شد و معبر گفت همانا مادرش نماند و بآن نزدیکی مادرش نماند

گرده
تأویل مال پنهانی باشد از آن مأکول اللحم مال حلال بود و منعکس بالعکس و اگر دید که گرده
کسی می خورد دفینهٔ از آن او بیابد و خرج کند و گفته اند گرده تأویل فرزند بود از آن
جهت که اصل منی از گرده است و گفته اند دلالت بر اخوة و سایر قرابات
کند و صلاح و فساد آن با ایشان تعلق گیرد و گردهٔ هر حیوانی فایده باشد از آنکس که حیوان
بوی منسوب بود و گردهٔ دد مال دشمن باشد و از آن گاو فایده که در آن سال رسد
و از آن گوسفند مطلق مال بود و گویند اگر گرده دوگانه را بر حال صلاح بیند غنی شود و میان
خطا و صواب نیک ممیز باشد و بالعکس و اگر دید که بر **گردون** نشسته بود و خوش می رفت

اگر دید که بر کرسی نشسته بود وکیلی یا وصی شود و اگر مستحق ولایت باشد ولایت
یابد و اگر با فرش بیند تأثیر آن زود تر باشد و اگر غایب بود بسلامت مراجعت کند و گر سببی
که نه از بهر نشستن بود دلالت بر خادمهٔ خانه کند و در **حکایة** آمده که زنی بخواب
دید که هفت کرسی از آن کرسیها که اطفال را بدان می نشانند بر روی دریا بودی
و با آب بر رفتی و بعد از آن هفت فرزند می آورد و در گهواره وفات می یافتند
خوردن **کرفس** تأویل غم باشد یا خبری مکروه یا خصومت و اگر بوقت
بلند بهر حال بهتر بود **کرگدن** تأویل ذو شوکتی مهیب باشد و شیر کرگدن
تأویل مالی تمام باشد که از ملکی عظیم بظلم حاصل شود و قاعدهٔ کلی آنست که هر چه
در جنس نگنجد تأویل آن بظلم و جور کنند و **کرکس** ذو شوکتی بزرگوار بود و حکم
ایشان بیکدیگر نزدیکست و گویند **نظم** کرکسی از مرغها بخواب بهست
زانکه در او جنس از همه فزونست ... ور بر دگرسش بسوی مو ا
از سفر کرد دشش مراد روا ... ما سبب خلل دین شود چنانچه از قصه نمود
و دیست و اگر دید که از آن پر و از باز نیامد در آن سفر وفات یابد و اگر کرکس
بی چنگال بیند دلالت بر فرشته کند چه منقولست که حملهٔ عرش صورة کرکسان دارند
و اگر دید که کرکسان زر بالای سرا و شکار می کرد با زرگانی کند و اگر دید که کرکسی ملازم او شد

[illegible]

بمیزکرد آن مهمان با اهل وفا داند یشند وکویند تاویل کرک نربد زد و دروغ زن
باید کرد و از ان ماده بزن مخالف واکر دید که بچه کرک می پرورید رعایت
فرزند دزد ان کند و از ان ملالت کشد چه مشهور باشد که **نظم**
بکی بچه کرک می پرورید   چو پرورده شد خواجه بر هم درید   وکویند هر که کرک را
بخواب بیند تهمتی بر کسی نهد لقوله تعالی **وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین** واکر دید که
کرکی کا وی شد غلامی دزد منصف وکریم شود وکویند اکر کرک بیند از بشنوا خود سخنی
خوش یا کلمهٔ خیر شنود وارطامید ورس کوید دیدن کرک دلالت بر ایام سال
کند چه طریقهٔ کرکان انست که در راه اند پی یکدیکر روند خصوص در جوی و بر یک و تیره
باشند چون ایام که متتابع آیند واکر دید که کرکی را بکشت همان حکم دارد که در تاویل
پلنک کفته شد و **کرما** از تاویلات بستان مستفاد ست **کرمابه** دلالة بر اندوه
کند بواسطهٔ کرمی و تاریکی و هر چند کرم تر و تاریکتر بود تاثیرش بیشتر باشد بلی چون بیند
که بآبی معتدل غسل کرد یا بطریق استحمام سر و تن بشست آن ملالت سهلتر کذرد خصوص
که بیند که زود بیرون آمد چه تاویل غسل و غسل اعضا فرج و فرح بود چنانچه در تاویل غسل
اشارة بدان رفته وکویند غسل و غسل در حمام باب کرم دیدن به از آب سرد باشد
نابر مناسبت مقام ومبنی بر ین کفته اند که اکر مغموم بیند که بحمام رفت و با

[illegible]

[illegible]

نماید اما آسایش وستایش ازان کم یابد و حمام وغسل وآهک کاری را هرسه با هم بیند متعرض
تاویل حمام نباید شد بلکه تعبیر غسل و استعمال آهک باید کرد که آن اقوی است وارطامید ورس
کوید اغتسال در حمام معتدل بیمار را شفا باشد و غیر او را خیر مطلق بود و بعضی از ین احکام
در تاویل غسل تقدیم یافته واکر دید که بحمامی در رفت که سقف نداشت یا آب نیافت
نومید شود وکویند حمام بتاویل دوست بود یا وام دار واکر دید که کرمابه بان شد
زنی مختشم خواهد و بکار رها او مشغول شود واکر زنی این خواب بیند شوهری کند بدین صفت
و حمامی بتاویل شخصی بود که قیم اطفال شود یا کدخدای خانه وکویند حاشا قوادی بود که اورا
زامنهٔ باشد که مطاوعت زانی نتماید و از و منفعتی نیابد بلی اکر او را با جامهٔ سفید بیند دردم
را از غم فرج بخشد و تون بتاویل کاری بزرک باشد واکر دید که تونی را بنا کرد ولایتی
یابد والا بحسب حال عروجی کند و **حکایة** کنند که شخصی بخواب دید که در حمام بیفتاد و پایش
بشکست معبر کفت و تعبیر کرد که ظاهرا دلالت بر شدتی دارد و روز دیکر که در حمام بیفتاد و پای
بشکست **کرم** بتاویل عیال بود یا خدم یا مال واکر دید که بی سعی و زحمت از وی بیرون
آمدند از صحبت طایفهٔ اشرار تباعد نماید و دلیل شرف و طهارة او شود واکر دید که کرم در کوشت
خایهٔ او افتاده بود عیالش مال دیکری خورد واکر دید که کرم بسیار در تن یا جامهٔ او افتاد
مال یا خدم یا عیالش زیاده شوند واکر دید که کرمان از تن او می افتادند عیال و اطفال
از وی دور شوند واکر دید که می انداخت ایشان را دور کرداند واکر دید که می کشت هلاک شوند

[illegible]

می گریخت و عما قریب بر وی ظفر یافت وگویند ولایتی یابد لقوله تعالی نفرت منکم لما خفتکم واگر دید که بی خوف می گریخت دلیل موت باشد لقوله تعالی قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا لا تمتعون واگر دید که کسی را می خواند و او می گریخت نخستین نشنود و طاعت ننماید لقوله تعالی فلم یزدهم دعائی الا فرارا و تأویل گریختن در یک قول آن من رفتن لقوله تعالی ففروا الی الله واگر دید که از خوف بگریخت و دشمن بوی نرسید غمی بوی رسد و بعد ازان بر دشمن ظفر یابد واگر دید که از دشمن پنهان شد بر دشمن مظفر شود واگر دید که در ان حالت دشمن بر وی مطلع شد از دشمن ملالتی بوی رسد واگر دید که جان می گریخت که دشمن وی را می دید که متفکر شود واگر دید که در حالت گریختن لرزان بود و دست و پایش سست شده بود غمگین شود و حکم بمیت علی حده خواهد آمد ان شاء الله **گریه** تأویل عذاب باشد چه میان معبران مشهور بود که العقبة عقوبة وگویند اگر دید که بر گریوه می رفت رفعتی با مشقت یابد واگر دید که ازان فرو افتاد تنزلی کند و از مشقت خلاص شود و مشروح این تأویلات از کوه مستفاد گردد ان شاء الله شعر **گریه** در خواب مایهٔ شادیست

باز از بند هر غم آزادیست بدلیل حزن مومن در دنیا و فرح او در آخرة لقوله تعالی وینقلب الی اهله مسرورا نظم

چنانچه درنا و بل تر سیدن عبارتی از ین معنی رفته وگویند با همسر جمع نتواند شد واگر بیند گژدمان در شکم او بودند عیال یا اقارب کالعقارب و اقرب الاقارب الدغ العقارب واگر دید که بر طریق فضله از وی جدا شدند دشمنی چند از اولاد یا اولاد اولاد او باز دید آیند و میان ایشان عداوتی واقع شود واگر دید که بعد ازان که پنداشت که گژدم را کشته است او را بگزید بعد ازان که تصور کند که دشمن مغلوب شده اذیتی رساند واگر دید که گژدمی را داشت و مردم را می گزید تربیت مفسدی کند که مردم آزار کند و گفته اند تأویل گژدم مال باشد و زخم نیش او فایده که از جهت مال رسد اما ثبات نیابد واگر دید که گژدم می خورد مال حرام خورد یا غیبت دشمن کند واگر دید که بریان کرده می خورد بقدر آن میراث دشمن خورد **گزر** با گوشت پخته تأویل مال اندک بود اما خادم دلالت بر غم و مرض کند بحسب زردی و خوردنش بتر از دیدن باشد و ازانجا گفته اند شعر

گزر و شلغم و چغندر هم باشد آغاز و سیر باشد غم

وگویند اگر گزر بلند و در کاری مشکل باشد بر وی آسان شود وگویند دیدن گزر مطلقا دلالت بر سرور و منفعت کند **گزبر** تأویل هندی باشد که چنان نماید که مردم را بصلاح خود آرد اگر گزبری را بصحبت چنین کسی یا تا کسی مبتلا شود و تعبیر **کشتن** هر چند در تأویل

خیر باشد و اگر دید که طفلی را بکشت و خواست که او را بریان کند و پخته نشد
در حق آن طفل ظلمی کند که سبب بدنامی او شود و اگر بواسطهٔ صغر سن محل ظلم نتواند بود
بر پدر یا مادرش بر طریق افترا ظلمی کند و در هیچ قضیه بنیادی نداشته باشد از بهر آنکه آتش
در وی عمل نکرد و اگر دید که آن بریان از آن آتش نضج یافت و تمام عمل شد آن نسبت
که به طفل و والدین او کند از چیزی خالی نباشد و گویند طفل و طفله را دلیل بلوغ بود
و اگر دید که کشته بریان می کرد و نضج نمی یافت بران مقتول ظلم رفته باشد و اگر
دید که والی کسی را بکشت و بی سر بر دوش وی نهاد و والی بران مقتول ظلم کند و از وی
چیزی غیر مقدور مطالبت نماید و از حامل بیز مالی گران طلبد بقدر ثقل مقتول که نسبت
با وی محمول بوده و اگر آن مقتول که بر دوش خود بیند معروفی باشد تا وبالش بانکس خود
عاید شود و اگر محبوبی بود و دید که پیری بوده و برا بجهت دوستی مواخذه کنند
و بحسب ثقل مقتول او را تغریمی فرمایند و اگر دید که جوانی بوده او را بجهت دشمنی محاسب
و مطالب گردانند و اگر دید که آن کشته با سر بود دلیل ملامت شود اما غرامت
وا رطامید و رس گوید اگر مملوک بیند که مالک و برا بکشت آزاد شود و جه موت
و عتق برده و موجب انفکاک رقبه است از قید رقیت و اگر دید که بقتل کسی مقر شد
بحسب حال خود مرتبه یابد لقوله تعالی رب انی قتلت منهم نفسا و اجبار برانند که

انسان قتل احدا من نفوس الناس فليقتل فعلا و جهودی دیگر بخواب دید که زن بسر را
بکشتی و با معبر گفت و گفت می ترسم که ترا با وی مواقعهٔ اتفاق افتد و بهر دو را
بکشند چنانچه از توریة منقولست که ان رجل ضاجع زوجة ابنه فقد کشف سوأة
فليقتلا کلاهما فقد حلت دماؤهما و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که خواهر خود را
بکشتمی گفت بروی فضیحتی کنی و چنان شد و گفته اند او را نومید گردانند و مردی با وی
گفت جمعی از عورات کشته دیدم و من غوغی داشتم و میخواستم که ایشان را
بکشتم گفت تو دنیا بهر دو در آرزوئی باشد که هیچ خبری در ان نبود و تو خواستی
که مسلمانرا در ضلالت اندازی از خدای بترس و چون صورة واقع بود و توبه کرد

کشته زار در جای خود و وقت خود دلالت بر فرزند کند و اگر در جایی
نامعهود یا بی وقت بیند و با خوشه باشد دلیل جمعی شود که در جنگ بهم برآیند و از ینجا
گفته اند شعر هر که در کشته زار رفت و درود بی گمان در مصافی افتد زود
و بقدر آنچه درو ده باشد قتل واقع شود و گفته اند اگر دید که کشته زار سبزی می درود
در خصومت افتد یا بیمار شود و از آن رسیده دلالت بر ادای طاعت و زکوة
کند لقوله تعالی و آتوا حقه یوم حصاده و اگر دید که میان کشته زاری سبز
می گردید بغزا رود و اگر دید که آنچه درود بنا و بل نیک بود و بنعکس بالعکس و اگر دید که خو

و گفته اند اگر ببیند سفینهٔ در خصم غالب شود و گفته اند اگر دو جنس مختلف ببیند چون شیر و آدمی مثلا مصروع مغلوب شود و اگر دید که دو حیوان با دو دو باهم در کشتی بودند حکم از منسوب آن حیوانات و دو آن باید کرد تا چه جنس بوده اند و بکه تسبیت داشته باشند و غالب مغلوبی باشان باز کردیم برین قاعده که تعبیر رفته

کشتی

بنا و بل زندان باشد یا جایی مخوف پر بلا خاصه چون در دریا ببیند فکیف که دید که تمی رفت و اگر دید که در کشتی نشسته در چنین بغایی گرفتار شود ولی اگر این خواب مشرکی ببیند مسلمان گردد بدلیل قصهٔ نوح علیه السلام که هر که با او بکشتی در رفته دولت اسلام یافت و گویند هر که ببیند که بسلامت از کشتی بیرون آمد از غم فرج یابد لقوله تعالی فانجیناه و من معه فی الفلک و گویند دلیل معصیت شود که فلما نجیهم الی البر ابراهیم یشرکون بلی اسیر و مملوک را دلیل خلاص و ازادی باشد و گویند هر که در کشتی رفت از تمام مکاره بتخصیص اذیت ظلمه نجات یابد لقوله تعالی فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم و جاماسب گوید اگر دید که در کشتی نشست ناگهان زیانی بوی رسد و قول او جه آنست که اگر خود را با طایفه صلحا در کشتی ببیند دلیل صلاح شود که بسم الله مجریها و مرسیها و بنعکس بالعکس و گویند اگر معزولی خود را والی سفینه ببیند دیگر باز ولایتی یابد بقدر طول و عرض و استحکام آن سفینه

وطن نماید فکیف مسافر دریا و این معنی در باب مجربات آورده اند و اگر دید که کشتی متصاعد می شد آن خبر دیر رسد و اگر دید که منحدر بود آن خبر زود آید چه کشتی را در اول سیر تصاعدی باشد و در آخر انحدار و بالعکس و گویند کشتی دلالت بر دوست کند چه مواشی را با صدقا تعبیر می کنند و کشتی مشابه آن می نماید و بقول اصح در تاویل کشتی آنست که تعبیر آن بحسب حال صاحب رویا کنند و در **حکایة** آمده که شخصی بخواب دید که در کشتی سیاه بودی که جز ریسمانی چند سیاه در آن نبا نبی و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد که دلیل کمال اخلاص بنده باشد و دیگری هم باوی گفت یا من قاضی را بخواب دیدم که در کشتی قوی استاده بودی و کلبتین راندی و تعبیر کرد که با او می باید گفت تا حکم بر اثر کتاب آنی چه معهود آنست که کلبت بر آب قوی نرانند و شیخ از نصاری چنان دید که بسیرش در کشتی رفتی و بادی در هبوب بودی و دریا در حیز رود بد و آن اضطراب را تسکین دادی و با راهبی گفت و تعبیر کرد که بسیرش ولایتی معتبر یابد چنانچه مشابه سلطنت باشد و اکابر و اصاغر مطیع او شوند و اگر چه در ایمان آن طایفه اندک مایه ضعفی باشد اما امید آن دارند که بدعای آن رئیس عظیم الشان نجات یابند چنانچه در انجیل آمده که فلما رکب الیشوع السفینة رکب معه تلامیذه و کانت زعزعة شدیدة فی البحر حتی کانت السفینة تتواری من الموج و کان الیشوع راقدا فانفرق تلامیذه

ودلالت بر مالی کند بسبب آن کعبها چنانچه در تأویل استخوان گفته شد و حکم کعب وکعبتین باختن در تأویل قمار بیان رفت و در **حکایت** است که یکی از لشکریان هند بخواب دید که کعب او فرو رفته بود و پای وی با پاشنه راست شده و با بر همن گفت و تعبیر کرد که صاحب این رؤیا قوّت و شجاعت عظیم یابد و بدولتی رسد و آن نزدیکی صفی شکست و بدان سبب سپهداری شد و ارطامید و رس گوید اگر دید که **کعبتین** بطریق قمار می باخت و از آن جمله باشد که در بیداری بازد دلیل منفعت شود و غیر او را دلیل مضرّة بود **کعبه** تأویل خلیفه عهد باشد یا امام آن دیار که بیننده ادای خواب کند یا وزیر و هر زیاده و نقصان که در کعبه بیند با ایشان باز گردد چنانچه خرابی دلیل موت یکی از ایشان باشد **شعر** ودر کعبه درون شد اندر خواب از بلا گشت ایمن از همه باب بلی اگر اثر آنه بر وضع و طرح معهود بیند دلیل دین بد و اعتقاد صاحب رؤیا شود چنانکه اگر بیند که در مقام ابرهیم علیه السلام ایستاده بود و بدا ضعیف جه حکم مقام علی حدّه خواهد آمد ان شاء الله تعالی واگر دید که سرای او کعبه بود دیا آنکه کعبه شد نامدار و صاحب اعتبار شود و حکم از این معنی در تأویل پادشاه بر سبیل استطراد تقدیم یافته واگر دید که مردم بزیارة آن می آمدند دلیل خیرات و احسان او باشد واگر دید که در آن خانه ساکن شد بملازمت خلیفه

بغایت زشت باید بود واگر دید که بگفتاری یا ده برنشسته بود و از این نوع زنی خوا واگر دید که او را بشمشیر یا سنگ زد آن زن را تا سزا گوید واگر دید که گوشتش خورد آن زن بر وی جادو یی کرده باشد و او نداند اما از آن خلاص یابد واگر دید که شیر آن گفتار می خورد آن زن با وی حیله کند واگر دید که آن گفتار با وی سخن گفت زن با وی زبان درازی کند و گفته اند تأویل گفتار مرد مکار باشد یا جادوی بدکردار و گفته اند اگر گفتار ماده لنگ را بیند او را با زنی ساحره ملاقات افتد و گویند اگر دید که بر گفتار نشست ولایت یابد **کفچلیزه** که بهروی آب افتد تأویل بد فعلی ملعون باشد و گویند دلالت بر نباش کند و **کفچه** تأویل مرتب مصالح خانه بود از غلام یا کنیزک یا خادم و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد و از اینجا گفته اند **شعر** دیگ شد کدخدای خانه بخواب کفچه آمد مرتب اسباب **کفر** و حکم کفر در تأویل کافر رفته **کفش** تأویل زن بود یا کنیزک یا خادم و کفش پاکیزه زن با جمال باشد و بالعکس واگر دید که کفش دیگری در پوشید بیوه خواهد و بالعکس واگر دید که مناسب پای وی بود زنی سازگار باشد و بالعکس و کفش سیاه دلالت بر زن منعم محتشم زاده کند و از آن سفید بر زن خوب روی و از آن سبز بر عفیفه صالحه و از آن سرخ بر مغاشرط

زود تر باشد و بنعکس بالعکس و اگر دید که قومی غیر معروف او را بی آنکه عیدی یا ضیافتی
یا زفافی باشد بر وضع کفن در جامهاء فاخر پیچیدند یا در وی پوشیدند و در خانهٔ شهارها
کردند دلالت بر موت قبر کنند و اگر دید که کفن مرده معروف بر کشید و در پوشید
خواهد که متابعت سیرت آن مرده نماید اگر عالم بود بعلم و اگر متمول باشد بمال
و علی هذا القیاس طریق او سپرد و اگر عالمی یا صالحی بیند که عباشی می کرد یا آنکه کفن مرده پیند
بی آنکه تصرفی در ان نماید بعلم کلام مشغول شود و سخنهاء دقیق گوید یا مال حرام جمع
آورد و اگر بیننده از علم و صلاحیت بی نصیب بود بعلمهای باطل اشتغال نماید و
کذاب شود و اگر دید که کفن مردگان می کند و از جایی بجایی می برد مالی چند حرام بدست
آورد و بطریق خیانت تجارت کند و جامع تمام رذایل باشد علی الخصوص که بیننده مفسد
باشد و اگر دید که خواست که کفن مرده بر کشد و مرده زنده شد دلیل آن باشد که آنچه از دنیا
می طلبد نیک بود و اگر این خواب عالم بیند علمش نافع آید و مردم از ان منتفع شوند و اگر
متمول باشد مالش صالح بود و بدین دستور تعبیر باید کرد و گفته اند تاویل کفن یکی از
چیز او می بود مال یا ظاهر شدن کاری مشکل یا فساد دین **کلاب** تاویل صحبت
و ثنا بود و اگر دید که کلاب بروی رنجیدا و را ثنا گویند و اگر دید که کلاب بسیار بر مردم
ریخت ذکر خیرش منتشر گردد و اگر عالم باشد فواید از علم او بمردم رسد و اگر توانگر بود

او را فرزندی خبیث آید که مکاره از و مشاهده نماید و گفته اند خبری خوش بوی رسید
و گویند دلیل عسری باشد و بعد از ان یسری مبنی برین مقدمات بحسب حال بیننده تعبیر باید
کرد و اگر دید که کلاغی در خانهٔ او بچه کرد او را فرزندی قرة العین آید و اگر دید که کلاغ بچه او را
بگرفت یا بخورد یا کسی بوی بخشید فرزندی فاسق آورد و گوشت کلاغ تاویل مال
دزدان باشد و اگر کلاغی را بر در خانهٔ والی بیند جنایتی کند و از ان ندامت کشد یا برادر
خود را بقتل آورد یا کسی که او را بمثابهٔ برادر باشد و بعد از ان توبه کند لقوله تعالی
فبعث الله غرابا یبحث فی الأرض لیریه کیف یواری سوأة اخیه و نصاری
و اهل روم تاویل کلاغان سپید اگر بسیار باشند و در خانهٔ خود بیند بحال و دولتی کرده اند
که تا آخر عمر او باقی ماند و در هر خانه که بیند تاویل آن بمالک خانه عاید شود و اگر دید که
کلاغ سپید او را چنگال بخراشید بسر ما بلا که شبه عجایب بر وی تشنیع کنند و ملامت
رسانند و اگر دید که او را کلاغی سپید داد نعمت و فرصت تمام یابد و شاید که
آنرا دوام باشد و اگر دید که کلاغی سیاه یافت ولایتی بحسب استحقاق یابد و اگر
مستحق آن نباشد کلمة الحق گوید و او را تکذیب کنند و اگر دید که کلاغ سیاه بروی
افتاد دزدان بروی راه زنند و او طامید و ربس گوید کلاغ دلیل طول عمر باشد و نفاق
متاع و دلالت بر عجایز و بر ودة هوا نیز کند اما عجایز باعتبار طول عمر و برودة هوا

اوکند وصلاح وفساد ش بان مخدوم

مراد از كلبتن درنا ويلات آخرا بن سيت والله اعلم واكر بيند كه كل شد از رئيسي التماسي مالي نمايد كه ازان فايده چندان نيابد ومرد كل بنا ويل شخصي بي منفعت بود وزن كل دلالت بر سال خشك كند وعلت اين تا ويلات انست كه موي را تعبير بمال كرده اند چنانچه بعد ازين مشروح شود وتتمه حكم كلي هم در ان ولا بحسب اقتضاء مقام ايراد رود

كل بر درخت بتاويل فرزند بود خاصه از ان سرخ فكيف كه بوقت بيند وكويند كل سرخ اكر بي وقت بر درخت بيند دلالت بر مصيبتي داشته باشد از قبل فرزند وكل چيده دلالت بر كريه وغم كند از هر رنك كه بيند چنانچه در تاويل بنفشه وساير رياحين كفته شد وهر كل كه آنرا بقا كمتر بود چون چيده بيند يا انكه خود بچيند تا ثر آن خواب زود ظاهر شود وبعكس بالعكس ودرخت كل سرخ بتاويل بزركي شاد كام مقبول القول بود واز ان زرد يا زركاني حاجت بر آرنده واز ان سفيد دلالت بر دولت كند واكر درخت كل بوقت در خانه خود شكفته بيند دختري خواهد واكر دسته كل بيند يا پيشتر همين حكم داشته باشد وانكه از خويشان دختر شاد شود واكر كل صد برك در خانه خود بيند از فرزند خرم كردد واكر آن كل صد برك سرخ بود آن خرمي از جهت زنان باشد وكفته اند كل بر بار بتاويل مردي منعم با

يكي ازين جماعت كه تعداد رفت وفات يابد واكر بيننده عالمي باشد خود معزول شود واكر اين شخص از ان جمله باشد كه در بيداري مثل آن كلاه نهد تاويل آن بدين او باز كردد ومعتبري كه در كلاه بيند بدان جهت تعلق كيرد وكفته اند شعر

هر كه بيند كلاه را در خواب حكم وتعظيم بيند واسباب
ور نه اهل كلاه بود هموار رسدش غم ز دهر نا هموار

واكر بيند كه پادشاهي كلاه بسيار بمردم مي داد ولاة ورؤسا متعدد بر ايشان نصب كند وكلاه هر طايفه كه بر سر بيند دلالت بر ان كند كه از مراتب ومواهب ايشان نصيبي يابد يا اتباع طريقه ايشان نمايد چنانچه در جامه كفته شد وكلاه دو كوشه دليل آن شود كه از خدمت پادشاه فايده يابد واكر زني كه شوهر داشته باشد بخواب بيند كه كلاهي دو كوشه بر سر داشت شوهري كند وكويند زن يا شوهر هر كلاه را كه بر سر بيند دليل آن شود كه بسري آورد كه در شرف بحسب قيمت كلاه بود وكلاه مغان دلالت بر ضعف دين وقوة دنيا كند نيك رنك علامت صلاح اين جهاني وفساد آن جهاني باشد وكلاه زير دستار دليل كاري بود كه از مردم پنهان دارد ولي كلاه زر رفي نشان خير ومنفعت باشد وكلاه پشمين ارباب عمايم وسپاهيان زاهد بود وكلاه چوبين دلالت بر نفاق كند وحكم كلاه پوستين از تاويل پستغا دشود واكر در زمستان

پوستين

نقدرا بجه بیند وفرج از تمام غمها بحسب حال بیند. و**گلشکر** همین حکم دارد وحکم
گلخن بلفظ تون آخر تاویل کند یا به بیابان رفته واگر بیند که **گل** می خورد غیبت
مردم کند و نافرجام گوید بلی اگر دید که از تربه مطهر نبی علیه الصلوة والسلم گل می
خورد حج گزارد و گویند وقتی این تعبیر داشته باشد که بیند که آنرا گل اندود
می کرد بلی اگر دید که خانه را گل اندود کرد غمگین شود چنانچه بوجهی دیگر در تاویل خانه گفته
شد وجاماسب گوید گل سرخ دیدن دلالة بر موت کند وگل سپید وسبز مال
حلال باشد واز ان زرد بیماری واز ان سرخ طرب واز ان سیاه اندوه وهیچ
ذلک از مرتبه جایی خالی نماند بحکم آنکه سواد دلالة بر سود دارد وخوردن
این گلها نیز تاویل غیبت بود ودر گل رفتن دلیل غم وخوف باشد وگل سرد
سیر تاویل صعبتر از گرمسیر بود وگل باران غمی باشد یا مشقتی یا فتنه یا بیمی بحجت
واگر آن گل در تمام موضعی بیند ان زحمتها عام بود وگفته اند اگر بیند که بر ان گل
می رفت نقصانی در بدن او باز دید آید والله اعلم ودر **حکایت** آمده که یکی از ملوک
بخواب دید که در گل می رفت یا آنکه او را بگل مطلی کردند والله اعلم ومعبری گفت دلالة
بر موت کند ودیگری گفت دلیل مرض باشد چه گل نه خاک خالصست ونه آب خالص
بل مختلط اند وهیچ دو را مزاج بر حال اصل نباشد پس دلالة بر انحراف طبیعت کند

ببرد وما ذرباشد وحکم **کلّه** که عبارتست از پرده زنانست در تاویل پرده بیان
رفته واگر دید که **کلید** در کلید دان کرد و [illegible] بگشاد کارش بی رنجی گشاده
شود وبالعکس چنانچه در تاویل در اشارتی بدان رفته وبنده را آزادی بود وکلید
آهنین تاویل صاحب قوتی باشد که او را بنظر تعظیم بینند وازوی توقع گشایشها
دارند واگر دید که بسته را بگشاد بر دشمن نصرة یابد لقوله تعالی نصر من الله وفتح
قریب وشاید که آن فتح الباب بمعاونه ذو شوکتی باشد واگر دید که بی کلید در بگشاد
مراد خویش بعون باری تعالی دریابد واگر دید که با کلید بگشاد آن گشایش بوسیله احسانی
باشد یا دعایی لقوله تعالی ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح یعنی الدعا واگر دید که
چند کلید داشت مرتبه عالی یابد لقوله تعالی له مقالید السموات والارض
یبسط الرزق لمن یشاء واز نجا گفته اند شعر هر که بیند کلید را در خواب
یابد از پادشاه حرمت وآب که دلیل کلید سلطانست وین دلیل از کلام یزدانست
واگر دید که کلیدی با دندانه داشت ودر دست او بی دندانه شد وصایت [illegible]
یابد وبر طفل وی ظلم کند واگر دید که در بهشت بدست خود بگشاد بزرگی وتقوی
وفتح الباب صوری ومعنوی یابد واگر دید که اصلا نتوانست گشاد کارش بسته
ماند وگویند کلید یافتن طالب فرزند را بشر باشد وعزب را زن ومتاهل را آبستن
وگفته اند [illegible]

به ازنا بسنان باشد وکویند کلیم زنکین محنت فقرا حرقتی باشد که با وجود آن از فقرا یمن شوند و فقیه و واعظ را از حرام خوردن و کدایی باز دارد و حاصل انکه جنانکه دفع سوا کند و دفع فقر کند و مبنی برین نفع مرغز بیشتر و بیشتر بود و اکر دید که تیر در
کمان کشید سفری با فایده کند و اکر دید که بی تیر کشید سفر با تفاق ذو شوکتی مهیب باشد که مردم از دور از وی ترسند و اکر دید که کمان را بزه می کرد و به دشخواری میسر می شد مسافر را سفر با رنج بود و تا جرا خسران و اکر فرزند داشته باشد آغاز عقوق نهد و حقوق فرزندی بکذارد و اکر متاهل بود زنش ناسزا کار شود یا فی نفس الامر خود چنان باشد و اکر بیند که آسان بزه توانست آورد این تاویلات معکوس شود و اکر دید که زه بکسیخت آن سفر با تمام نرساند و ممکن که در راهش زیانی افتد و کفته اند زنرا طلاق دهد و کفته اند تاویل کمان از ان روی بزن اولیست که در مثل سایر است که المرأة کالقوس ان سویتها انکسرت و اکر دید که کمانی را برابر بزه کردند تا تیر بوی اندازند دشمنی در تدبیر مباحثه یا مقاومت او باشد بلی اکر دید که تیر انداختند ازان قضیه سالم ماند و اکر دید که او را کمانی دادند بسری آورد یا او را برادری آید و اکر بازه بود نویسنده و خواننده شود و اکر کمان در غلاف بیند اکر زنش حامله باشد بسر آورد و کویند اکر کمان بازه یا بد بعد ازان که زنی

واکر دید که کمانها بسیار داشت او را بحسب آن یاران صادق و دوستان موافق باشند که بوقت خود یاری او کنند و کفته اند کمان خوب دلالت بر احسان و حج و امثال آن طاعات کند که سبب قربت شود لقوله تعالی فکان قاب قوسین او ادنی و کویند کمان تاویل قوة شخص بود بحسب سختی کمان یا شخصی منظور پادشاه یا کسی که هدایت مردم کند و آواز کمان دلالت بر مهابت و شوکت کند و جامها سبب جازمست بر ان که کمان تاویل زن حره باشد و کشیدن آن سفری بود با سلامت و حکم

کمان مهره اکر چه بتبعیت تفک بحسب نظم تقدیم یافت اما اکر بیند که بدان سنگ انداخت کسی را نا سزا کوید و ازان غمکین شود و علی الجمله رؤیت آن مکروه نهاده اند و کویند سنگ کمان مهره انداختن در بیابان یا از جهت صید دلیل غیبتی باشد و اکر دید که در شهر سنگی کنجشکی انداخت بهتانی بر کسی نهد و اکر دید که بروی آمد آن تهمت بروی راست شود لقوله تعالی ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریا فقد احتمل بهتانا و اکر دید که بر در خانه والی می انداخت غیبت و غمز در حق عموم مردم کند و اکر دید که بدان کبوتری انداخت قدف مخدره خود کند لقوله تعالی والذین یرمون ازواجهم و اکر دید که از ان کمان تیر انداخت سخنی بی موقع کوید و اکر دید که آن تیر سنگ راست افتاد آن سخن محل قبول یابد

بنده را از عالم طریقت نصیحتی کند و اگر دید که **کم** شده بود بصحبت قوی مبتلا شود
که قدرا وندانند مگر آنکه ببیند که در دهی کم شده بود که تعبیر آن خیر باشد چنانچه شرح آن در
تأویل دیه تقدیم یافته **کمند** بتأویل کسی باشد که باو استعانت نمایند و اگر دید که کسی را
بکمند بگرفت از آن کس باندازه کمند یاری خواهد و اگر دید که در گردن او انداخت از وی بمکر
باجبار یاری خواهد و بر آنکس ظفر یابد و اگر دید که در میان او انداخت یاری خواستن او
بطریق فریب باشد از منصفی و گویند بپندد از وی انصاف بستاند و امکان که آنکس بشرف
هلاک رسد و اگر دید که در دست او انداخت یاری از مسافری طلبد و اگر ببیند که
دیگری کمند در وی انداخت این جماعت بکیفیتی که مذکور شد از وی یاری طلبند و اگر دید که
کمند انداخت ولی آنکس را نتوانست گرفت از خصم و غیره استعانتی نماید اما اعانتی
نیابد و اگر دید که کمندش بگسست آن معاونت خود اصلا بجائی نرسد و گفته اند از استعانت
نادم شود و اگر کمند از ریسمان ببند معاونت از مؤمنی طلبد و اگر از پوست گاو ببیند
از عاصی یاری جوید و اگر از لیف ببند از صالحی یاوری خواهد و اگر از موی خوک ببیند مدد
از کافری طلبد و حکم دیگر کمندها که از چیزها دیگر سازند در تأویل رسن بیان رفته
کنار تر بتأویل رزق حلال شد خاصه چون بوقت ببیند و علی کل حال از تر به از خشک
باشد و خوردنش دلالت بر قوة حال کند و منقولست که طعام آدم علیه السلام

لاریب زمین را بیشتر باید کاوید و زمین شکافتن صورة قبر فرو بردن دارد و گفته اند
اگر در خرابی باید دلیل مرضی باشفا بود چه ظاهرا احتیاج بکاویدن چندان نداشته باشد
و نیز گنج در خرابه مناسبت بیشتر دارد که در آبادانی و در **حکایت** آمده که عورتی
صبیه متوفاة خود را بخواب دید و پرسید که ای دختر کدام عمل بهتر یافتی گفت ای مادر بر تو باد
که بر مساکین کرد کانرا قسمت کنی و آن خواب را با ابن سیرین باز راندند و تعبیر کرد که گنجی
داری بر فقرا نفقه کن گفت استغفر الله من از کجا و گنج از کجا گفت بهر حال خانه
خود را بکاو بکاوید و پدرش گنجی نهاده بود و در ایام طاعون وفات یافته و مجال
وصیت نشده و آنرا باز یافت و بعضی بصدقه داد و بعضی بر خود و عیال نفقه کرد
و شخصی سه شب متوالی بخواب دید که کسی با وی گفتی ببصره رو که آنجا گنجیست و برداری
و با آن ملتفت نشد تا سوم نوبت با او جزم گفت که البته می باید رفت چون عزم بصره
ساخت ده شبانروز در آن حوالی طوف می کرد و هیچ اثر از آن نمی یافت و نومید
گشته بملامت نفس مشغول شد که بواسطه اضغاث احلام تفرقه بخاطر باز دید
کردم و روزی از بهر قضا حاجتی در خرابه رفت و شبستانی تاریک دید که و آنرا
بکاوید و دفتری یافت بخط عبرانی و فهم نمی کرد و در بصره کسی نمی یافت که آنرا
توانستی خواند و متفحص می بود تا او را نشانی دادند که در بغداد جوانیست که این

در تزاید بود و مع ذلک مقارن زهد و تقوی باشد و فرج و فرح آورد و تأثیر گنجد خشک
زیاده از آن تر باشد لیکن اثر آن بر پایان کرده از اندک و بیش شور و شغبی خالی نتواند بود
بنابر عمل آتش و ارطامید و ریس گوید دیدن گنجد اطبا را از سایر مردم بهتر بود و جای اسب
گوید بی مضرتی نباشد و حکم ارده و خرده و عصاره هر یک بحسب حرف در مقام خود ایراد
رود **گنجشک** تعبیر او بیشتر باشد با مال هر گنجشکی دیناری تا شش هزار درم بحسب حال
فقر و غنی بیننده و از آن ماده دلالت بر زن جمیله کند یا دختر پاکیزه و گنجشک کور نباشد و
هوا پرستی بد فعل بود و اگر دید که بچگان گنجشک از خانه بیرون می آورد دلیل آن شود
که او را از حلال و حرام فرزندان باشند و خایه گنجشک دلالت بر خیر کند و آواز
او سخن شگفت باشد یا آواز تسبیح یا آواز پسران گوینده و اگر دید که گنجشک بسیار در حوالی
او بانگ می داشتند قومی بر وی غوغا کنند و اگر بکشت گنجشک و از دید دلیل بشارت باشد
چنانکه در تأویل بانگ اشارت بدان رفته و اگر دید که گنجشک بسیار داشت پیشوای قومی
شود بحسب آن گنجشکان و مال یابد خاصه چون بیند که آن گنجشکان را بوی بخشیدند و اگر دید
که او را گنجشکی دادند از اولاد سخنی مکروه شنود و اگر دید که گنجشکی در دهان نهاد و فرو برد
او را فرزندی آید و گفته اند گنجشک مردی مولع بمجامعت باشد یا جنگ جویی یا بنده
گوینده یا غلامی خوب یا کنیزکی صاحب جمال یا قاطع الطریق یا مکاری زبان

دیدم که گنجشک بسیار با طیور مختلف در آستین داشتم و یک یک را تخنیق می کردم
و می انداختم فرمود که همانا دلالی غلامان می کنی اگر تایب نشوی به و چنان بود و توبه کرد
و معلمی گفت چنان دیدم که انبانی داشتم و گنجشکها را می گرفتم و بالهاشان
می شکستم و در انبان می انداختم گفت ظاهرا با اطفال بملاعبت مشغول می شوی
و چنان بود و توبه کرد و حکم **گند** ضد آنست که در بخور و بوی گفته شد تأویل
گندم در احکام ید تقدیم یافته اگر بیند که **گندرو** می خورد از بهر
مداوات دارد و خورد و اگر دید که می خایید کاری کند که بخصومت انجامد و گویند مهمانی
بی مزه بسیار کوبند و گفته اند گندرو تأویل غم باشد بسبب تلخی **گندنش** تأویل مرضی
سبک باشد مگر که بسیار بیند که آن مرض دراز کشد و علی کل حال آخرش بصحت انجامد
و اگر دید که پیش بینی می داشت و عطسه می کرد حاجتش بسعی او روا شود و گویند سخنی
بی اختیار گوید و اگر دید که کسی در بینی او داشت در قضیه نا ملایم غضب او بمرتبه
رسد که متحمل نتواند شد تا وقتی که تدارک مشغول شود **گندم** تأویل مال باشد که
برنج حاصل شود و چون برنج بقدر آنکه بیند و خوردنش دلالت بر صلاحیت نفس کند
ملی گندم پخته دلیل غم باشد و در بریان کرده نیز خبری چندان نبود و اگر دید که دانه
باشکمش پر از گندم خشک بود عمرش بآخر آمده باشد و اگر دید که خوشه گندم

جه دلالت بستر بر زنست و ازان تخم بر فرزند **کنده** بر اعضا تباویل مال بود بقدر آنچه دیده باشد **کندنا** تاویل شخصی بود که او را بزشتی یاد کنند وگویند مال حرام بود وگفتار نکوهیده وندامت واکر بیننده صالح بود خود را بجهد ازان حرام بازدارد وغیر او مال حرام جمع آورد ودرعقب او نفرین کنند خاصه چون خام بیند جه پخته باشد تاثیر آنچه گفته شد کمتر بود وگویند فایده باشد که از مردی کر حاصل شود وگویند دلالت بر خیر کند جه خوردنش مصروع را نافع بود واکر دیده که در **کندو** کریخت یا فی نفس الامر انجا رفت فرزندش وفات یابد یا زیانی یا زحمتی بوی رسید **کنشت** همان تاویل دارد که در کلیسا گفته شد این قدر هست که این یک نسبت با جهودان باشد وآن با ترسایان وصاحب منظومه آورده که شعر در کنشت ار کند نماز بخواب کرد دا از زمره اولو الالباب **کنکره** تاویل غم بود خاصه چون بی وقت بیند وخوردنش بتر از دیدن باشد وگویند ذوقی با رنج بود وگویند کنکر دلالت بر مردی کند که سیرت او به از علانیت باشد **کنکی** همان حکم دارد که در کوری گفته شد و در تاویل زبان نیز اشارتی بدان رفته وگفته اند دلیل زیانی ومصیبتی باشد که از قبل خویشان حاصل شود وگویند دلالت بر بهتان کند یا فسق اگر بیند که کنگ بود بهتان بر کسی نهد یا فاسق شود واکر دید که بعد از کنکی زبان او کشاده شد وبسخن درآمد مرادی که ازان نومید شده

دلیل خبری مستور بود

و هرچند قعر آن بیشتر بود کار بر وی صعبتر باشد **کوادشها** که بطعم شیرین بود دلیل منفعت باشد وشاید که با نشاط بود وآنچه بیند که از بهر مداوا خورد و نافع آمد خود و با نفاق تنک باشد چنانچه در تاویل دارو گفته شد وگویند تا مری دینی قیام نماید **کواه** عدل یا بعدل تاویل شخصی بود که بحجت بر خصم غالب آید وشک وتردد از خاطر زایل کرداند لقوله تعالی تبیانا لکل شیء واکر دید که بر کسی کواهی نوشت او را بعد و بر حرفی دیناری یا درمی بقرض دهد وبالعکس واکر دید که بر کسی کواهی داد وحج کزارد **کودک** خوب بتاویل فرشته بود واز اینجا گفته اند شعر کودک خوب روفرشته بود با نشاط وطرب سرشته بود وهرچه از وی شنود راست باشد چنانچه در کلمهٔ رابع اشارتی بدان رفته وازان زشت نفع اندک بود واکر دید که کودکی شد غمکین شود یا ضعیف حال کردد بلی اگر در شدتی باشد فرج یابد واز کناه پاک شود چون طفل وارث امید کوید اکر دید که طفل ومرد شد هم هلاک باشد واکر این خواب طفل بیند مساعده یابد وبمرتبهٔ مردان رسد واکر دید که طفل بود ودر مکتب علمی شریف می آموخت توبه کند واین خواب اگر عالم یا غنی بیند حرکتی جاهلانه کنند یا خوار وبی اعتبار شوند وگویند کودکی که با او مخالطت نکنند بتاویل نفعی دنیوی باشد وگویند دیدن کودکان

یابد و گویند اگر دید که گوران از وی می گریختند یا آنکه بر گوری نشسته است و بهر جا که
می خواست می رفت عاصی شود بلکه مفارقت اهل اسلام جوید بلی اگر آن گور زنا
بینا باشد مال فراوان یابد و اگر گور را از دور ببیند مالی که از وی رفته باشد باز
یابد و اگر این خواب ذمی بیند طغیان بر وی مستولی شود و اگر دید که گور نسبت
شموسی سر از وی می کشید بکاری صعب گرفتار شود و اگر دید که دو گور با هم جنگ
می کردند دو فاسق با هم در خصومت افتند و اگر دید که خود گوری شد دلیل بود
صلاح دنیا و فساد دین و ارطامیدورس گوید اگر حیوانات وحشی را بیند که اهلی شوند
دلیل خیر و منفعت بود و منعکس بالعکس الا گور که چون او را انیس یابد دلالت
بر معادات شخصی بی ادب بی نسب کند و اگر ببیند که گور با وی سخن گفت بزرگی
یابد **گور** بتأویل زندان بود چنانچه در نکتهٔ خوابهای مقلوب گفته شد و گویند دلیل
بدحالی و تنگ مجالی باشد لقوله تعالی وضاقت علیهم الارض بما رحبت
و اگر دید که گور مرده می شکافت بمبالغه تفتیش سیرة و اخلاق او کند و اگر دید که
چون گور شکافته شد مرده را زنده یافت علمی با نفع یا مالی حلال یابد بلی اگر مرده را
بحال خود ببیند مالی با شبهه باشد و اگر دید که از بهر خود گور می کند بمضیقی گرفتار شود
و گویند در آن موضع خانه سازد و اگر دید که گوری در با فرو می برد یا آنکه گوری از

گوید دلیل رنجکاری شود و بالعکس و اگر دید که او را نامه دادند و از آن
ملول شد تا آن حساب درماند و اگر دید که آن نامه پیش از دفن یا بعد از نشر پاره
کرد آن حساب زود قطع کند و اگر دید او را از گور بدر آوردند و بردار کردند
و باز در گور نهادند از زندان خلاص یابد و بحسب حال و قیاس باید کرد و صاحب
منظومه نقل می کند که شعر شد دلیل ظفر بخواب اندر مرده از گور اگر برآرد سر
لیک بیدادگر بود جو بخواب بعث خود بیند و سؤال و جواب و بعضی از
احکام گور در تأویل قیامت بیان رفته و گورکن بتأویل بزرگی باشد که کارها
کلی از و آید و گویند شخصی بود که تا آخر عمر در مشقه باشد و در **حکایة** آمده که مصنف
کتاب اقلیدس بخواب دید که هرمس حکیم که بعضی از روایات ادریس پیغمبر است
علیه السلام در خانهٔ او مدفون بودی و او را احیا کردند و از قبر برون آوردند
و معبر گفت اگر راست می گویی منجمی حاذق محاسبی فایق شوی و از سایر ریاضات
نصیبی کامل داشته باشی و بعد از آن در آن علوم مهارتی یافت که تدوین علم
و تصنیف کتاب اقلیدس کرد و شخصی بخواب دید که قبری از بهر او فرو بردند
و روز دیگر سقف خانه بر سر او افتاد و هلاک شد و گورستان بتأویل صحبت
جاهلان باشد یا سفر دراز بی نفع و اگر دید که بزیارت می رفت متعهد حال اسیران

قاضی بخواب دید که در قبر امام ابوحنیفه رضی الله عنه رفتی و استخوان او را جمع
کردی و بیرون آوردی و معبر گفت علم او را مجموع کردانی و آثار آن خود ظاهر
ست چه قول امام وقت پیش حنیفه مفتی به می شود که قاضی با محمد بن حسن شیبانی متفارن
او می شوند و مثال این رویا در روایت مصطفی علیه الصلوة والسلام ذکر رفته

پیت کوری و کنگی و کری در خواب خلل دین شمار در هر باب
چنانچه باتمه احکام درنا ویل چشم تکرار یافته لقوله تعالی **ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما**

گوز بتأویل مالی باشد که برنج از بخیلی حاصل شود
بخلاف مغز گوز که مالی بود که آسان بدست آید و اگر خوش طعم بود دلیل مال
حلال باشد و بالعکس و گفته اند اگر نا خوش طعم بود از بخیلی جفا بیی شنود و گوز بسبب
بسبب آواز دلالت بر داوری کند و اگر دید که گوز می شکست و مغز وی
می خورد مال بخیلی عجمی خورد چنانچه در نکته قانون تغییر اشارت بدان رفته و اگر دید که
که آن شاخ را رها کرد یا از ان درافتاد آن تعلق منقطع شود و اگر دید که در ان
بمرد در محاربه بزرگی بقتل آید و اگر دید که آن درخت بشکست یا از بیخ
برآمد و اگر دید که آن درخت بشکست دست در شاخ درخت گوز زده بود بجنبانید
مردی متعلق شود یا ملتجی گردد و اگر دید که آن کس که درخت بوی منسوب باشد

بتأویل طفل باشد یا غلام یا خادم یا سریه و گفته اند از ان سیمین مرد خادم بود و از ان زرین
و سیمین مال شبهه و گفته اند از ان سبز و قلعیین نیز همچنین شد اما بتأثیر کم از زر و سیم بود و از
آهنین کم از بهای همه باشد و دیر نپاید و از اجوبین خود سریع الزوال بود که بحیله
و نفاق بدست آید و از ان سفالین بتر بیر خوب باشد یا مالی که از کسب حاصل شود
و از ان آبگینه مالی بود که از زنی حاصل آید و بقا بسی چندان نداشته باشد و حکم
باقی جواهر همانست که در دیگر ظروف رفته و گفته اند کوزه دلالت بر
استقامت دین کند یا صحت بدن یا طول عمر یا خیر و برکت یا فرزند یا زن
یا میراثی که از جهت زنان رسد و اگر دید که از کوزه آب خورد نزدیکی
کند یا از یشان بقدر آبی که خورده باشد مال یابد گویند هر مقدار آب که بلند
که از کوزه باز خورد بقدر آن از عمر او گذشته باشد چنانچه در تأویل سبو گفته شد
یا بورقی که در ان موضع از بهر او مقدر بود بقدر آن استیفا نماید یا نموده باشد
و بهر اینه او را نقلی بحسب منزل یا سفری در پیش آید و اگر در کوزه غیر آب بیند
اگر چیزی حلال بود مال حلال یابد والا تأویلش بر عکس باید کرد چنانچه در تعبیر
دیگر ظروف بحسب حروف گفته شد و برّاده بتأویل زنی بزرگ با منفعت
بسیار خدم باشد و کوزه گر بتأویل مرتب امور عورات متدین بود و گویند تمام

گو سفند

بریک جای استقامت نداشته باشد واگر دید که کلهٔ گوسفند روی بوی نهادند
جمعی بمزاحمت او برخیزند و برایشان ظفر یابد لأن القصاب لاتهوله کثرة الغنم
وگویند اگر دید که بر کلهٔ گوسفند بگذشت بر طایفهٔ جهال بگذرد و اگر آن کله را در جای
ایستاده ببند آن موضع مقام آن جماعت باشد وگویند دلالت میشنه بر اهل
عجم بود و ازان بزینه بر اعراب واگر دید که گوسفندی از پیش او می دوید و میخواست
که آنرا بگیرد و نمی توانست سعی او در دنیا ضایع ماند و از عزایب تعبیر آنست
که اگر کسی بیند که گوسفندی را چی بر است باید که حذر کند و سه روز از خانه بیرون نیاید
که از مکر و حیله خالی نباشد واگر دید که گوسفند کسی بر دوش گرفت متکفل
مؤنت او شود و بالعکس و اگر بیند که گوسفند کسی بکشت نه از بهر خوردن بر دشمن
ظفر یابد واگر دید که از بهر خوردن کشت مال آنکس بخورد و بزمیش بنا و بال مردی
بزرگوار بود و بزنر همچنین فکیف در دین وگویند مقدم لشکر باشد وازان ماده زن
با عصمت و رفعت بود واگر دید که آنرا بکشت بر آن کس از مرد یا زن
ظفر یابد واگر دید که پوست او بکند مال او خرج کند واگر دید که گوشتش بخورد واگر دید
که بر وی نشست و مطیع بود بر وی اختیار یابد بلطف یا بقهر واگر دید که
بز بر وی نشست یا او را بسر زد و بلیش معکوس شود و بسبب آنکس از مرتبه در افتد

کرده اند و باین عبارت گفته اند که صاحب وجودی رفیع قدر منیع صدر باشد و بر
مصداق این معنی روایت خبری نیز خواهد رفت واگر دید که غوچی را بکشت بی آنکه
گوشت او را طبخ کرد جان بزرگی را بقتل آورد واگر غوچی جند کشته ببند
انجا حربی واقع شود و طایفهٔ اکابر بقتل آیند واگر دید که غوچی از قصاب
بخرید بزرگی را از خون باز خرد یا آنکه او را از ورطهٔ خوف خلاص دهد واگر دید
که غوچی را بکشت و بمردم داد بر دشمن ظفر یابد و مردم معتقد او شوند واگر مریض
باشد صحت یابد واگر دید که بر غوچی نشست و در موضعی صلب می رفت دلیل
خبر باشد خاصه کسی را که در مخاصمه و معارضه بود و در دیگر احکام مثل دیگر گوسفند است
و در روایت آمده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که رأیت غنما سودا
تتبعها غنم عفر حتی غمرتها یا ابا بکر قال هی العرب یتبعکم والعجم و در حدیثی دیگر فرموده که
رأیت فی المنام انی وردت علی غنم سود واولتها العرب ثم وردت علی
غنم بیض الحدیث و در تفسیر آیت اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا منقولست که حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام بواقعه دید که شیری و گاوی و چند سر گوسفند تمام مست
گشته بودی و در منزل مبارکش افتاده بودند واز اصحاب رضی الله عنهم تعبیر آن
سوال فرمود گفتند الله و رسوله اعلم بعد ازان فرمود که ان نفرا من المؤمنین یقتلهم الکفار

نما می کند واکر بیند که سلوخی در خانهٔ او آورند کاملی آنجا بمیرد وکفته اند اکر بیند که
ران کوسفندی آنجا اورند یکی از اقارب او وفات یابد واکر پهلوی کوسفند
آورند زنی ازان خانه نماند خاصه چون کوشت ماده بود وحکم این خوابها نسبت
با صاحب تجربه که هر که کوشت بیند در بیداری کوشت خرد تفاوتی نکند واکر دید که پاره
کوشت بر کسی زد او را درحضور یا غیبت بزبان آزرده کرداند وحکم انواع
کوشتها در تأویل حیوانات بحسب اسامی ثبت افتاده والله اعلم **کوش** تأویل همسر
بود یا دختر اکر دید که کوشش فرو افتاد یا خود یا دیکری آنرا ببرید زنرا طلاق دهد
با زن یا دخترش یا خود وفات یابد وکفته اند **بیت**

کوش مردان بخواب باشد زن ریشش بر کودکان عنا و محن

وکفته اند که کوش کسی را ببرید تأویلش آن باشد که در برکندن خشم کفته شد با آنکه
در حق زن یا دختر انکس خیانتی اندیشد یا بوجهی از وجوه نقصان جاه ومال او طلبد
یا زن وفرزند انکس وفات یابد واکر دید که پری مجهول کوش او ببرید بیست
هزار درم بوی رسد وکویند اکر دید که کوش او ببریدند تشنیعی از جهت زن یا دختر
یا مخاصمتی یا مجادلهٔ یا معرفت توحید باری تعالی بوی رسد واکر دید که کوش
بزرک داشت حال او یا زن یا دختر به بغایت نیک شود یا آنکه از همسر

رجوع بدان تأویلات باید کرد واکر دید که چیزی در کوش او برفت کسی با آن چیز
چیز منسوب باشد در شغل او شروع کند وحال بر وی مشوش کرداند واکر دید که
خون یا ریم از کوش او می آمد منسوبان کوش را زیانی رسد واکر دید که آب یا شیر
می آمد در راه دین بسیار راسخ باشد وکویند اکر دید که آب در کوش او رفت بقدر آن
مال یابد واکر دید که انکشت در کوش نهاده بود همسرش دروغ کوید واکر دید
واکر دید که سنک ریزه در کوش او افتاد سخن اهل بدعت شنود واکر دید که کوش را بچیزی
آکنده بود دلیل نقصان دین باشد واکر دید که کوش را پاک کرد خبرهای خوش شنود واکر دید
که از انجه بیرون آورده بود بخورد از کناهی پشیمان شود وکویند اکر دید که چرک
کوش خود را بنان بغلام کند واکر دید که آنرا اخراج کرد اما نخورد بقدر ان تریاک
بدست آورد وازکید طاعنان ایمن کردد وتأویل کوش بدوست و رفیق وغلام
ومال نیز کرده اند بنابرین بحسب حال بیننده تعبیر باید کرد **حکایت** کنند که شخصی
بخواب دید که یک کوش او بریده بود با صادق علیه السلام کفت وفرمود که
قطع کوش راست دلیل وفات پدر باشد واز آن چپ مادر ودران نزدیکی
پدرش وفات یافت بحکم آنکه قطع کوش راست دیده بود واکر دید که در
کوشکی بود خیری نباشد دران لقوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت الآ

چنان دید که در هر دو کوش کوشوار داشت و معبری با وی کفت مقام شهادة یابی و شهید شد و بهمن بن اسفندیار بخواب دید که دو کوشوار در کوش داشت که بر یک بنجاه دانه لولو بود و معبر کفت که دو شهر بنا کنی و مدة سلطنت تو بحسب عدد دانهها باشد و عدل و احسانت بقدر صفا و قیمت آن جوهر بود و همچنان بود چنانچه در تواریخ آمده و این دو شهر یکی سواد دست و یکی در میان نو هر دو را بهمن می‌کویند و بعضی بر آنند که یکی را بهمن میکویند و یکی را اردشیر **کوکرد** سفید بتاویل غم بود و ازان زرد بیماری و ازان سرخ شغب و کویند نشاط باشد و کویند مال بود و بحکم آنکه در کیمیا مدخل دارد و اگر دید که کبریت در دست داشت طلب دینی کند که بی نزاعی مستخلص نشود

کوک که در لغة اترا ثولول کویند بتاویل مالی بود روز افزون که آن اندیشه‌مند بود و کویند

شعر
نعمت کونه کون بود ثولول ‖ وانکه مردود ازان شود مقبول

کوه بتاویل بزرکی صاحب وقار بود که امور بوجود او انتظام یابد لقوله تعالی والجبال اوتادا و اما از قساوة و سختی دلی خالی نباشد و کوه کلی همچنین یکی از اکابر بود اما خسیس طبع باشد و کویند خاین بود و کفته اند

نظم
بر بلندی شدن بلندی دان ‖ باز کشتنش مستمندی دان
وانکه بر کوه شد بخواب اندر ‖ کار او شد بلند و یافت ظفر

کریم باشد و اگر بر درخت بلند جاه یابد و اگر با خار بلند آن بزرگ مردم آزار بود و کوه باد دان و نخجران دلالت بر مهتر دزدان و عیاران کند و اگر دید بر کوه نماز می‌کرد یا کیف ما کان بعملی از اعمال صالح مشغول بود دلیل آن شود که از جملهٔ بزرکان دین باشد شعر کر بکوهی نماز کرد بخواب ‖ کار دین کردش برونق و آب و در تاویل سجده اشارتی باین معنی رفته و اگر بیند که ستایش حق تعالی میکرد یا بانک می‌کفت ولایتی یابد و بر دشمن ظفر شود و برین تقدیر فرود آمدن دلیل عزل بود و اگر غیر والی بود بحسب حال تنزلی یا خسارتی یابد بلی اگر بیند که بران کوه عمارتی ساخت دلالت بران کند که صاحب زر و یا از جملهٔ اکابر دنیا بود و اگر دید که کوه بجنبید و باز مستقیم شد والی ملک مرضی یابد که بصحت انجامد یا تغیری با خطر کند و بسلامت معاودة نماید و اگر دید که کوهی بسوخت یکی از ولاة دیگر بلاد بر والی موضع کوه استیلا یابد و او را بصورة یا معنی محو کرداند و اگر دید که کوهی را منهدم کرداند صاحب وجودی را قهر کند و اگر دید که در شکاف کوه رفت متولی امر پادشاهی شود و دران تمکن یابد و در تاویل سوراخ هم ازین طور اشارتی رفته و اگر دید که کوهی بشکست اگر بیننده صاحب جنسی از اجناس معادن بود حاجتش روا کردد و بعضی ازین احکام در تاویل زلزله تقدیم یافته شعر

فرود آمد بزرکی ابخا

توجهی نماید و ملتجی شود و سنکها که در حوالی کوه افتاده بیند یا درختها که آنجا رسته باشد دلالت
بر امرا و لشکریان پادشاه کند و کویند اگر کوهی را از دور بیند دلیل سفری با غصه باشد
و راه بر کوه دلالة بر صعوبت کند چه راه آنجا بر خلاف طرق معهود بود و تار و تنک
باشد چه میل او بطریقی خلاف عادة بود و آنرا مغتنم داند لقوله تعالی
ومن الجبال جدد بیض وحمر أی طرائق کالعروق البیاض والحمرة و کوه کن
تاویل شخصی باشد که کارها سخت کند و در مال کابر قوم تصرف نماید و در
حکایة آمده که شخصی خوفی داشت و شبانه بخواب دید که در غاری رفت
و معبر گفت ایمن شود و همان بود و دیگری بخواب دید کوهی را فرو بردی و تعبیرش
کردند که طایفه از مردان قوی هیکل مطیع او شوند و چنان شد و اسد بن عبد
المزندلی چنان دید که بر عقبهٔ بلند عبور کردی و بعد از آن بمکانی واسع رسیدی
و با معبر گفت و تعبیر کرد که اگر صاحب رؤیا بمنت بنده را آزاد گرداند
یا تفقد ایتام نماید یا تعهد حال مرضی کند و اگر کافرست ایمان آورد و بر بلا صابر
شود لقوله تعالی فلا اقتحم العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة
و این خواب سبب ایمان او شد و واسطه آن بود که غلامی را دید که از جور سید
می نالید و را بخرید و آزاد کرد و یتیمی را بنواخت و تفقد حال مریضی شد و بعد ذلک بر مجلس

دست او برآمده بود زنرا با کیسی نامناسب بیند و کویند بمیرد و کیا از قبر او بر آید
بر کف دست او برآمده بود زنرا با کیسی **کیپا** تاویل ذخیره باشد و اگر
در آن بیش زیاده از حد معهود بیند آن مال از قبل عورات حاصل شده باشد
کیسو تاویل پادشاه ملک بود و سادات را جاه و عزب را زن
جمیله یا کنیزک پاکیزه و طرهٔ دراز همه طوایف را فرزند مبارک باشد خاصه
جون مردی بیند که زنش حامله بود و زنان را از زینت باشد بحکم تسبیح که در حکم
ریش نقل رفته و فراخی نعمت و زیادتی کیسو بحسب تعدد دلالت بر زیاده
شدن این جهات کند چنانچه هر کیسوئی ملکی باشد یا زنی یا فرزندی یا مالی
مجدد و اهل روم کویند اگر بیند که کیسوی زنش بریده بود عقیم شود و در **حکایة**
آمده که نصر بن احمد سامانی بخواب دید در آن ایام که احمد بن سهل بر او مستعصی بود
که احمد دو کیسوی دراز داشتی چنانچه یکی از آن در طرف مشرق بودی و یکی
در طرف مغرب و در بخارا بقلعهٔ کهن دز بر رفتی و خرواری برنج داشتی
و معبر تعبیر کرد که احمد مرتکب امری شود که از آن جهت در مشرق و مغرب
فضیحت یابد بحسب زردی برنج بلی کهن دز را مستخلص کرداند و فواید
بسیار بوی رسد و عما قریب با نصر اساس معارضه و محاربه نهاد و او را

حرف اللام

اذا تم امر دنا نقصه   بلی اگر دید که به یک درم درست خالص در میان
داشت دلالت بر کمال علم و دانش کند که در جمیع علم استفاده نموده باشد یا غایت
که العلم ما معک و اگر درم بریده دران بیند دلیل علمی شود که بدرس محتاج باشد و
حکمی ازین احکام در تاویل دینار تحریر یافته و اگر دید کیسه قباله ببند حکم از قباله
باید کرد چنانچه تقدیم افتاده و اگر دید که به بی قباله یافت بصحبت کسی رسد که شما
او مجروح باشد و کیسه حمام بتاویل مضرة بود و گویند ممکن که زنی زانیه باشد چه
کسی آنرا استعمال می کند و اگر دید که بکیسه چرک از اعضا پاک می کرد زنی نصیحت
انکس کند که عضو بوی منسوب باشد چنانچه در تاویل اندامها بیان رفته و در محل قبول
آید و توبه کند و اگر آن زن شخص خود علی صالح اندام شسته باشد **لکیک** بتاویل دشمنی
ضعیف باشد چنانچه در پیشه گفته شد **لکیل** بتاویل حکم ترازو دارد و در **حکاية**
آمده که دختری از انصاری بخواب دید که والده او بکیل چیزی می پیمود و چیزی از آن
کم می کرد و پدرش همچنین بکیل چیزی می پیمود و تمام می رسانید و صورت آن بازا
گفت و تعبیر کرد که مادرت در ادا فرایض تقصیر کند و هر آینه نقصان عمل باشد و پدر
بر عکس مادر بود و لاجرم ثواب تمام یابد چنانچه در انجیل آمده. لا تبدلوا الملا
دا نوا با القضاء الذی تعضون تعضی علیکم و با الکیل الذی تکیلون **وکیال**

باید و اگر از آهن بیند از خویشان بیگانه شنود و اگر از سنگ بیند من کل الوجوه
بد باشد و در **حکاية** آمده که زنی بخواب دید که دهانش فراخ و لبش باریک
بود و بر همین تعبیر کرد که دلالت بر حقد و غضب و فساد اعتقاد کند و اثر آن
ظهور یابد **لبیک** زدن بتاویل امن باشد چنانچه در احکام حج اشارة بدان
رفته **لجاجه** بتاویل گریختن باشد اگر دید که لجوج بود از قضیه که پیش آمد و با
مثل وصلی یا فصلی یا موافقتی یا مخالفتی بگریزد و روگردان شود و اگر این خواب
عالمی بیند مردم از و متنفر شوند لقوله تعالی بل لجوا فی عتو و نفور
لخلخه بتاویل ثنائی باشد که از روی ریا گفته آید چه معجون نیست که اجزاء آن
کما ینبغی ظاهر نیست و گفته اند حکم بخور دارد و گویند اگر دید که بر آتش نهاد و ناشش
پیش پادشاه تذکور شود و اگر دید که می خائید از بهر صیانت عرض مغالتی کند
و اگر دید که می خورد از کاری بی فایده ندامت کشد **لرزیدن** سر بتاویل
رنجی باشد از قبل دیوان و از آن کردن تقصیری که در اداء امانت رود
و از آن دوش نقصان وقار و ضعف و تحمل از آن دست بی کسبی
و تتمه این حکم در تاویل دست تقدیم یافته و از آن شنیدن سخن نا سزا و از آن
شکم غم از قبل عیال و از آن ساق دوگانه ملالت از جهت عیش ناخوش

که مردم را از دیگر کارها مشغول کرداند ولعبة باز شخصی بود که مردم بوا
او در چنان کارا فتند وگویند لعبة حکم بت دارد **لعل** بتأویل زن با مال
و جمال باشد یا دختر خوب یا کنیزک بی نظیر واگر دید که آشنایی بوی داد
صلت رحم کند یا از نیها که تعدا در فت یکی قرین حال او شود ولی اگر دیدی که
بوی داد بقدر آن مال یابد ولعل بسیار دلیل نعمة وافر بود **لغز** بتأویل
واقعة باشد که موجب حیرة مردم شود واگر دید که بگشاد تدبر آن بر وی آسان
گردد وبنعکس بالعکس حکم **لقب** از تأویل نام معلوم شود **لقلق** بتأویل مردی
حسیب نسیب عاقبت اندیش بود وگویند حاکمی ضعیف حال باشد وتعبیر آن
بدهقان ودشمن نیز کرده اند یا پاسبان غریب یا درویش بیچاره اگر دید که
لقلقی یافت بصحبت یکی ازین جماعت رسد واگر دید که با وی سخن گفت کاری
کند که مردم را از ان تعجب باشد ولقلق بسیار دلالة بر جمعی کند که اجتماع ومشا
دوست دارند واگر ایشانرا در زمستان باهم مجتمع بیند دلیل دشمنان وسرما
واختلاف هوا کند واگر متفرق باشند مسافر را نیک بود چنانچه در تأویل کلنگ
گفته شد **لقوه** بتأویل خواری باشد یا بدعت یا نفاق ونزول عقوبت
آن ودر تعبیر رخساره وتأویل طاعون نیز اشارة بدان رفته حکم **لکام**

بنابرین بعضی از تأویلات آیینه نسبت با لوح راست آید واگر دید که بران
لوح چیزی نوشت پسر را از ان طور تعلیم کند واگر دید که لوح تحریرا وبنک
پذیرفت فرزندش قابل تربیت وارشاد باشد وبالعکس وصادق علیه
السلام تأویل لوح اطفال بعد از پسر بعالم یا عبادة یا حکمت یا شخص متمول
فرموده ودر تقسیم بدین عبارة آورده وحکم لوح طلاجان در تأویل چوب بها
رفته است **لوزینه** حکم قطایف دارد بلی این الطف بود وحکم **لنگی**
بیک وجه در تأویل پای ذکر رفته ووجهی دیگر آنست که دلالت بر
ضعف حال دنیوی کند وآنکه در نظر خویشان حقیر نماید واگر دید که خود را
لنگ ساخت از پیشه خود ننگ دارد ودر کار خیر کاهلی کند واگر دید که
بسبب خاری می لنگید وبیرون کرد وبه شد از شر مفسدی متشکی باشد
وفارغ گردد واگر لنگی بیند که پایش درست شد از جایی که امید نداشته
باشد مراد وی کلی یابد وحکم **لیفه** در تأویل دواة رفته
لیمو بوقت وبی وقت از ان زرد دلیل بیماری بود واز ان سبز غم
وخوردنش بتر از دیدن باشد

حرف المیم

حکم **مائده** در تأویل خوان رفته **ماتم** که دران نوحه باشد

بکشت زنش بمیرد و اگر دید که ماری درگردنش حلقه بود و آنرا بسته یا
کرد او را سه طلاق دهد و اگر دید که بدو پاره کرد او را دو طلاق دهد و حکمای
معنی درتأویل کردن تقدیم یافته وگویند مار سفید دشمن ضعیف بود خاصه چون
کوچک ومخلوط و بی گزند باشد و گفته اند برین تقدیر تأویل آن سیبکه زرد یا بیماری و
ازان سبز یا زرد مخلط که همچنین مطیع و بی ضرر بود و تعبیر آن بلیغ کرده اند
و باتفاق بیت دشمن صعیف سیه مارست شعر و تنکها و کرهمه خوارست
و گفته اند اگر بیند که سیه ماری مطیع او شد برمزاج ملکی ظالم متصرف شود
و جاماسب گوید اگر ماری را بر سر بیند از هر رنگ که باشد بیش یکی از ملوک
معتبر شود و گفته اند ثعبان بحکم قصه فاذا هی ثعبان مبین دلالت بر ظفر کند خصوص
جون صاحب رؤیا را ازان خوفی نباشد بدلیل قصه خذها ولا تخف وگویند بر تقدیر
عدم خوف چیزی عجیب غریب از دشمن بوی رسید و تتمه احکام ثعبان بلفظ اژ
دها تقدیم افتاده و شیر مار بتأویل مال دشمن بود و گوشت همچنین و اگر پخته باشد
مال حلال بود و بالعکس و اگر دید که ماری از سوراخی بیرون می آمد و باز جای می رفت
از وسوسه شیطان احتراز باید کرد و اگر دید که ماران بی آزار در خانه او متردد بودند
خویشان و دشمن او باشند اما مضرتی نرسانند و اگر این خواب نسبت با باغ بیند

ماری از عقب او می رفت دشمنی قصد او کند و اگر دید که انرا بکشت و
بسوزانید ان دشمن بحکم پادشاه کشته شود و اگر دید که پادشاه شکار مار میکرد
اعدا را بتدبیر در قبض آورد و اگر مار مرده بیند دشمنش خود بی سعی او هلاک شود
و ازینجا گفته اند شعر مار مرده بخواب سخت نیکوست آفت دشمنست و راحت دوست
و اگر دید که مار زهر بوی رسانید و در وی عمل کرد و گوشتش از استخوان جدا
شد اولادش در بلا و متفرق شوند و اگر دید که دران مرض بمرد او را از دشمن بیم
هلاک باشد و اگر دید که ماری بهوا رفت راحتی بوی رسد و اگر دید که فرو
می آید پیشوای آن موضع وفات یابد و اگر دید که ماری باریدن حکم در تأویل
باران آن اقامت رفته و بیرون آمدن مار از زمین دلیل عذاب اهل آن موضع
بود چنانچه باریدن از آسمان و اگر دید که ماری او را فرو برد بحسب حال
ریاستی یابد از سلطنت یا زعامه و ارطامید و زن گوید حیوانات زهردار
مطلقا بتأویل اکابر باشند و افعی و تنین و امثال آن ماران اغنیا از مرد و زن
و ماری که ضعیف باشد و در نظر بزرگ نماید بتأویل مرد جاه دوست بود
و اگر زنی بیند که گزنده در کنار داشت و با آن خرم بود شوهر او را با دشمن
بهم بیند و اگر دید که ازان ترسید بیمار شود و اگر حامله باشد بچه بیند از دو حکایة

واکر دید که مسکه ازان بیرون آورد مالی بسعی حاصل آورد و کور ماست بتاویل
مالی بود که از سفیه بدست آورند **ماش** پخته بتاویل اندک خیری باشد و از
خام غم خوردن و حکم **ماکیان** بلفظ مرغ خانکی خواهد آمد و اکر دید که **مال** واجب
بدیوان داد قرضی بکزارد یا قرضی باد ارساند لقوله تعالی ام تسئلهم خرجا ای خراجا
وهو ما یخرج الی الامام من زکوة الارض یا با دیکری عقد جعاله بند د جنانچه در قصه
ذو القرنین منقولست حیث قال تعالی فهل نجعل لک خرجا ای خراجا و اکر دید
که نا واجبی داد مثل تمغا یا جنایت یا امثال آن صدقه دهد لقوله علیه الصلوات
والسلام ما تصون به المرء نفسه وعرضه فهو له صدقة و قال المحدثون المال تحت
العرض و اکر دید که متعهد مال نا واجب شد دلیل آن باشد که در بدعت عظیم راسخ
باشد و حکم تمول از تاویل درویشی مستفاد است **مامیران** بتاویل مرض بود
مکر انکه بیند که از بهر مداواة بر چشم مالد که دلالت بر صلاح کند والله اعلم
مامینا بتاویل نجابت بد بود و اکر بیند که بر آماسی ضماد کرد زیانی یابد **ماه** بتاویل
وزیر باشد و اکر دید که ماه از آسمان بر کرفت یا نور از و باز ستد وزارة
یابد بلی اکر این خواب کسی بیند که زنش حامله باشد پسری آورد که مقرب پادشاه شود
یا انکه عالمی فاضل کردد و اکر یکی از مقربان پادشاه بیند که آن پسر خود وزیر شود

یا نزول ملکی عادل یا قدوم غایبی بزرک یا بشارتی عظیم یا ولایتی یا مرتبه محتسب
حال بیننده بلی تاجر را تجارة رایج بود و اکر چند ماه نو بیند دلالت بر حج کند لقوله
تعالی یسئلونک عن الاهلة و اکر ماه نو را سرخ بیند زنش بچه بینداز د و اکر دید که
ماه نو بر زمین افتاد عالمی یا فرزندش هلاک شود و اکر این خواب پادشاه بیند او را
ملک و مال زیاده شود و اکر دید که مردم ماه نو می طلبیدند و او تنها دید خوف
هلاک باشد و اکر دید که ماه نو بر آمد و فی الحال فرو شد از مسرة و مضرة هر چه بیند
بی ثبات باشد و کفته اند شعر دیدن ماه روزه از تاویل ❊ بر کرانی نرخ کشت دلیل
و حکم ماه نو دیکر ماهها باز ده کانه تعداد خواهد رفت معلوم شود و اکر دید که
ماه ناکاه بر آمد اعدا پادشاه مطیع او شوند یا انکه پادشاه را پسری آید و اکر تمام
النور باشد آن پسر دراز عمر بود و بنعکس بالعکس و اکر بدر بود میانه باشد و اکر دید که
خدمت ماه می کرد یا ملازمت یکی از منسوبان ماه مشغول شود از پادشاه و وزیر
و غیره و اکر دید که از ماه آویخته بود جاه یابد و شاید که از قبل پادشاه
یا وزیر و اکر دید که ماه در پیش آفتاب بود یعنی سبق داشت دیه از وی می رفت
وزیر بر پادشاه خروج کند و کفته اند اکر دید که ماه طلوع کرد دلیل آن شود که در ابتدا
کاری باشد از خیر یا شر و اکر دید که غروب کرد در آخر آن کار باشد و تاویل ماه بما

خبر کند از ان آفتاب بر عکس باشد جه مطلع ماه سر دست و از ان افتاب گرم
و مهر که ببند که ماه متلاشی شد تاویل بد باشد و از ان مضرة یابد و بعضی از احکام ما
حکایة در تاویل ما فتاب تقدیم یافته و حکمی نیز در تاویل وزیر خواهد آمد ان شاء الله و در
آمده که ابن عباس رضی الله عنهما بخواب دید که ماه از زمین بر آسمان رفتی و با حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله گفت و فرمود که ذلک ابن عمک یعنی نفسه علیه الصلوة و السلام
و دران نزدیکی بدار البقا اشتغال فرمود و عایشه رضی الله عنها بخواب دید که سه قرص ماه
در حجره او افتاد و با صدیق رضی الله عنه گفت و ساکن شد و هیچ جواب نگفت و او
تر تذکاری نکرد تا زمانی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه عایشه دفن کردند
صدیق با وی گفت انیست یکی و آن دو دیگر را منتظر باش و ابن سیرین بهوا کله مشغول بود
و زنی پیش او آمد و گفت چنان دیدم که ماه در ثریا رفتی و هاتفی ندا دادی که پیش ابن
سیرین رو و با وی بگوی ابن سیرین چون این خواب بشنید دست از طعام باز
کشید و گفت ویلک چگفتی باز گوی و چون اعاده کرد رنگ ابن سیرین متغیر شد
و بر خاست و از درد شکم می نالید خواهرش گفت ترا چه شد گفت این زن دعوی
آن می کند که درین هفته رحلت کنم و هشتم روز نماند و شخصی بخواب دید که نظر در
آسمان کردی و ماه پیدا نبودی و در زمین دیدی و ماه را انجا متلاشی یافتی و با معبر گفت

جنانچه

جنانچه نور او روی زمین را فرا گرفتی و مردم بحمایت او در آمدندی و چون
بیدار شد از ان حالت دهشتی عظیم داشت و با معبران گفت و از تعبیر آن
عاجز شدند و بعد از ان موبد موبدان را طلب داشت و قصه بوی باز
راند و گفت خسوف قمر دلیل مکاره عموم و خصوص مینماید و طلوع ماه دیگر
دلالت بر خروج شخصی دارد که دین او بر سایر ادیان راجح آید و مردم مطیع
او شوند و هر گاه که از قوم خود غایب گردد اشتیاق او داشته باشند
و نجم ثاقب که از وی طالع شد دلیل آن می شود که شخصی از بطانه او که بمثابه ابن
عم باشد ظاهر شود و خلق بوی اقتدا کنند و بآن نزدیکی بعثة خاتم انبیا علیه الصلوة
و السلام ظهور یافت و شخصی با ارطامید و رپس گفت جنانم دیدم که
جراغی از ماه بر افروختم گفت غلط نابینایست و جنان شد و علت آن
گفت که می خواست که نور از جایی طلبد که انار مهود آن نیست لاجرم بی نور
ماند و عامر بن عبد الله که در بصره عامل فاروق رضی الله عنه بود بخواب دید که
افتاب و ماهتاب مضطرب شدندی و کواکب متفرق گشتندی و با فاروق
گفت و پرسید که دران حالت تو بر کدام طرف بودی گفت بر طرف
ماهتاب گفت به اتفاق مبطلی با محققی مقاتله کنی و در ان میان محو شوی

وثلثة سَرْدًا ای متوالیات اشارة بدانست رجب که بواحد فرد اختصاص یافته
فرید آن وشاح واول آن عقد افتاده وازان شعبان چنانچه در محرم گفته شد
دلالت بر خوابهای راست کند وانکه متشعبات ان بسیار باشد واگر تاملات
بیند اثر آن ظهور نیابد لقوله علیه الصلوة والسلام شعبان شهری وآن حضرت رحمت
عالمیانست وان متاع البیت ینسبه رب البیت وازان رمضان یعنی
بعضی از وجوه آنست که در تاویل روزه تقدیم افتاد وتتمه آنکه طرف عسر وبخل
بروی منسد شود لقوله علیه الصلوة والسلام شهرًا ولهُ رحمةٌ وواسطه مغفرةٌ وآخره
عتقٌ من النار واز فواحش اجتناب نماید چه درین ماه شیاطین در سلاسل باشند
واگر خوابی خیر بیند تاویلش ظاهر شود وبعکس بالعکس حال مومن وکافر درین خواب
منافی یکدیگر باشد چه هر خیر که مومن بیند اثر آن ظهور یابد وبالعکس وازان شوال
دلیل آن شود که اگر شری بیند اثر آن زود ظاهر شود وباید که برحذر باشد وازان
ذی القعده دلالت بران کند که اگر بر عزم سفری بود متوقف ماند وآن عزیمت
با مضار رسد واگر مکروهی بیند باید که از فضول احتراز نماید وازان ذی الحجه دلیل آن شود که اگر
فکر سفری داشته باشد بران جازم شود وبزودی عازم گردد ودرین و برکت یابد
وبعیدا وقریب شود ودشوار آن آسان گردد وگویند اگر ذو القعده یا ذو الحجه

واگر دید که ماهی از خشک گرفت نعوذ بالله لوطی باشد یا از پی خادمه دیگری رود
واگر دید که از آب ایستاده می گرفت غمگین شود وگویند ماهی بزرگ بتاویل وزیر
پادشاه بود وباعتبار آنکه تاویل دریا بپادشاه رفته ودر دریا هیچ جانور باعتبار ماهی
بنا نشد وغیر خود را می خورد ودیگر ماهیان دلالت بر لشکریان پادشاه کند وماهی
نرم کسی که حیله یا فریبی در خاطر باشد نیک بود دلیلی دیگر انرا دلیل بستگی کار بود وضایع
شدن بعضی وممکن که بسبب میسر شخص باشد چه آن ماهی بواسطه آنکه پوست خشن
نداشته باشد لزج بود واز دست در خزد ومحافظت نتوان نمود وماهی خرد
خرد دلالت بر غم کند وعدم منفعت وعبارت منظومه اینست نظم
ماهی تازه دیدن اندر خواب ❊ شد دلیل غنیمت از هر باب ❊ وانچه باشد بزرگتر بهتر
که چو خرد وست انده آرد بر ❊ وریکی یا دو بیند اندر بند ❊ بر زن آمد دلیل وبر فرزند
وماهی در شکم ماهی دلالت بر زن کند تا اگر دو ماهی بیند دلیل دو زن شود
واگر در شکم ماهی مروارید بیند او را یا دختر شایسته بری آید واگر سه بیند
بقدر آن از مال پادشاه فایده یابد وماهی خشک شور بتاویل غمی سخت باشد
که از پادشاهی یا بزرگی رسد یا عقوبتی بجهت اعتقاد وبد وگویند اگر دید که
ماهی شور خرید از غلامی رنجی یابد وگویند اگر ماهی بریان کرده خرد وخرد نیک بود

زنده خورد ولایتی یابد و در **حکایت** آمده که هرمز بخواب دید که ماهی شوری
خورد و حال آنکه در بیداری کمروه داشتی و معبر گفت دلیل ملالتی می نماید و او را در
چشم نقصانی پیدا شد و یکی از ملوک بحران پیش از مبعث ابراهیم علیه السلام بخواب
دید که ماهی بزرگ تازه بدست داشت و یک دانهٔ لولو سوراخ کرده تعابیت
روشن از شکم او بیرون آمد چنانچه آفاق ازان تلألو یافت و با معبر گفت و تعبیر کرد
که ترا دختری خوب آید که ترک ملت تو کند و ملتی دیگر گیرد و چنان شد و شخصی دیگر
با ابن سیرین گفت چنان دیدم که ماهی داشتم و باتفاق خادمه که از ظهر و بطن دارم
آن می خوردیم گفت تحقیق می باید کرد که چنان می نماید که این خادمه با اهل خانه خیانت
می اندیشد و تفحص کردند و مردی بود و **ماهیابه** بتاویل اندک منفعتی با خصومت
باشد و گویند از غمی خالی نماند بواسطهٔ تلخی **مار ماهی** بتاویل شغلی منکر باشد که زن
و دنیا را زیان بود و **ماهیخوار** بتاویل زن باشد و بعضی گفته اند دلالت بر غم
کند و آمدن و رفتن آن را بدین قیاس تعبیر باید کرد و اگر دید که گوشت او بخورد بقدر آن
مال زن صرف کند و اگر کسی را **مبتلا** بیند انکار از مصالح قدر ماند و اگر خود را مبتلا
یافت باز دارد و پند از تمام معاصی توبه کند و گویند اگر دید که مبتلا شد نعمت و کرامت
یابد لقوله تعالی ... و اگر دید که کسی را مبتلا

و گویند مسکنی یا مسجدی سازد لقوله تعالی یعملون له ما یشاء من محاریب
ای مساکن و مساجد و گفته اند محراب بتاویل امام مسجد باشد یا والی یا قاضی
یا محتسب یا متوسط و حکم **محفه** در عماریتی بیان رفته و ازان
محله بلفظ دار القضا تقدیم یافته و اگر دید که حاشا **مخنث** گشته بود
بلایی عظیم بوی رسد و اگر دید که دران حالت زیور زنانه داشت آن
بلا با فضیحت باشد بلی اگر بیند که باز مرد شد و آن زیور را از خود باز کرد و ازان
محنت خلاص یابد و اگر دید که با مخنثی صحبت داشت صحبت مفسدی شود
و ازان اهانت یابد و حکم **مد** مساحان در تاویل پیمودن رفته **مداد**
بتاویل بزرگی و رامش باشد و ساختن آن طلب معیشت بود و امکان که
بوجه حیلت بود و اگر بیند که بر جامهٔ او ریخت بقدر آن مال یابد و ثنا شنود
مگر که بیننده غیر نویسنده باشد که از مضرتی خالی نماند مثل مرضی یا برصی و ازینجا
گفته اند شعر گر بخواب اندرون ببیند کسی کش سیاهی بجامه ریخت بسی
گر دبیر است محترم گردد ور نه جفت عنا و غم گردد و گویند اگر مرد مداد
زیر دست بیند حیلتی اندیشد که ازان اهانتی کشد و اگر این خواب زنی بیند از
بهر کسب بحیله مشغول شود و مداد دوات بتاویل زنی عالمه با منفعت بود

وسخط میت تابع رضا وسخط باری تعالی بود واکر دید که زنده را ازبهر
تادیب می زد یا غیر آن دلیل قوت دین بیننده شود وانکه در حق میت احسانی
کرده باشد یا آنکه بصدقه یا دعایی ترویح روح او کند وتتمه این احکام در تاویل زدن
بیان رفته واکر دید که مرده را بجوز دکنجی یابد واکر بیند که بر مردی یا عجوزه زنده شد
بخت او بیدار شود وکویند اکر دید که مرده زنده شد پیره او زنده شود ودر
تاویل صحابه وائمه رضی الله عنهم اشارتی باین معنی رفته وکویند خویشان مرده شاد
شوند وکار بیننده زنده شود واکراین خواب پادشاه بیان رفته واکر بیند
مرده خود را زنده بیند درویش شود وبالعکس وشاید که آن مال از جهت زراعت
باشد وتتمه این احکام بعد ازین بحسب مقام خواهد آمد شعر
ور کسی مرده مرد بار دکر عمر یک خویش او رسید بسر واکر دید که بران
مرده که دوم بار مرده بود بی نوحه کریه آهسته می کردند دران خانه عقد نکاح
رود ومردم نشاط کنند یا زن آنکس توانکر شود واکر مرده را بیمار یا با جامه چرکن
بیند دلیل عقوبت کناهی شود که بینه وبین الله تعالی باشد وتاویل رنک لباس
مردکان در احکام جامه مشروح شده واکر بیند که مرده باوی کفت تو هرکز نمیری
در غزا شهید شود ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء واکر در خواب

در خانه او رفت یا افتاد وفات یابد یا مرض او صعب شود واز طامید ورس
کویند دیدن مردار خوردن کلاغان وکفتار را دلیل خیر باشد اما اطبا مرضی را بخصوص
بد بود چه او پیوسته طالب جیفه باشد وکویند مردار خوار تاویل دنیا دار بود
لقوله علیه الصلوة والسلام الدنیا جیفة وطالبها کلاب مرداسنک تاویل مرض
بود که از صفرا تولد کند مردن تاویل ندامت بود از امری وخیم یا کناهی عظیم
واز انجا کفته اند شعر مرده دیدن تن خود اندر خواب باشد دلیل ندامت از هر باب
وحکمی ازین نوع بر سبیل استطراد در تاویل زن ایراد رفته وکویند حالش تباه شود
وعامل را عزل بود اما معزول را عمل باشد واکر دید که بمرد وزنده شد مرتکب معصیتی شود
وبعد از ان توبه کند لقوله تعالی ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یا آنکه بسفری دور
رود وبسلامت مراجعت نماید لقوله تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ومردن بی مرض
وهیات مردکان مثل کریه وزاری دلیل عمر دراز باشد ومکالمه ومواکله ومعانقه
ومضاجعه با مرده همچنین دلالت بر طول عمر کند چنانچه در تاویل کردن اشنائی بدان
رفته چه اکر مردن با کریه وزاری بیند دلیل فساد دین یا اعتقاد بد شود لقوله تعالی
افمن کان میتا فاحییناه ای کافرا فهدیناه وکویند مردن مطلقا دلیل خرابی خانه باشد

کر بود ورو سیاه وغمخواره   وانکه در کفن مرد بیچاره   ور بخندید مرده بس نیکوست
وانکه مشترک بود و کافر نیست   واکر او را مزاح بیند اکثر معبران متعرض
آن نشده اند بعلت آنکه مرده را با وجود مشاهدهٔ احوال روح پروای مزاح نباشد
وبعضی گفته اند مزاحی که کند حق باشد لقوله علیه الصلوة والسلام انی لامزح
ولا اقول الا حقا ومیت را دران عالم حکم مخبر صادق بود ولی اکر او را متبسم
بیند دلیل آمرزش بود لقوله تعالی وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة
وبالعکس عکس وکفته اند اکر مرده را بصفت بهشتیان بیند اتباع او بوسیلهٔ عمل
صالح مستحق بهشت شوند وحکایة کنند که شخصی که بر غیر ملت اسلام بود دید
مردهٔ خود را بخواب دید که زنده شد وبا مادرش جمع آمده وغسل جنابت کرد و
را تعلیم غسل می داد واو کفت این فعل مسلمانانست وخلاف طریقهٔ ماست
ومتابعة مکن وروز دیکر زن صاحب رؤیا پسری آورد و اقاربش با تشیع سوی
مجتمع شدند وتمامت مسلمان کشتند وذکر آن میت نیز بخیر منتشر شد واکر
دید که مرده در نزع بود وحکم آن در ناویل جان رفته واکر دید که خود در نزع بود
دلیل ظلم بود بر نفس خود یا غیر او لقوله تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات
الموت وحکمی ازین در ناویل جان تقدیم یافته واکر مرده را خفته بیند دلالت

واز نجا کفته اند شعر   پسر خویش مرده دیدن باز   امن باشد ز مفسد وغماز
اما ازان دختر دلیل نومیدی باشد وازان پدر ومادر اشفتکی کار واین خوابها
سه کانه که عبارتست از موت پسر ودختر ووالدین نسبت با مرد بعکس
منعکس شود چه اکر بیند که مرجهار زنده شدند این تاویلات معکوس کردد ولی اکر زنی
بیند که پسرش زنده شد خالش سلامت یابد بخلاف مرد وهر که بیند که برادرش
زنده شد کارش قوی کردد لقوله تعالی اشدد به ازری واکر خواهر را
زنده بیند از مراجعت غایبی شاد شود لقوله تعالی وقالت لاخته قصیه
فبصرت به عن جنب واکر اعمام واخوال وعمات وخالات را زنده بیند
جاه ومراد یابد واکر دوست را بیند خبری خوش شنود واکر دید که مرده را
زنده کردانید کافری بر دست او مسلمان شود واکر دید که مرد کانرا زنده می کر
دانید دعا کند یا فرماید وکفته اند جمعی را از خطاب دیوان خلاص دهد واکر دید
که مرده چیزی می خرید یا می خورد نرخ آن چیز کران شود وبعکس بالعکس شعر
وانچه مرده دهد بخواب اندر   روزی دان که زانت نیست خبر   واکر دید که خوردن
آن میل کمر دیقدر آن زیانی کشد چنانکه اکر بیند که چیزی ازان بمرده داد یا مرده
بر بود وغیر از خربزه که بمرده دادن به از ستدن باشد واکر مرده چیزی

فرزندی آورد

و اورا بخواست و اکر دید که با مرده جمع آمد بمراد رسد و ازینجا گفته اند **شعر**

بیست با مردگان جماع بخواب   شادی و کام دیدن از احباب

و اکر دید که مرده با وی جمع شد از مال مرده فایده یابد و گفته اند خط نفس باشد

چه چون بیت قوة تر دندار دلا بدبش او باید رفت و باقی احکام این قسم

در جماع با تعبیر زن مسطور گشته و حکم تشییع جنازه در تأویل تابوت مذکور

شده و اکر دید که مرده او را بانگ زد ولی اجابت نکرد بیمار شود و شفا یابد و بالعکس

بالعکس و اکر دید که از پی مرده در جایی مجهول رفت با آنکه مرده با کراه او را با خود

برد همین تأویل داشته باشد و باقی حکم آواز دادن مرده در تأویل آواز پایان

رفته و اکر مرده با وی گوید فلان وقت بیاییم همان وقت وفات یابد

و گویند اکر متابعت مرده کند در دین و دنیا تتبع سیرت او نماید یا بحرفت او مشغول

شود و گویند بسفری دور پر فایده رود و اکر دید که با مرده بسفر می رفت کاری

بر وی ملتبس شود و اکر دید که با دوستی مرده متوجه سفری بود شاد شود و اکر

که مرده گوید فلان کس بمرگ مفاجاة بمیرد و بیننده را زیانی رسد و آنکس را خطر

نفس باشد و اکر در میان طعامی یا جامه مرده یا موشی مرده ببند مثل آن جامه و طعام

رواجی یا بد حیثیتی که نایاب شود و اکر مرده را مست ببند او را و مرده را

خود غالب آید چه هرکه بمیرد کمال یابد چنانچه هرکه غالب شود کامل کردد و گویند

دلیل امن باشد از آن جهت که میت را خوف و حزن نبود و آنکس را که داعیه

تملکی باشد نیک بود و آن ملک چیز ملکیة او آید چه زمین محل اموات است و اکر مرضی که

در دست او المی باشد بخواب ببند که بمرد آن الم از وی مرتفع شود و ثروة

یابد چه که بمیرد دست از وی بدارند و هرکس که او را بخود باز گذارند در کسب

صاحب اختیار شود و گفته اند اکر مرده را ببند که کاری نیک می کرد دلیل آن باشد

که او را بر آن کار تحریض دهد و اکر دید که کاری بد می کرد او را از آن منع کند و اکر

و اکر دید که مرده خود را غسل می داد خویشان او شاد کردند و غم و مال یابند و متوجه

اعمال خیر شوند و مرده شوی مردی شوخ با منفعت بود که مردم بسبب او از غم

خلاص یابند و از تجارت سود ببند یا بزرگی که مفسدان بر دست او توبه

کنند یا تاجری صاحب خیرات او عام باشد و عبارت منظومه انسب که **شعر**

تخت تن شوی و مرده شو دیدن   هست کار صلاح ورزیدن   و اکر دید

که در مغسل بود کارش بلند شود و از کناه و غم خلاص و نجات یابد و بصحبت

بزرگی که نافع رسد و مرده کش بتأویل مردی باشد که ذبیحهای حرام بوی

سپارند و **حکایة** کنند که حماد بن اسامه در بصره با زید بن ابرهیم تستری گفت

بجست و بر شقیقهٔ وی آمد و نیک بخفت و هم آنجا بماند و اگر دیدکه **مرزنگوش**
می بوئید دران حال صحیح مزاج باشد و اگر این خواب زنی ببیند ورا پسری مبارک
آید که نیک دانا شود و سلیم اعضا باشد و گویند این تاویل از ان نشاندن مرزنگوش باشد
و اگر ان را از بیخ برکشید فرزندش بیمار شود و الا خود غمگین شود و اگر دیدکه در ملک
او مرزنگوش بسیار رسته بود ویرا فرزندان مصلح آیند یا کسی از خانهٔ او محرم راز
او شود و شاخ مرزنگوش تاویل صاحب رازی باشد از اهل خانهٔ او و اگر دیدکه
آن مرزنگوش زرد و پژمرده شد آنکس بدعهد باشد و حکم **مرغ** در تاویل کلیم
گفته شد **مرغ خانگی** تاویل زنی جمیله احمق رعنا باشد یا کنیزکی خوب
یا خادم یا بچهٔ او اطفال ایشان و اگر دیدکه ماکیانی صید کرد مالی هنی یابد و اگر دید
که از انگشت از الت بکار نمی کند و گویند ظاهرا ازان سریه باشد و گوشت او
رزق حلال بود و شاید که از ممر برزگی رسد یا از زنی و خوردنش حکمی دیگر دارد
و از ان بیضه ازابلق باشد و خایهٔ او دلالت بر دختر کند و اگر دیدکه بچه براورد
از زنی فایده مالی یابد و گفته اند بچگان بی حد در خانه دیدن دلیل غم بود و حال صحبت ایشان
چون بیند که دست بران می مالید و گویند اگر بچگان ماکیان ببیند بر اعمال فسقه و احوال
اطلاع یابد و بانگ ماکیان به یک قول خبر مکروه بود و قولی دیگر در تاویل بانگ بیان

بحسب حال

و مرغ پخته و بریان کرده تاویل مالی بود که بقدر و کم از ظلمه حاصل شود و گوشت
بچهٔ مرغ دلیل مالی بود که برنج بدست آید و اگر دیدکه خام می خورد نعوذ بالله غیبت زندان
رسول علیه الصلوة و السلام کند و اگر گوشت بچهٔ مرغ غیر ماکول اللحم می خورد غیبت
ملک زادگان مشغول شود و گفته اند گوشت مرغ حلال مطلقا غنیمت باشد لقوله
تعالی و لحم طیر مما یشتهون و از ان حرام مال مردم مستولی مکابر ظالم طبع بود
و گفته اند قاعدهٔ کلی آنست که **شعر** گوشت مرغی که آن حلال بود
گرچه با حیلتست مال بود و گفته اند تاویل مرغی که حرام بود از هزار درم تا
هزار درم بود بحسب اعضاء سبعه و گفته اند اگر مرغی یابد کیف ما کان حاجتی از
حاجات او روا شود بقدر پایهٔ شخص و اگر مرغی از آسمان پیش او افتاد بشارتی بوی
رسد و گفته اند مرغان وحشی حلال تاویل زنان باشند یا کنیزکان و اگر دیدکه
مرغی مجهول با وی سخن گفت کارش بلند شود خصوص چون ملازم پادشاه باشد
در انشاء تاویل آسمان گفته شد و از ان معروف خود از تعبیر آن معلوم و اگر دیدکه مرغی
در دست او بمرد غمی بوی رسد و اگر دیدکه پا زیر مرغی نهاد بر آنکس که بمرغ منسوب
باشد تعدی کند و اگر دیدکه مرغی پارهٔ گوشت یا استخوانی پیش او افکند بقدر ان
مالی یابد و بعضی از احکام مرغ در تاویل قفص بیان رفته و مرغ فروشی تاویل نخاس

وآن وزد ودلالت بر ظلمی کند که بر عموم خلق رود وآن شر دلیل ضرری باشد که بهمکنان
رسد وآن خنا وق وآبار ودلالت بر مکر وخدیعه ایشان کند درجنک وسقوط پیلان وکاوان
درانجا دلیل هلاک اکابر قوم باشد که بحکم الحرب خدعه ایشانرا بمکر هلاک کنند وبیرون امدن
غوجان از زمین تهامه ویثرب دلیل بعثت پیغمبری باشد باشراف خلق وتفرق ایشان
دربلاد وعلامت بلوغ ملک وحکم ایشان باشد درنواحی واطراف وخوردن کل زمینها
دلیل آن می شود که اموال مردم بطوع وکره بخورند وبآن نزدیکی ذوالقرنین خروج کرد

مرغزار همان تاویل دارد که درسبزه زار کفته شد واکر دیده که ملک او بود دلیل
حسن اعتقاد باشد واکر دید که بران بکذشت فراخ عیش شود وکارش انتظام یابد
وکویند که مرغزار بتأویل زن بزرکوار یا کنیزک غمخوار بود وبقدر آنچه بیند واکر در بهار
مرغزار اخلاف آن بیند که یاد کرده شد او را با بزرکی که از خدم وحشم جدا مانده باشد
صحبت افتد واکر دید که آبی درآمد ومرغزاری را خراب کرد یا آنکه باتش بسوخت
والی را بیم مقاجات بود یا عزل وهلاکت واکر دران مرغزار شیرانرا بیند والی بر
دشمنان ظفر یابد واکر کرکان ونخجیران بیند والیان آن ملک ظالم باشند واکر
اسبان بیند دلیل شوکت والی شود واکر کوسفندان بیند مال والی بسیار کرد واکر
کاوان یا خران بیند ان والی را حشمی نادان جمع آیند واکر در میمنه آن مرغزار

بشری آید بدلیل اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا واکر دید که آن لولو بخرید غلامی یا کنیزکی
خرد با این صفت که کفته شد واکر دید که دانه مروارید در زیر پای نهاد فرزندی را
با غیر کفو وصلت کند واکر دید که آنرا بشکست بوجهی از وجوه از فرزند مفارقت
جوید واکر دید که فرو برد وبعضی کفته اند دلیل حسن دین باشد وبعضی کویند کتمان شهادة
کند واکر دید که بخایید بغیبت مردم مشغول شود واکر دید که مروارید می خورد قرآن
فراموش کند یا انکه حقایق علوم را پنهان دارد واکر دید که لولو را از دهان می افشاند بحث
علمی کند وکفته اند لولو بسیار خدم بسیار مرتب باشند یا مال میراث واکر دید که
لولو را در جوئی یا جایی انداخت در حق مردم کافر نعمت احسانی کند واکر دید
که پوست ازان باز می کرد وباقی را می انداخت بنباشی مشغول شود واکر دید
عقدهاء مروارید در شاه عهامی یافت در علوم تصانیف کند واکر دید که بر کردن
مردم می بست ایشانرا تعلیم دهد واکر دید که بکلید در خزانه باز کرد وازانجا جواهر
بیرون آورد از عالمی سوالی مسایل کند ولطایف شنود وجاماسب کوید دیدن لولو
سروری باشد ویافتن ان ریاست یافتن وشمردن آن منفعت بود واکر دید که آنرا بسوخت
تعلیم نااهلان دهد یا احسان درباره جاهلان کند یا مرتکب نامشروعی شود وظاهرا ازینجا
کفته اند شعر کر بیابد زموضعی صواب صفت علم ضایعست بجواب

ویا پی چار پایان می ریخت و آنرا پی می سپردند و یکی از اساقفه گفت ارا اول
را تعلیم علوم کنی و حق آن نشناسند و ضایع ماند چنانچه در انجیل آمده که لا تلقوا اللؤلؤ
قدام الخنازیر لئلا یدوسنه بارجلهن ثم یعطفن علیکم بالقتل و چنان شد و از ابن
سیرین پرسیدند که شخصی را دیده اند بخواب که دهانی پر لآلی داشت و فرو گرفته بود
و نمی گذاشت که هیچ دانه بیفتد گفت دلالت بر حافظ کلامی کند که تعلیم دیگران نمی نماید
و دیگری گفت بخواب دیدم که بطریق گوشوار دو دانه در گوش داشتم گفت از خدای
تعالی بترس و در تلاوة قرآن تغنی مکن گفت مرا آوازی خوش هست و احیانا قرآن بنغمه
می خوانم گفت هر چند حدیث زینوا القرآن باصواتکم مرویست اما از نغمه محترز باید بود
چه محدثان آورده اند که مراد از بن تزیین تحزینست نه تلحین لقوله علیه الصلوة والسلام
اقرؤا القرآن بالحان العرب واصواتها **مرهم** بدیدن راحت باشد و بخوردن
مال حرام یا غم و اگر دید که از آن مرهم گوشت اندامش زیاده شد مالش زیاده شود
و بالعکس و حکم **مریخ** در تأویل ستارکان مذکور شده و از آن **مریم** در آخر تعبیر
عیسی علیه السلام مسطور گشته و اگر بیند که جمعی بطریقه **مزدوری** در خانهٔ او کار می کردند
با خویشان و دوستان ماجرایی افتد و از ایشان مفارقت جوید و اگر دید که مزدوری می کرد
در کاری صعب افتد شعر **مژه** جشم خویش و پیوندست   جشم اگر زانکه دین و فرزندست

یافت چنانچه هیچ کدام را استصحاب نمی توانست نمود و تمامت را باز گذاشت
و با ابن سیرین گفت و تعبیر کرد که طایفه از دولت تو تمول یابند و بطر در مزاج ایشان
عمل کند و بعد از آن از صحبت تو استغنا نمایند و متابعت نکنند و تو از ایشان اعراض
کنی و چنان شد **مسجد** معمور بتأویل پادشاه باشد یا قاضی یا خطیب یا قیم مسجد
از امام و مؤذن یا فراش و بواب و گویند شعر مسجد یا عمارة اندر خواب
عالمی باشد اهل خیر و صواب   و اگر دید که غریبی آنجا امامت کرد امام را
وفات یابد یا بیمار شود و گویند تمام علة مسجد را این حکمست و اگر بیند که مسجد خراب شد
یکی از منسوبان مسجد وفات یابد و اگر دید که در مسجدی رفت ایمن شود چنانچه
در کلمهٔ تاسع گفته شد و گویند صالح را اخلاص و طالح را حبس بود بحکم حدیثی که
در تأویل جامهٔ منقش بدان استشهاد رفته و گویند دخول مسجد حرام دلیل حج بود
لقوله تعالی لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و از آن سایر مساجد
دلالت بر صلت رحم کند یا زنی پارسا خواهد و او نیز بسبب زن پارسا شود
و گویند بنیاد کردن مسجد را همین تأویلاتست و بعضی از احکام مسجد ساختن در
تأویل آبادانی مجملا و در تعبیر بنیاد نهادن مفصلا بیان رفته و گویند اگر دید که مسجدی
ساخت بر دشمن غلبه کند لقوله تعالی قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا

وجری کند چه تأویل کتابت بحیله کرده اند چنانچه در تعبیر قلم اشارتی بدان رفته و تعبیر
نوشتن مشروح کرده **مسکه** بتأویل مالی مجموع نافع لذیذ باشد و شاید که غنیمتی
بود بفرض آنکه از غنم حاصل آید و گفته اند خوردنش دلالت بر زیارة بیت المقدس
کند **مسمار** که عبارة از میخ آهنین است بتأویل مردی بزرگ باشد از والی یا غیر او که کار
مردم را نظم دهد و اگر دید که بمسمار چیزی را فرو دوخت بوسیله آن بزرگ امور متفرق
منتظم گرداند و گویند مسمار دلالت بر قوة و مکنت شخص داشته باشد یا برادر یا فرزند
یا معین و اگر دید که میخی بر دیواری زد یکی از ایشان یا بزرگی تعلق سازند یا خود آن
بزرگ بدوستی گیرد و گفته اند **شعر** گر زنند میخ و جایی بپذیرد
دوستی یا برادری گیرد و بنعکس بالعکس و اگر دید که بر سر ریسمانی بست
بصحبت مردی پیوندد و شاید که بسفری رود و اگر دید که بر پشت خود زد یا دیگری زد
آید که بحسب حال خود مرتبهٔ دنیوی یابد یا یکی از علما یا یکی از اوتاد باشد و اگر دید که
پیری مسماری بر پشت وی زد همین تأویل داشته باشد و گفته اند میان پیر و جوان
درین تأویل هیچ فرقی نیست و اگر دید که در خانه خود زد جاهی ثابت یابد و اگر
دید که در خانه دیگری زد از آنجا زنی خواهد و اگر دید که میخ از جایی برکشید این تأویلات
معکوس شود و گویند بیم هلاک باشد و گفته اند اگر میخ بند که از جنس که تقدیر رود حیوانی یا نباتی

و مغرب عکس آن باشد و توجه مشرق دلالت بر ترقی کند و بنعکس کل ذلک بالعکس
مشک بتأویل ثنا باشد چنانچه در بخور گفته شد و گویند منفعتی بود که از کنیزکی
رسد یا آنکه خود دلالت بر کنیزکی کند یا زن عالمه یا مرد عالم و اگر دید که نافهٔ مشک
و در میان آن نافه دیگری یافت آن زن را هم مال باشد و هم جمال و اگر بنده عالم
بود او را علم بسیار حاصل آید و اگر پادشاه بود گنج یابد و تاجر را تجارت رایج بود
مگر که بوی آن ناخوش باشد که تأثیر آنچه گفته شد معکوس شود و مشک مغشوش
نیز بتأویل بدبود چه حکم شمامه حیله در خواب و بیداری یکیست که ولا یحیق المکر
السیئ الا باهله و اگر دید که مشک می خورد مال بر عیال نفقه کند و گفته اند مالی حرام خورد
باعتبار آنکه اصل آن خون بوده و حکم **مشک** بلفظ خیک گفته شد و مشک دوز و مشک
فروش بتأویل قاسم میراث باشد باعتبار آنکه در تأویل کفش دوز گفته شد و گویند
نخاس کنیزکان رومی باشد حکم **مشکل** بلفظ خنثی تعبیر یافته **مصافحه**
با دوست و دشمن بتأویل محبت باشد لقوله علیه الصلوة والسلام المصافحة تزید
فی المودة و اگر دید که با کسی مصافحه می کرد و او دست بازکشید امانتی بکسی سپارد
و او باز ندهد و مصافحه با مرده دلیل ادراک مقصود بود دل و جدان مفقود باشد
چنانچه در تأویل مرده بعبارة دست بر دست مرده نهادن اشارة یافته

اقدام نماید لقوله علیه الصلوة والسلام لا یتوسد والمصحف یا آنکه قرآن فراموش کند و بنا
شایسته مشغول شود یا آنکه بقرآن و حدیث عمل نکند و گویند توسد قرآن دلیل تعبد
باشد چه کان که صاحب رؤیا بر خط قرآن نهاده و باین نظر گفته اند بیت
گر نهد زیر سر بخواب اندر … ست برامر و نهی فرمان بر … و اگر دید که ورقهای
مصحف می گرداند بحسب آن اوراق جاه یابد و عدل کند و اگر دید که مصحف بادی
سخن گفت از خیر و شر هرچه گوید همان باشد لقوله تعالی و لا رطب و لا یابس الا فی
کتاب مبین و مرتضی علیه السلام از مصطفی علیه الصلوة والسلام روایت فرموده که
سمعت یقول انها ستکون بعدی فتنة قال قلت له فما المخرج منها یا رسول الله قال
کتاب الله کتاب الله فیه بیان ما کان قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم الحدیث
بطوله و گفته اند مصحف بتاویل میراث باشد که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی یا امانت یا رزق حلال و بعضی از مصحف را یمین حکم باشد که گفته شد
و لقد یافت و در حکایة آمده که امام حسن بصری بخواب دید که نظر در مصحفی می کرد
و بر کلیمی نوشت و تعبیری که ابن سیرین کرده در تاویل قرآن نقل رفته و زنی
بخواب دید که از مصحفی تلاوة می کرد و دو خروس بیامدند و کتابت از وی آن
مصحف التقاط می کردند و با ابن سیرین گفت و فرمود که ترا دو پسر آیند که حافظ

بر طول عمر کند و خوردنش مال حرام باشد یا سخن ناخوش گفتن و تتمه این احکام در تاویل
رود کانی مذکور شد. **معلاق** بتاویل بر کرداری باشد که مردم را بزجر گرفته شد
و به تعذیب کشد و اگر دید که اندامش بدان مجروح شد از چنان کسی آزاری یابد و گویند
شاگردی بد بود که همواره از سفر در زحمت باشد **معلم** بتاویل مرد زیرکی نادان باشد
و مع ذلک بر مردم وضع منت کند و اگر دید که معلم اطفال شد بحسب حال مرتبت
یابد از امامت یا زعامت و حکم استاد خود تقدیم یافته **معمی** همان حکم
دارد که در لغز گفته شد و گویند دلالت بر خوابی کند که تعبیر آن بر صاحب رؤیا بیشتر
اکثر مردم مشکل نماید و چون از کتب تعبیر احتیاط کنند یا از معبر پرسند بعبارتی
اتفاق افتد که هیچ تردد نماند و اثر آن بظهور پیوندد و گفته اند لغز نیز این حکم دارد
حکم **مغاره** بلفظ غار بیان رفته و از آن **مغرب** بتبعیت مشرق تعبیر یافته
از آنجا باید دید **مغز** سر و استخوان بتاویل مال پوشیده بود مثل گنج و دفینه
و ذخیره و خوردنش دلیل صرف آن مال باشد و گویند دلالت بر وفات اکسیر کند که
مغز او خورده باشند و اگر دید که مغزش فرو آمد سرمایه از دستش برود و اگر دید که
باز جای خود نهاد باز مثل آن کسب کند و وجهی از این وجوه در تاویل مبنی ابرا درفت
و اگر مغز خود را خوش بوی بیند دلیل اداء زکوة باشد و بالعکس و اگر دید که بار ریا گشاده دم

باز کردن بتاویل کاری پر زحمت بی فایده باشد و خوردن آن زیان بود و بسیار آن
غم و بقولی حرام مال باشد **مقنعه** بتاویل زن را شوهر بود یا ولی و مرد را زن
باشد یا کنیزک و اگر زنی بیند که مقنعه از سرش جدا شد یا بدرید شوهرش طلاق
یا بمیرد یا بی خود شود و اگر دید که در مجمعی مقنعه وی بیفتاد فضیحت یابد و گویند اگر
که دریده شد شوهرش بخلال یا حرام میلی بدیگری کند و اگر دید که پاره بسوخت بحسب آن
از دیوان زیانی کشد و اگر مرد چون زن خود را با مقنعه ببیند زنی خواهد یا کنیزکی خرد
و حکم رنگ آنست که در تاویل رنگها گفته شد و مقنعه بسیار دلیل مالی باشد باندازه
آن که از قبل زنان رسد و زن را مقنعه از پنبه دلیل شوهری نیک صالح بود و مقنعه
منکفت دلالت بر کثرت مال کند و از ان سپاه یا کهنه دلیل شوی درویش بود و بعضی
از این احکام در تاویل جامه بر سبیل استطراد بیان رفته **مقنی** بتاویل محیل بود چنانچه در تعبیر
بیشها بلفظ کاریزکن اشارة بدان رفته و حکم **مکاری** بلفظ خربنده بتقدیم یافته
و حکم **ملتب** در تاویل کوزک مذکور رست **مکس** بتاویل مردم درویش
سفله باشند و بسیار آن غوغای ایشان باشد و آواز مگس سخن بیهوده این طایفه باشد
و اگر دید که مگسی بر سر او می پرید دشمنی فرومایه خواهد که بر وی تفوق جوید از قبل رئیس
صاحب رؤیا و اگر دید که مگسی بر وی یا بر مال وی افتاد و عازم سفری باشد باید که

باشد و اگر دید که بستان و دوکانه زنش می مکید مال زنش بستاند و اگر دید که بینی او را
می مکید مال و دوستی از ان وی تصرف نماید و اگر دید که ران او را می مکید مال
خویش او بگیرد و علی هذا القیاس هر عضوی را که ببیند که می مکید مال از کسی ستاند که
بآن عضو منسوب باشد و اگر دید که دیگری او را می مکید تصرف او را بود هم بآن
قاعده که تمهید رفت حکم **ملت** از تاویل کافری مستفاد است و حکم جامه
ملحم در تاویل جامها رفته **ملاح** بتاویل زندانبان بود باعتبار آنکه تعبیر
کشتی بزندان رفته و اگر تاویل کشتی بوجهی دیگر کنند چنانچه پیش ازین مذکور شده
تاویل ملاح هم بآن دستور باید کرد والله اعلم و اگر دید که **ملازه** او زیاده شد
چنانچه بود که حلق او منسد شود دلالت بران کند که مالی جمع آورد و بلی از خود دریغ
دارد و اجل و تر دیک نماید و اگر دید که **ملاصه** نفس خود می کرد در تشویش
و فتنه افتد و بعد از ان خدای تعالی او را نجات بخشد لقوله تعالی ان النفس
لامارة بالسوء حکم **ملجی** بلفظ انبرود رفته **ملخ** بتاویل لشکر بود چنانچه در تعبیر
خوابهای مقلوب گفته شد و از ان پخته و بریان کرده دلالت بر مال کند و خوردن
آن نفعی بود که از مردم سپاهی یا عرب رسد بقدر آنچه خورده باشد و اگر دید که
ملخ بسیار در سبوئی کرد مالی جمع آورد و بصداق زن دهد و گفته اند ملخ بی مضره

وفقیر و محزون و امثال ایشانرا این خواب دلیل خیر بود **منار** بنا و بلها دی
خلق باشد بحق و کویند از راه نسبت همان حکم دارد که در تعبیر مسجد کفته شد و کویند
شعر هرکه بلند منار یا منبر   مغنی شهر باشد و مهتر
هرچه دید از زیاده و نقصان   باز کردد بجانب ایشان   واکر دید که مناری
ساخت خیری مشهور کند و جمعی از مسلمانان بروی جمع آیند و تمام این حکم در بنا و بل
بنیاد نهادن تقدیم یافته واکر دید که مناری بی سببی بیفتاد اهل آن موضع متفرق شوند
یا ایشانرا تفرقهٔ معنوی روی نماید یا خساراتی کشند یا یکی از منسوبان مناره یا خلقی بدان
رسد واکر دید که از مناره‌ای در افتاد از مرتبه در افتد و در تاویل افتادن اشارتی
رفته و در نکتهٔ عاشر نیز کلمی ازین احکام منقولست واکر دید که اذان مناره در جایی
افتاد زنی سلیطه خواهد و منکوب شود و حال آنکه فی الواقع عفیفه در تحت نکاح دارد
باشد و کویند مناره هر موضعی دلالت بر بزرک و مقدم انجا کند تا صلاح و فساد منار
بحال وی عاید شود واکر در کوچه نامعهود مناری بلند بزرکی انجا نزول کند واکر آن منار
از کچ و آجر بلند آن بزرک پادشاهی باشد واکر از سنک و آهک بلند سلطانی متکبر بود
واکر از خشت و کل بلند آن بزرک از اکابر دین باشد و در **حکایه** آمده که
مهندسی بخواب دید که بر مناری بلند از چوب بانک کفتی و معبر کفت ولایتی یابد

دلالت بران کند که از واعظ یا مثل و جزوی بوی رسد واکر دید که بر منبر شعر خواند
یا سخنی کفت که بظاهر و باطن تعلق بدین نداشت بسبب بدعتی در فضیحتی افتد چه شعر
مستی منبر دلیل نعمت و جاه   خطبه شرع نبی و دین اله و **حکایه**
کنند که شخصی با صادق علیه السلام کفت چنان دیدم که بر منبر خطبه کردم و از حرفت
او سوال فرمود و کفت حمامی ام و فرمود که وبا بدزدی بکیرند و بر دار کنند و سوم
روز این صورت واقع شد و این در میان معبران از مشهورات حکایات باشد
و در روایت آمده که استیقظ رسول الله علیه و آله وسلم من رقدته متعجب ثم تبسم
و قال رایت بنی مروان یتغاورون منبری فعجبت ثم رایت بنی العباس
یتغاورون منبری فتبسمت و کان کما راه واکر دید که **منجم** شد پیش اکابر محترم
شود اما خلاف واقع بسیار کوید و کفته اند منجم شخصی بود که جوز هندی دوست
دارد و در تاویل جوز هندی اشارتی بعلت این تعبیر رفته و ارطامیدورس کوید اکر
دید که مسئله از اختیارات نجومی از منجمی پرسید او راغمی سخت پیش آید واکر دید که منجم
او را جواب کفت اکر در بیداری مثل آن قول مقبول باشد باید که قبول کند والا حدیث
کذب المنجمون خود مقررست واکر بیند که او را هیچ جوابی نداد و مهمی که پیش نهاد او
باشد موقوف ماند و بجایی نرسد **منجنیق** حکم عرادهٔ دارد بلی تاثیر این بحسب کمیت

عطلت بود و اہل تحقیق برانند که اگر خالی باشد دلالت بر دولت کند چه موضع قربان
در بنی اسرائیل جایی بود که مشابه منقلی خالی می نمود و دولت خود را در ان قربان گاه
می دانسته اند و اگر در انجا آتش افروخته می شد و آن موضع را منهدم می کرد و این شد
استدلال بر نکبت می نمودند وارطامید ورپس گوید اگر دید که آتش از منقلی افروخته شد
او را بسری آید یا آنکه فرزندان او متعدد شوند و باقی این احکام از تاویل آتش مستفاد
هرچند در تاویل گور اشارتی بحکم **منکر و نکیر** رفته اما حقیقت تعبیرشان آنست
که چون از ملایک اند هرچه از رضا و سخط باری تعالی باز نمایند تعبیه همان بود
و بشاشت و عبوس ایشان برین دو قضیه دلالت داشته باشد حکم
منی در تاویل ذکر ذکر رفته اما معتبر باید که در تاویل آن همان وقفه که در تعبیر خون قید
رفته از آمدن و رفتن بر ذکر دارد و اگر دید که قطره فرود آمد او را فرزندی آید
و بیک سبو منی دلالت بر گنجی کند و شاید که از ممرزنی بوی رسد باعتبار آنکه دریک
قول تعبیر سبو زن رفته و گفته اند هر ظرف که از منی مملو باید دلیل گنج شود
و حاصل آنکه این حکم بسبو مخصوص نداشته اند و اگر شوهر بیند که بمنی زن آلوده شد
بمراد رسد و از زن فایده بیند و بعکس بالعکس **مور** اگر یکی بیند دلیل حریصی ضعیف بود
باشد و اگر دید که او را بگزید دشمنی حقیر بود و بسیار آن دلالت بر ذریه نحص

آنچه در کل گفته شد و اگر بیند که مور در ابو بیند همین تاویل داشته باشد و درخت
مورد در خانه دیدن دلیل دامادی متمول شود که هم داماد ثبات داشته
باشد و هم مال بقا و اگر دید که از جوانی شاخی مورد بستد از دشمنی عهدی بستاند
و بدان وفا نماید و بالعکس و اگر دید که درخت مورد بنشاند کاری بیند پر کند یا کاری
باثبات سازد و در منظومه آورده که بیت مورد با شاخ مورد از تاویل
بر درازی عمر گشت دلیل **موز** بتاویل نعمت دنی و دنیوی باشد
و برگش بهترین برگها بود و درختش بیخ بن و گویند اگر موز را بوقت خود بیند از نسل
عرب عاقله یا مال و جمال خواهد و گویند موز بتاویل کریمی موحد صاحب خلق
کریم طبع بود و اگر دید که درختی از آن در ملک او لاسیما خانه بر رست او را فرزندی
آید و خوردن آن فایده باشد که از شرکتی یا شخصی عجمی رسد و گویند غنی را حصول آرزو
بود و عابد را مزید عبادة و تمام ارباب فضایل را مزیت فضل و فضیلت
بحسب حال و وفق استعمال تاویل **موزه** در زمستان راحت بود و در تابستان
غم و عازم سفر را موزه سرخ طابق بغایت نیک بود و گویند اگر دید که موزه می پوشد
بعزم تجارة سفری کند و گفته اند موزه نو سیر احوال و وقایت اموال و احوال
بود و گفته اند شعر چون دریده بود و نکو باشد مژده بر کام و آرزو باشد

عادة های را خوشتر آید چنانچه
در کفش گفته شد و ما دام که
بحسب

کرد و واگر دید که بدر ریدند همین تاویل داشته باشد بلی اگر تعبیر آن بغم کنند در بدیش فرج
باشد و شکافتن فرج وسابقهٔ فراسته بالاحقهٔ دراسته در مثل این مواضع و تعبیر این
وقایع ضروری شود والله ملهم الصواب ومفتح الابواب واگر دید که روباهی یا گربکی
یا کیف ماکان ددی در موزه او جست یا آنرا بدرید فاسقی در خانه او خیانت اندیشد
واگر دید که موزه با شکوفه پوشید غمی سخت بوی رسد و سر موزه من کل الوجوه حکم
موزه دارد و موزه دوز بتاویل چون کفش دوز باشد **موسیجه** بتاویل واعظ
بود **موسیقار** زدن دلیل حکایتی بر ضع کنایت باشد یا اعلامی بوجه ایهام و شاید
که جمعی برین قاعده متفق باشند و ازین طور حکایات و روایات کنند و حاصل
آنکه تعبیر موسیقار برین قیاس باید کرد و حکم **موسیقی** از تاویل آواز مستفاد ست
موش بتاویل زنی باشد بظاهر مستور و بباطن رعنا لان النبی علیه الصلوة
والسلام سماها الفویسقة و گویند یهودیهٔ نوحه گر بود و گویند فاسقی دوروی مبتدع
باشد و موشان سیاه و سفید بتاویل شب و روز باشند و اگر موشانرا در
موضع محکم بند دلالت بر طول عمر کند و اگر دید که بعضی از اندام او می خورند دلیل
نقصان عمر شود چه در خبر ست که شب و روز دو موش اند که درخت عمر آدمی می برند
و گویند اگر در خانه موش بسیار بیند بحسب آن مال یابد و گفته اند دلیل عیال

سر بتاویل مال بود و طول آن عمر طویل و صاحب منظومه آورده که نظم

موی سر مال باشد و امید ... باز عمر دراز موی سفید
مرد را موی ریختن خواریست ... لیک زن را طلاق و بیزاریست

و گویند موی دراز غیر پیشینه پوشانرا دلالت بر غم و قرض کند چه ایشانرا بمثابت
صلاح و آرایش است و ارطامیدورس گوید اگر دید که بموی دراز خرم بود
دلیل خیر بود و گویند موی دراز وقتی دلالت بر غم کند که سفید باشد چنانچه
در تاویل پیری گفته شد یا آنکه بیننده را حلق معهود بود و حکم خضاب در تاویل
و ازان حلق بلفظ سر تراشیدن بپایان رفته و گفته اند وجود و عدم
و زیاده و نقصان موی سر به پیشوای شخص تعلق گیرد اگر انرا جعد و نرم بیند بالحال
آن پیشوا کمال یابد و ینعکس بالعکس و گویند اگر دید که موی او جعد شد کار خود
بالا گیرد و بالعکس و ریختن موی پیش سر دلالت بر اهانت حالی کند و ازان پس
بر اهانت مالی و ازان طرف راست سرایت بنقص حال مردان
اقارب کند و ازان طرف چپ بنقص حال عورات اقارب و اگر او را خویشان
نباشند بحال خاصهٔ او سرایت شود و گفته اند اگر دید که موی طرف راست و چپ
سر او فرو ریخت بر رئیس و پیشوای او بعضی از مال بیننده تلف کند یا بسبب

پادشاه را عیّت بود یا لشکر یا رعیت را غم باشد و اگر جوانی ببند که جند تاره موی او سفید شد غایبش مراجعت نماید و اگر تمام آنرا سفید ببند از جمله وجوه تأویلات که ولادة پسر باشد چنانچه در تعبیر سر اشارتی بدان رفته و گویند مطلقا دلیل خیر باشد که الشیب نوری و اگر دید که گزین می کرد و سفیدرا می انداخت مخالفت سنت کند و تحقیر مشایخ جایز دارد چنانچه در تأویل ریش گفته شد و اگر دید که موی خود یا موی دیگری وصل کرد و اگر بیند غنی باشد جهت اضافت سرمایه استقراضی نماید و اگر فقیر بود بسبب ولادتی قرض او زیاده شود و موی بافتن کسی را که معهود نباشد دلالت بر بستگی کار کند و در حکایت از فلاسفه منقولست که شخصی بخواب دید که موی سر بسیار و ریش دراز داشتی و هردو را می بافت و هم می تافت و انرا تعبیر کردند که قرضی از جهت فرزندی زیاده شود و حال آنکه دینی چند در ذمت داشت و اتفاقا او را پسری آمد و بسبب اخراجات آن ولادة باستقراض محتاج گشت و علت آن گفته اند که موی سر دلالت بر مالی کند که از پیش خرج کرده باشند و ریش دلیل فرزندست و بافتن دلیل استحکام بود چنانچه اضافت کردن چیزی چیزی را والله اعلم و رای بخواب دید که موی یکی از اندامهای او جعد بودی و بر همین تعبیر کرد که جعودة موی دلیل سوء خلق بود

نشر فی کند که در وی نباشد و مهره مجهول دلالت بر دوستی نازل قدر کند یا بالی حجام و مهره نمای و مهره فروش بتأویل شخصی باشد که بمهام و مصالح عورات قیام نماید چه تأویل مهره بحسب ملابسه با ایشان اولیست و اگر حامله مهره دوک را ببند دختر آورد و گویند غیر حامله را نیز دختر بود و گفته اند اگر مردی ببند زن خواهد یا کنیزک خرد یا خادمه را بخانه آورد و بالعکس عکس و اگر زنی ببند که مهره دوک او بیفتاد مهرش از شوهر گسسته شود و اگر ببند که ضایع شد او را طلاق دهد یا دخترش بمیرد یا بیمار شود و کسی که این مهره سازد یا فروشد همچنین حکم مهره فروش و اشته باشد مهمانی بتأویل کاری بود که مانع دیگر کارها شود و گفته اند دلالت قدوم غایب کند و گویند اگر دید که دعوة مردم کرد از گاری ملامت بیند و ندامت کشد چه سلیمان علیه السلام از حق تعالی درخواست که رزق عباد بوی حواله فرماید و یک کس بمهمانی او آمد و هرچند طعام که پیش او آوردند بخورد و همچنان از گرسنگی فریاد می کرد و سلیمان از آن دعا ملامت نفس خود کرد و نادم شد و اگر دید که قومی را بسیر کرد بر مثل ایشان ریاست یابد و آمرزیده شود لقوله علیه الصلوة والسلام من اضاف ضیفا غفر الله له ذنوبه و هر مهمانی که در فقه مسطور باشد مثل عقیقه و ولیمه دلالت بر جمعیت و امن کند

واکر دید که از درختی غیر میوه او چیند کاری کند که شرعا یا عقلا او را جایز نباشد بلی
اگر بیند که از درختی که بوی پسته بود غیر میوه آن درخت چید او را دایما وی با
شریکی باز دید آید که از وی فایده بیند و گویند میوه از درخت چیدن دلیل مخاصمت
باشد با شخصی که آن درخت بوی منسوب بود و الا فی نفس الامر مردی شریف
باشد و اگر دید که نشسته میوه می چید رزقی بی رنج یابد لقوله تعالی قطوفها
دانیة و میوه های سریع الفساد بتاویل رزقی اندک بی ثبات بود و بالعکس
واگر در زمستان درختی پر میوه بیند التجا بشخصی کند که ظاهرا متمول نماید و ثروة
او چندانی نباشد و بهتر آن باشد که بیند که هیچ از ان نچید و رنگ زرد در ترنج
و سیب مضر نیست بخلاف دیگر میوه ها چنانچه در مقام خود اشارة بدان رفته
و میوه که پیش از وقت بیند باتفاق دلیل صحت و فرح باشد و ارطامیدورس
گوید میوه و درخت میوه هر دو یک حکم دارد و عبارة صاحب منظومه انیست که
نظم میوه ها چون بوقت خود بیند که باندازه یکی چیند
مال افشانده آورد باهم شود از جمع مال خود خرم و میوه فروش بتاویل
مردی متمکن امین باشد که واقف اسرار مردم بود و اموال اکابر پیش او جمع آید چه
تاویل اشجار با اکابر رفته و ازان فواکه باموال چنانچه هر یک در مقام خود

و علی هذا القیاس تعبیر باید کرد و اگر دید که باز رست انرا عوضی یابد و اگر بیند
که ناخن او سیاه گشت مصیبتی بوی رسد و گویند ناخن باندازه دلالت
بر صلاح دین و دنیا کند و اگر دید که انرا برحسب معهود بچید زکوة فطر دهد
یا سنتی را رعایت کند لقوله علیه الصلوة و السلام اخذ الاظافیر سنة و زکوة
الفطر سنة و اگر دید که چنان دراز بود که بهم شکستن داشت دلیل بد باشد
فکیف که چرکن بود و اگر دید که تمام ناخنهای او بشکست یا سبز شد دلیل موت شود
و ناخن پای همین احکام دارد اما باثر کمتر بود و گفته اند ناخن دست مالی
بود که از حضر حاصل شود و از ان پای مالی که از سفر بدست آید و تاویل ناخن بفرزند
و برادرزادگان نیز کرده اند و بعضی گویند بنده زادگان باشند و اگر بیند که کسی
با وی گفت ناخن بچین او را بتزکیه نفس خود مشغول باید شد تا مال و جاه او
محفوظ ماند و در حکایت آمده که رای بخواب دید که ناخن سرا و بغایت سفید بود
و برهمن گفت فهم و حفظی تمام داشته باشد و حکیمی فاضل شد و ناخن چین بتاویل
قاسم میراث باشد یعنی اگر دید که ناخن چینی داشت بمرافعه محتاج شود با اگر با ذر داشته
باشد او را برادری آید و گویند ناخن چین بتاویل فرزند صالح بود که میان مردم اصلاح
کند و اگر دید که چیزی بران برید حکم از ان باید کرد که بریده باشد و اگر دید که دو ناخن چین

خللی باز دید آید و اگر دید که از ناف تا سینه خطی کشیده بود دلالت بران کند که پشت قیام نماید و اگر دید که ناف دیگری ببرید و بخورد بقدر آن مال آنکس بخورد و اگر دید که ناف مجروح بود و خون ازان می رفت بقدر آن زیانی یابد و تعبیر ناف بفرزند نیز کرده اند و گویند دلالت بهمت شخص کند و اگر دید که از ناف تا سر دل وشکافته و شسته بود نیک دانا شود و بدرجه کمالات رسد لقوله تعالی الم نشرح لک صدرک اما در مال او نقصان آید و اگر دید که نافش مطلقا بریده بود از دیدار آنها که ناف بایشان منسوب است جدا ماند

نافه در تاویل مشک گفته شد **ناقوس** بتاویل منافقی کذاب باشد و امکان که سوگند بدروغ خورد و اگر دید که می زد بصحبت چنین کسی افتد و آواز ناقوس دلالت بر کذب و محال داشته باشد و اگر دید که ناقوس شکست از دروغ توبه کند و گویند اگر دید که در کلیسیا ناقوس می زد در بیع و شری سوگند بدروغ خورد چه کلیسیا بحکم انکه محل بیع است تاویل آن بیع می کند و ضرب ناقوس خود گفته شد که دلالت بر دروغ وارد و مبالغه در کذب سوگند بخلاف باشد و حکم **ناله** در تاویل بانگ رفته و اگر دید که **نام** او به ازان کرد دید که فی الواقع بود حال او بحسب آن به شود و بالعکس و گویند اگر او را بنامی زشت خوانند عیبی بر وی ظاهر شود و اگر دید که دیگری را بنامی نامناسب خواند مرتکب امری منهی شود لقوله تعالی ولا تنابزوا بالالقاب

راست ببندد و در مخاصمتی باشد یا متردد خاطر بود و یقینی یابد که موجب تسلی او شود لقوله تعالی ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و سایر مرادات او بحصول پیوندد و اگر بر دست چپ ببندد از فعل خود نادم شود و اگر دید که نامه از دست راست کسی بستد عزیزترین چیزی از وی بستاند و شاید که زوج او باشد لقوله تعالی لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و اگر کافر نامه بیند غمگین شود و گفته اند هر که بیند که نامه مختوم بوی رسید مطیع پادشاهی شود چنانچه بلقیس مطیع سلیمان شد علیه السلام لقوله تعالی انی القی الی کتاب کریم ای مختوم **نان** پاک بتاویل طیب عیش باشد و تاثیر خوردنش بیش از دیدن بود و گویند **بیت** نان پاکیزه عدل سلطانست نان جو عیش تنگ و ایمانست و اگر دید که با وجود آن که نان داشت می خرید دلیل مزید برکت شود و اگر دید که کسی او را نان داد از وی نفعی یابد و بالعکس و اگر در بجائی مجهول نیمه نان یابد دلالة بران کند که یک نیمه عمرش گذشته باشد و اگر دید که اندک نانی یافت و نتوانست خورد اجلش نزدیک باشد و اگر دید که او را پاره نان داوند عیشی هنی و معاشی بی تنغیص یابد و اگر دید که لقمه نان بستد دلالت بران کند که طامع باشد و اگر دید که نان گرم می خورد بحسب گرمی غنی یابد و گویند **نظم**

ونان بسیار دلالت بر مال بسیار کند یا دو پستان یا برادران وگفته اند بیت
نان بسیار چون بود بر خوان ... شد دلیل زیادهٔ اخوان ... وگویند تاویل نان
بحسب حال شخص باید کرد تا یک قرص پادشاه را ملکی باشد و دیگران را زهزار درم
تا یک درم واگر نان زیاد آن بعمر کند یک قرن بود که عبارة از چهل سالست چنانچه پیش ازین
اشارة بدان رفته وگویند اگر قرصی یابد غم از وی برود چه در تفسیر آیت الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن آورده اند که مراد از غم حزن نانست وگویند زنی خواهد یا تجارتی
رابح کند و فطیر دلالت بر تب محرق کند و حکم نان پختن در تاویل تنور و خمیر تقدیم یافته
نظم وز بسک دادنان وسک می خورد ... دان که روزی فراخ کرد دمرد
وگفته اند شعر خواب نان در سراسر احوال ... هست فرخنده و مبارک فال
و در حکایت آمده که یکی از نصاری بخواب دید که نان از آسمان فرود می آمد و او می خورد
و با اسقف گفت و تعبیر کرد که نزد علمی نافع و حیوتی طیبه و ذکری جمیل کرامت شود چنانچه در انجیل
آمده که ان من آمن بی فله الحیوة الطیبة یا وکم اکلوا المن فی البریه و ماتوا انا هو الخبز الذی
نزل من السماء ان اکل انسان منه لا یموت ابی انا خبز الحیوة الذی من السماء نزل و ان
اکل انسان من الخبز و شخصی با ابن سیرین گفت چنان دیدم که بهر دستی قرصی داشتمی و ازین یک لقمه
می خوردم و از آن دیگر لقمه گفت ظاهرا میان دو خواهر جمع کرده و تحقیق نمود و صورت

بدان رفته یا کسی که خبر مرگ رساند وگویند اگر دید که نای می زد و سر انگشتان بر ثقبه
بر سوراخهای نهاد قرآن آموزد و نیک خواند چنانچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام
درباره ابن موسی اشعری فرموده که کانه اعطی مزمارا من مزامیر آل داود
و نای بر وبین حکم بوق دارد نبات مجهول اگر سبز و خرم بیند دلیل مال و جاه
باشد بشرط آنکه نه بر اعضای خود رسته بیند واگر نبات معروف بود حکم
آن بحسب اسم از موضع خود باید طلبید و نبات شربه اگر یکی بیند دلالة بر فرزند
کند یا بوسه یا لطیفه چنانچه در لقمه حلوا گفته شد واگر بسیار بیند دلالة بر مال
کند بقدر آن و شربت نبات همین حکم داشته باشد و نبات نش بتاویل فواد
بود و این خواب از جمله مقلوباتست و حکم نباشی در تاویل کفن بیان رفت
نبیذ بتاویل مال حرام بود که بخصومت حاصل شود و از اینجا گفته اند شعر
خمر مال حرام شد در خواب ... دیدن آن بدست در همه باب
آن دلیل امن باشد چه مست متهور بود چنانچه در تاویل مستی گفته شد واگر دید که
با جمعی نبیذ می خورد در خصومت افتد لقوله تعالی انما یرید الشیطان ان یوقع
بینهم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر واگر دید که ندیم پیاله از دست او ستد
بسبب معاش با کسی مقالتی کند واگر دید که هر چند می خورد کس منازع او نبود مال حلال

زر فشاندن بخواب سخت نکوست مغز شادی برآورد و از پوست

نخ در تأویل جامها ایراد رفته و ازان نخاس بلفظ برده فروش در قلم آمده
نخود بتأویل غم بود ولی اگر با گوشت پخته ببیند تأثیر آن کمتر باشد و حکایت
کنند که شخصی با ابن سیرین گفت بخواب دیدم که نخود کرم می خوردم گفت مگر در
روز روزه بوسه بر همسر مده و ازان معنی صورتی در میان بود و توبه کرد حکم
نداف در تأویل پنبه بیان رفته نرد باختن بتأویل فریب بود و اگر دید که
ببرد در مخاصمت غلبه یابد و بالعکس و اگر بکبره باشد بمکر مالی حرام از کسی حاصل
کند و گویند نرادی تجارتی باشد در معصیت و در باقی احکام حکم شطرنج دارد و اگر
دید که بر نردبانی بالای رفت بحسب پایهٔ خود عروجی کند و نفعی یابد چنانچه در تأویل
پشت کوه اشارتی بدان رفته و اگر دید که بر نردبانی معلق بی آنکه اسنادی بچیزی داشت
می رفت بیمار شود و اگر آن نردبان سفید ببیند صحت یابد و اگر دید که بر نردبان
در تردد بود از بهر مردم کاری بی فایده کند و گفته اند اگر دید که بر نردبان ایستاده بود
صالح را ظفر بود و طالح را خطر لقوله تعالی ام لهم سلم یستمعون فیه و گویند نردبان
چوبین یا از گچ و آجر بتأویل بزرگی منافق بود و گفته اند اگر دید که بر
نردبانی رفت طلب اقامت بیتی کند یا آنکه بروی بیتی رود لقوله تعالی

شاخ مورد و با معبر گفت و تعبیر کرد که آنکس را که نرگس داده طلاق دهد و آن یک را
که مورد داده باقی گذارد و جه بقاء مورد نسبت با نرگس زیاده باشد چنانچه در تأویل
مورد گفته آمد و چنان شد و شخصی که چهار زن داشت بخواب دید که شاخ
نرگس بر لب جویی نشسته بود و او سه سنگ بینداخت و بهر یک سنگ یک شاخ
نرگس قطع کرد و سنگ چهارم بر شاخ چهارم انداخت و خطا افتاد و معبر گفت
که سه زن را طلاق دهی و یکی را باقی گذاری و چنان شد و نرگسدان بتأویل گهواره
باشد باعتبار آنکه تعبیر نرگس بفرزند کنند نرگسی که طبخی مشهورست و در لغه آنرا نرما ورد
گویند بتأویل مالی مجموع لذیذ باشد که من حیث لا یحتسب کرامة شود و حکم
نزع در تأویل جان عبارتی یافته و در تعبیر مردن نیز اشارتی بدان رفته نساخ
بتأویل مقدم محیلان باشد بحسب آنکه تأویل کتابت بحیله رفته تکیف چون ببیند که
از بهر دیگری نسخ می کرد نسترن حکم گل سفید دارد و گویند اگر بر درخت بیند
بتأویل خیر و خرمی باشد یا فرزند صاحب دولت و گویند نسرین همچنین بود
و اگر چیده ببیند حکم دیگر ریاحین داشته باشد نسناس که در اصل جنسی از خلق اند
که بآدمی می مانند بتأویل بی عقلی باشد که بجهل خود را از نظر مردم انداز و بلکه قصد نفس
خود کند حکم نسیج در تأویل جامها رفته نشاسته بتأویل مالی بود که از رنج

خرد بحسب جودة ورداءة آن واگر دید که در خانه یا محله تردد می کرد با ایشان وطی
کند واگر دید که دوال نعلینش بگسست مدتی در سفر باز ماند یا از ضمانی خلاص شود واگر
واگر دید که سوراخ داشت بسبب کاری سفر او در توقف افتد واگر قفا آن را
سوراخ ببند زنی عقیم خواهد یا متعه کند واگر دید که نعلین بر هم نهاده بود او را دختری آید
که با ما در بهم بزیند واگر دید که از روی یکدیگر در افتادند از هم جدا مانند بحیوة یا بممات و نعلین
سیاه سفری بود از بهر دنیا واز آن سبز از برای مصلحت آخرة واز آن سرخ از بهر
عزت واز آن زرد دلیل بیماری باشد در سفر واز آن رنگین دلالة بر فواید متنوعه
کند که از آن سفر رسید واگر دید که بواسطه آنکه نعلین نداشت از سفر باز ماند کنیزکی یا
وگویند نعلین نو دلالت بر زن جوان کند یا کنیزک بکر وبالعکس واگر دید که از پای
بیفکند ولایتی یا بقدر پایهٔ خود مرتبهٔ یابد یا در مسجدی معتکف شود لقوله تعالی
فاخلع نعلیک الآیة واگر دید که نعلین او در آب افتاد وبیرون آورد زن ما کنیزکش
بیمار شوند وصحت یابند واگر دید که بیرون نتوانست آورد یا آنکه بنوعی دیگر ضایع
شد دلیل موت یکی از ایشان باشد یا طلاق یا بیع وگویند نعلین از نقره دلیل زنی جمیله
باشد واز قلع دلیل زنی غیر کفو واز مس زنی سلیطه واز چوب زن منافق خاین وباقی این
احکام از تأویل کفش مستفاد است ونعلین کر حکم کفش کر وارد ودر **حکایت**

خیر باشد لقوله تعالی وانفقوا خیرا لانفسکم وبرعکس آن علامت حلول
اجل شود وبدلیل وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت وحکم نقاب
بتأویل مقنعه تر دیگیست **نقاد** بتأویل دانا یی بود که در قضایا وجه احسن
وطریق احوط احتیاط کند واگر صالحی بیند که نقادی می کرد بحفظ قرآن مشغول شود
واگر محب دنیا بود وطالب جاه گردد **نقاش** بتأویل شخصی باشد که تزیین حال
مردم کند ودر حوادث با مردم بسر برد وحکمی از این احکام در تعبیر پیشه تقدیم
یافته حکم **نقره** که از روی لغه عبارتست از سیم گداخته در تأویل سیم گفته
شد وگویند دلالت بر زن جمیله کند یا کنیزک صاحب جمال چه نقره می پالود
حکم سیم پالودن داشته باشد که بیان رفته **نقل** بتأویل مطایبات
مجبوب باشد یا کلمات مرغوب **نکار** کردن نکار دلالت بر آن کند که
بآرایش کار دنیوی مغرور باشد اعم از آنکه خود مباشر شود یا بدیگری فرماید وآنکه
کسب وجه معاش بطریق حیلت کند ومخلص آنکه نکار کردن وصورتگری
بتأویل کار باطل وسعی بی حاصل بود لقوله تعالی ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون
وحکم نکار کردن دست در تأویل حنا تقدیم یافته واز آن پای دلیل مرگ همسر باشد
وبالعکس اگر دید که بطریق حراست **نگهبان** بود بیمار شود وکارش گیرد

الفحشاء والمنکر واز ان سنّت ثنا وثواب بود ونماز بامداد دلالت بر تدبیر
مالابد کند از ماکول وملبوس ومنزل وسایر مایحتاج ضروری اهل وعیال واز ان
پیشین اگر هوا صافی بیند در قضایا واعمال بر حد وسط باشد یا مرتبهٔ دینی یابد واگر
هوا ابرناک بود وغمگین شود واز ان پسین همین حکم دارد وگویند دلالت بر اداء دین کند
واگر دید که پیشین در وقت پسین گزارد وهمچنین دینی مؤدی کرداند واگر بر عکس بیند
دینی پیش از موعد باز رساند وگویند دلالت بر عدالت او کند لقوله علیه الصلوات
والسلام مطل الغنی ظلم واگر دید که نماز پیشین یا پسین یک نیمه ادا کرد یک نیمه قرض بازا
رساند لقوله تعالی فنصف ما فرضتم یعنی ما وجب علیکم واگر دید که شام
گزارد حکم نماز بامداد داشته باشد وگویند صداق زن بگزارد واگر دید که خفتن گزارد
جهت معاش کسبی حلال کند وگویند حکم بام وشام دارد واگر دید که جمعه گزارد وکار
پریشانش مجموع شود وگویند کاری کند بتصور آنکه نیکست واز ان نادم شود واگر
بیند که مردم در جامع نماز جمعه گزارند وظن برد که مراجعت نمودند والی آن
موضع معزول گردد واگر دید که جمعه گزارده از مسجد بیرون آمد از فضل باری تعالی
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وشاید که آن فضل در سفر یابد چنانچه
در تاویل روز گفته شد وعلی الجمله نظم گر بخواب اندرون نماز کند

ور نماز نشسته کرد کسی ∴ پیشش آید عذر خواه بسی ∴ واو طریق لجاج بر گیرد
عذر آن آنچ عذر خواه پذیرد ∴ ور بپهلو نماز کرد بخواب ∴ از مرض باشدش عنا وعذاب
ور خود از پشت اسب کرد نماز ∴ فتد اندر بلا و رنج وگداز ∴ وگویند در جنگی بزرگ افتد
لقوله تعالی فان خفتم فرجالاً او رکبانا واگر دید که سواره امامت می کرد وما
مومان بعضی در رکوع بودند وبعضی در قیام وتمامت سوار بودند وحال آنکه محاربه
باشد نصرة یابند که ولیأخذوا حذرکم واسلحتکم واگر دید که نشسته امامت کرد وما
مومان تیز نشسته بودند اگر والی باشد معزول گردد ومالش تلف شود والا باتفاق
بغرقی یا سرقه مبتلا شوند واگر دید که امام قایم ومأمومان نشسته بودند متولی امر
ورعایا مطاوعت او ننمایند یا آنکه تعهد طایفهٔ بیماران کند واگر دید که باتفاق مأمومان
در یک صف نماز کرد دلیل آن شود که تسبیح بسیار کند لقوله تعالی وانا لنحن الصافون
وانا لنحن المسبحون واگر دید که امام بود ازانکه در بیداری امامت کند یا نه دلیل آن شود
که معرفت قبله کما ینبغی داشته باشد وفرایض بواجبی مؤدی کرداند یا آنکه بر قومی مثل
مأمومان سروری یابد واز ان زنان دلالت بر ریاست قوی ضعیف کند واگر
بعضی مرد باشند وبعضی زن مستحق قضا باشد ودیگرانرا توسط واصلاح ذات البین
وگویند اگر دید که نشسته امامت می کرد درد پای یابد وگویند اگر دید که بر پهلو خفته

بوی عاید شود و اگر بوید که بر بامی امامت کرد با طایفه معامله و نیکی کند مثل زکوة
وصدقه یا داد و پستدی دنیوی وازان جهت برایشان رفعت یابد و بلند
نام شود و اگر دید که در معرض امامت آمد اما قدرة تکلم و قراءة نداشت و زیانی
شروع کند و با تمام نتواند رسانید و اگر دید که زنی امامت کرد مردان ماموم
وفات یابند چه زنان در هیچ حال بر مردان متقدم نمی شوند الا زمانی که برایشان
نماز می گذارند و مسئله ازین مسایل در تاویل ماتک نماز نقل رفته و اگر دید که بعد از
نماز روی بصحرا نهاد و زیارة روضه رسول علیه الصلوة والسلام دریابد حج معهود سنت
که بعد از حج متوجه مدینه می شوند و اگر دید که در نماز دعا کرد او را فرزندی آید
لقوله تعالی اذ نادی ربه نداء خفیا و اگر دید که فریضه رباعی دو رکعت گزارد
بسفر رود و اگر این خواب زن بیند دران روز حایض شود و اگر دید که قصر و جمعی شرعی
کرد دینی را بمصالحت موّدی گرداند و اگر دید که در نماز عسل می خورد در روزه اتیان
بهمسر کند و اگر دید که نماز نش از وقت در گذشت یا آنکه در خواست گذشت و جایی
که بگزاردی نمی یافت کاری دینی و دنیوی بروی دشوار شود و اگر دید که بقصد ترک
نماز کرد یا انکار یا اقرار نعوذ بالله بر شریعت استخفاف روا دارد و هرچند تعبیر
رکوع و سجود در مقام خود بیان رفته اما حکم مطلق آنست که هر یک ازان دلالت

اسلام را پس پشت انداخته باشد و ممکن که نعوذ بالله بسبب اتیان محرمی
بود چه محبوس مرخص این صورة بوده اند و اگر جهود یا ترسا بیند که متوجه کعبه نماز می گزارد
مسلمان شود یا وفات یابد و اگر دید که قبله را نمی شناخت یا می طلبید و نمی یافت
در امور متحیر شود و اگر دید که بغیر قبله نماز کرد در حالتی که جامه سفید پوشیده بود
و قرآن می خواند حج گزارد لقوله تعالی اینما تولوا فثم وجه الله و اگر دید که در راهی
متوجه مشرق نماز می گزارد اجلش نزدیک باشد و اگر دید که بی وضو یا بی وقت
در جایی نامشروع نماز می کرد مرتکب محظوری یا مباشر محذوری شود و گفته اند
ازان بی وضو درین دو حالت از جهر حرمت وقت رخصت که بعد ازان
قضا کند و حکم نماز بی وضو بقوت در تاویل وضو خواهد آمد و حکم نماز کردن مرده در احکام
مرده تقدیم یافته و در حکایة آمده که جوانی حافظ که دور از سعادة فسقی داشتی بخواب
دید که در حضرة رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بی اذن امامت می کرد و این آیت
می خواند که یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و معبر گفت زود باشد
که کافر شود و ناگاه مرتد شد و اگر دید که نماز سنت گزارد حکم آن در نکته آداب معبر بیان
رفته و گویند دلالت بر کمال مروة کند لقوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة یعنی المروة و ازان تطوع دلیل اهتمام باشد بکار خیر و گویند نماز فرض دلیل

مکروه باشد و طعام بی نمک فایده بود که از فقیری رسد و بالعکس و نمک دان ... و لیل
کنیزک ملیح باشد و نمک فروش دلالة بر مردی منعم کند **شعر**
شد نملسود فربه نیکو   مال میراث بی غم و نمک و پو   ور نه فربه بود زیان باشد
آفت جسم و رنج جان باشد   و هرچند لاغرتر بود مضرة آن بیشتر و بیشتر باشد
و از آن غیر گوشت گوسفند خواه لاغر و خواه فربه دلالت بر مضرتی کند که از آن کس
رسد که آن حیوان یا آن مرغ بوی منسوب باشد و باقی این احکام در تأویل قدید
تقدیم یافته **نهالی** بتأویل مرتبه دنیوی بود و گویند مالی حلال بود
بحسب بنیه که در آن نهاده باشند و **حکایة** کنند که زمانی که یزید بن المهلب
در بصره بر یزید بن عبد الملک خروج کرد و میان ایشان بمقابله و مقاتله انجامید شخصی
با ابن سیرین گفت چنان دیدم که بر نهالی نشسته بودم و یزید عبد الملک بیامد و آن نهالی
از زیر من کشید و بینداخت و خود بر آن نشست و فرمود که این خواب
نه تو دیده بلکه یزید مهلب دیده چنین است گفت بلی فرمود که دلیلست بر آن
که یزید عبد الملک را هزیمت دهد و چنان شد **نهنبن** بتأویل قیم خانه باشد که
محافظت اهل خانه کند از کدخدای و کدبانو و دلیل این حکم از تأویل دیگ مستفادست
نهنگ بتأویل دزدی ستیهنده باشد یا دشمنی غالب و هر صلاح و فساد که از و

داشتم گفت بوسیله او دارشها دقی پیش پادشاهی کسی را محفوظ داری چه حربه قایم مقام
حرز ست و چنان شد و دیگری بخواب دید که نیزه از آسمان فرو افتاد و پای او را
مجروح گردانید و روز دیگر ماری هم بدان موضع زخمی زد و نماند و مؤلف تعبیر
قادری **حکایة** کند که چنان دیدم که دوستی دو پستان نیزه مذهب بمن دادی
و بعد از آن مراد و پسر متعاقب آمدند **نی** بتأویل مالی اندک باشد بنا بر تخویف
و حکم نی زدن از تأویل موسیقار مستفادست بلکه آنچه از نیها موسیقار بهیات
اجتماعی آید از نی پیشه بانفراد متصور باشد ولله در من قال فما قصر فی حسب الحال **شعر**
بی فکر ذکر گویم بی لهجه نغمه آرم   بی حلق صوت سازم بی لب حدیث رانم
کمیدن **نیشکر** بتأویل فایده با قیل و قال باشد اما بهر حال مطبوع بود و اگر دید
که داشت بلی نمی مکید آن خصومت کمتر بود و اگر دید که آن را می فشرد بحسب شیر
آن از املاک خود ارتفاع یابد **نیل** بتأویل غم بود و خوردنش بیماری و رنگ
مصیبت چنانچه در کبودی بکر آنرا عبارة یافته و در حساب که آن
مصیبت از جهت دوستان بود **نیلوفر** حکم بنفشه دارد **باب**
الواو **واعظ** حکم همانست که در تأویل منبر ایراد
رفته و علی الجمله **شعر** گشت واعظ معین و یاور خلق   یا دلالت کند بداور خلق

بی قیاس مر دندی و با جبری از ایشان کفت وکفت می ترسم که حاکم این خطه ظلم محد
اسراف و افراط رساند وبشآمت ظلم او بلایی قهرآمیز در رسد وسبب هلاک
مواشی شود چه در توریة آمده که یا موسی ادخل الی فرعون وقل له ان الله اله العبرانیین یقول
اطلق قومی لیعبدونی فانک ان ابیت ان تطلقهم فان آفة الله کائنة فی مواشیک
والیهما دو روز دیکر وبائی عجب طاری شد وتمام چهار پایان اهل مصر هلاک شدند
حکم **وحل** در تاویل کل بیان رفته و علی الجمله شعر آب شوریده و وحل در خواب
غم و اندوه کشت ورنج وعذاب وحکم **وحوش** که عبارتی از چهار پایان دشتیست
هرچند بحسب اسامی مفصلا رفته اما بر طریق ضابطه مجملا آنست که نر آن دلالت بر مرد
کند و ماده آن بر زن وبچه بر طفل وهمان قاعده پسر و دختر بحسب نر و ماده که در نکته قانون
التعبیر تمهید رفته ممهد باید دانست وکوشت و پوست و استخوان وشیر
چنانچه هریک در مواضع خود مشروح شده مال باشد الا شیر خر کور که دلالت بر توبه
و زهد وصلاح کند واکر دید که چون سلیمان علیه السلام مجموع وحوش مطیع او شدند قوی
جهان نصیحت و ارشاد و هدایت یابد حکم **وداع** در تاویل سفر رفته **وذی**
بر عکس هنی تاویل ما ... فانی باشد که موروث ندامت شود وحکم **وزان**
در عروض کفته شد **وزغ** بتاویل عابدی زاهد صادق دم مبارک قدم باشد

واکر دید که بمنزل او در آمد واستحقاق آن مرتبه داشته باشد به حسب حال منصبی
یابد وکفته اند چهار چیزست که دیدن آن دلالة بر مرتبه وزارة داشته باشد آنکه ببیند
که چشم او ماه کشته بود یا آنکه چشم او دجله بغداد شده یا آنکه پادشاه کمری بر میان او بست
یا آنکه یکی از خلفاء راشدین تاجی بر سر او نهاد و مشابه بعضی ازین معانی در تاویل پادشاه نقل
رفته **وسمه** چون بلک نیلست همان حکم دارد ولی اکر دید که او را از زمین برکشید بخلاف
سایر نباتات از غم خلاص یابد وخوردنش دلالة بر غمی کند که از قبل عیال رسد واکر دید که
دسته وسمه بهمسر داد میان ایشان مفارقت افتد چنانکه در تاویل ریاحین کفته شد **وضو**
با آب صافی دلالت بر حصول مراد وامن و فرج وجمعیت کند و در توریة آمده اذا خوفت
فتوضأ فان من توضأ کان فی امان مما تخافه وقال علیه الصلوة والسلام رأیت رجلا
من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک واکر دید که هردو
روی را بهردو دست می شست از خویشان و دوستان یاری خواهد واکر دید که وضو
ساخت و بحدثی باطل شد در کسب فرو ماند واکر دید که دیکری وضو می ساخت
و او در آن می دید بر دست آنکس توبه کند وکفته اند وضو ساختن همان حکم دارد که در داء
کزاردن کفته شد واکر دید که بی وضو نماز کزارد بی سرمایه در معرض معامله رود ومثل آنچه
که بی راس المال عزم تجارة کند یا سپهداری که بی لشکر متوجه استخلاص جایی شود و خائبا خاسرا

بلفظ ذره تاویل رفته و کویند هبا دلالت بر نقلی کند که محل قبول نباید هم بدلیل آیتی که در
تعبیر ذره بدان استشها دیافته **هدهد** بتأویل مردی دانا باشد که از کارها پنهانی
خبر دهد و کویند دزدی باشد بدین صفت بلکه عددین نیز بود و اکر دید که آنرا بکشت و
کوشتش بخورد بقدر آن مال یا علم از آنکس حاصل کند اما مالش مکروه بود و کویند هدهد دلالت
خبر داشته باشد یا خبری خوش که مردم از آن متعجب شوند یا بزرکی بود و یا ظفر بر دشمن
با آنکه بپیندد در کاری که باشد نیک ماهر شود لقوله تعالی احطت بما لم تحط به وجئتک
من سبا واکر دید که با وی سخن کفت خبری محقق از والی بوی رسد که وجئتک من سبا
بنبأ یقین واکر دید که **هدیه** بکسی داد یا بستد میان ایشان وصلتی رود چنانچه
در قصه بلقیس و سلیمان علیه السلام وارد است که انی مرسلة الیهم بهدیة و بعد از آن بینهما
مواصلت رفت و کویند هدیه دلالت بر محبت کند لقوله علیه الصلوة والسلام
تهادوا تحابوا **هریسه** بتأویل خیر و منفعت باشد لقوله علیه الصلوة والسلام الهریسة
طعام الجنة یا دلالة بر فرزندی قرة العین کند و کفته اند اندیشه باشد از جهت عیال
و کویند هریسه بکوشتهای خوش طعم دلیل روا شدن حاجت بود و ینعکس بالعکس
و هریسه زرت و سایر حبوب را بحسب آن حبوب تعبیر باید کرد و علی
الجمله نعمتی باشد بحسب لذة آن و هریسه فروش بتأویل صاحب نعمتی بود

واحداث و امثال آن حاصل شود و اکر دید که بر کسی رخت بهنانی بروی نهد و اکر دید که
جامه خود را بدان بیالود او را از جهت وجه معاش مضرتی رسد **هندوانه**
بتأویل منفعت بود یعنی اکر دید که بمردم داد دلالت بران کند که بپنده ثقیلی بار دیا شد
که مردم را سخن او بر خاطر کران آید **هوای** صافی دلیل صلاح حال مردم باشد
خاصه کسی را که کم کرده طلبد یا عازم سفری شود شعر
ور شود در هوا بخواب اندر باید امید های نوع بشر واکر دید که در هوا
ایستاده بود مرتبه یا مخاطره بی ثبات یابد و اکر این خواب عالی همتی بیند آنرا
از قبیل اضغاث احلام باید نهاد یعنی اکر دید که دران حالت سخن می کفت بفضیلی
جزیل و ذکری جمیل رسد و اکر دید که بهنا بهوای رفت او را رفعتی مناسب حال
کرامت شود چنانچه در اثنای تاویلات آسمان اشارت بدان رفته والاسفری
نزدیک کند و اکر دید که میان آسمان و زمین معلقست تاویل آن بدل بیند و باید کرد که
بچیزی یا بکسی متعلق و مجموع خاطر باشد و تدبیر آن نداند و اکر دید که در افتاد از مرتبه
در افتد چنانچه در تاویل افتادن اشارتی بدان رفته یا بر پیشوایی خود توقعی کند و از آن
مأیوس شود یعنی این خواب مغموم را فرج باشد و مهموم را فرج و حکم رنکهای هوا است
که در تاویل آسمان کفته شد و اکر دید که ملون بود دران سال از نیک و بد مختلف کذرد

جنانچه در تأویل قی مجملا اشارتی بدان رفته واکر دید که طعامش در معده بهضم شد بر حرفهٔ خود
حریص شود **لام الف** حکم **لالا** در تأویل خایه بیان رفت
وپیش ازان نثر در تأویل پادشاه بر سبیل استطراد شمهٔ ایراد یافته وحاصل انکه دیدن
او را ببشارت نهاده اند وبنابران که شهوة ندارد یا اقتضاء آن نمی تواند تعبیر آن بملک می کنند
واکر لالا آن بسیار را با طبقها میوه در خانه ببیند انجا مریضی باشد ومرض دراز کشند
یا کسی شهید شود **لاجورد** بتأویل غم بود وخوردنش آفتی از آفات مرض یا غیر آن
واکر دید که جامه را بدان ملطخ کردانید بمصیبتی ممتحن کردد **لاحول** کفتن دلیل زیاده شدن
مال باشد وظفر یافتن بر دشمن ودر حفظ وامان باری تعالی بودن حکم **لاذن**
بلفظ لخلخه بیان رفته حکم **لاغر** از تأویل فربهی مستفاد دست وکویند اکر دید که
لاغر شد او را حالتی هولناک پیش آید چه در تفسیر آیت واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون
الا ایاه آورده اند که مراد از ضر درین مورد هزال است شعر
لاله بر بار خری می باشد یا به فرزندی غمی باشد وکویند لاله حکم بنفشه دارد

حرف الیاء

حکم **یأجوج ومأجوج** در تأویل قیامت
عبارتی یافته وکویند دلالت بر لشکری مفسد بی رحم کند **یاره** بلفظ دست اورنجن
تعبیر رفته **یاسمین** حکم بنفشه دارد وکفته اند دلالت بر زنی توانکر بدخوی سفله کند

پی عقل باشد ویاقوت زرد زنی پاکنزک

واختلافات لیل ونهار در ایشان عمل نتواند کرد بدلیل انکه آتش در یاقوت عمل ندارد
ودر **حکایت** آمده که شخصی با ابن سیرین کفت بخواب دیدم که انکشتری نقره
با نکینی یاقوت در دست داشتم کفت محبوبهٔ جمیله ترا دوست دارد اما یار زنده
سخت دل بود وآن شخص تصدیق نمود وحکمی ازین معنی در حکایت تأویل نکین تقدیم یافت
واکر دید که **یتیم** شد در قضیهٔ زنا شوهری یا امری جاهی یا مالی مغلوب
شود تأویل **یخ** در لیالی صدر الکتاب که بدان استشهاد رفته بلی اکر ببیند
که آب یخ از کوزه می خورد فایده مالی یابد وشاید که از ممر زنی باشد ویخچال بتأویل
خزانه بود که مالها را انجا جمع آورند **یشم** بتأویل زنی بی اصل بود واکر انکشتری از آن
ببند ازین نوع زنی خواهد واکر زن ببیند دختر آورد وبسیار آن منفعتی بود که از قبل
عورات رسد **یوز** بتأویل دشمنی آشکارا بود وکویند در محبت وعداوت مذبذب
باشد وکویند اکر دید که آنرا بکیفیتی از کیفیات در قبض آورد از قبیلهٔ دشمن زنی خواهد واکر دید که
یوز بسیار مطیع او شدند دشمنان زبون او شوند وکوشت وپوست واستخوان
او تمامت مال باشد جنانچه بکرات اشارة بدان رفته وعبارة یافته وکویند
اکر دید که یوزی را بکشت همان حکم داشته باشد که در تأویل پلنک کفته شد
واکر دید که یوز بسیار جایی آواز می داشتند از دشمنان بلایی باهل آن موضع رسد

السبحانیه مدارکهم که بتحقیق فاتحهٔ عقد سعادتند خاتمهٔ کتاب را او بی نمود

وقد فرغت من تحریر هذا التعبیر

العبد الفقیر المعترف بالذنب

والتقصیر ایاز بن عبد الله

المشهور بایاز حامدیه

اصلح الله شانه

فی یوم الجمعة ثامن عشر

شهر جمادی الاخری

لسنه

٨٨٢

پس از ورود دعای جاندرازیم نوشتن این نسخه را ملا ایازی

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بندهٔ گنه کارم

م

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısmı: Fatih
Y...:
Eski kayıt no: 765